

کتابخانه  
مؤسسه تحقیقاتی - انتشاراتی  
نهضت جهانی اسلام

آنچه را سلمان میدانند  
اگر ابوذر میدانست کافر میگشت  
«پیغمبر اسلام» (۱)

در سخن بشر جمله‌ای بدین سرشاری و توانائی بسختی  
میتوان یافت.

یکسوا بود راست، یار گرامی پیغمبر، که «در ملکوت آسمانها  
از زمین نامورتر است» و درسوی دیگر سلمان و در میان این  
دو، کلمه‌ی گران «کفر»!

بسیار ساده لوحانه است اگر بگوئیم که محمد میخواسته  
است بگوید چون ابوذر اندیشه‌ای بلند و دلی بزرگ نداشته‌است  
اسلام را آنچنان که پسند و پذیرای وی، است بدو نمایانندیم نه  
آنچنان که هست. چه گذشته از آنکه چنین فریبی شایسته‌ی مقام  
محمد نیست بیان آشکارای آن از خردمندی و مصلحت اندیشی  
عادی نیز بدور است.

پایگاه این سخن برتر ازین پندارهاست.

---

۱- «بحار» ج ۸ در روایات مختلف.

اجازه بدهید برای دست یافتن باین معنی اندکی بجستجو پردازیم . ابتدا باید دو چیز را از یکدیگر باز شناسیم ؛ یکی انسان را و دیگری آنچه را انسان بدان می اندیشد و آگاهی می یابد و بتعبیر حکما عالم را و معلوم را .

نکتهی دیگر اینکه باید دو معنی « عمق » و « بعد » را از هم جدا کرد و بهر يك جدا اندیشید .

جانورانی هستند که دو بعد را بیشتر در نمی یابند ، طول را و عرض را . خزندگان چنینند ؛ ما سه بعد را از يك شیء درك میکنیم . هیچ دلیلی منطقی وجود ندارد که شمارهی ابعاد را در طبیعت ب سه بعد طول و عرض و ارتفاع منحصر بدانیم . بچه علت يك شیء بیش از سه بعد ندارد؛ شاید شمارهی ابعاد يك شیء متعدد باشد و شاید هم نیز بی نهایت . آری بی نهایت ، از هستی سخن میگوئیم نه از عقل . ما از پنج روزنه به بیرون می نگریم ، اگر روزنهی دیگری میبود چیزهای دیگری نیز میدیدیم .

يك معنی (ایده) نیز ممکن است «عمیق» باشد اما يك بعدی، و برعکس ممکن است «ساده» باشد اما چند بعدی .

این سخن مولوی سخت «عمیق» است اما يك «بعد» بیش

ندارد :

آب کم جو تشنگی آور بدست تا بجوشد آبت از بالا و پست  
آنکه این سخن را می فهمد يك معنی را دریافته و آنکه  
آن يك معنی را در نیابد هیچ چیز دستگیرش نشده است و چه بسا  
آنها نادرست و مسخره انگارد .

اما این سخن وی :

نی حدیث راه پر خون میکند ناله های عشق مجنون میکند  
يك بعدش همان است که نی داستان چوپانی خونیندل و تنه و  
غمگین را حکایت میکند ، ناله هایش ناله عشق است و بیان  
بیان درد . اما در بعد دیگرش نه نی بی در کار است و نه نی زنی  
و نه عشقی و نه خون دلی ، داستان دیگری است . انسان است  
که ناله میکند ؛ از اصل خویش دور مانده و باین خراب کرده ی  
غربت افتاده و دلش بسوی موطن مألوف در پرواز است . درین  
سو افلاطون است میاندیشد ، در آن سو مجنون است مینالد .  
حافظ خودمان بهتر از شاعران دست دوم غزل نمیسراید .  
«سخنش طرز سخن خواجو دارد» و بروشنی میتوان دریافت که  
کلمات و تعبیرات در پنجه ی توانای سعدی ، «استاد سخن» ،  
رام ترند . باین همه حافظ کجا و سلمان و خواجو و حتی سعدی  
و فردوسی کجا . چرا ؟ چون سخن حافظ چند لایه است ، و از طرف  
دیگر آنکه لایه ی روئینش را می بیند نمیتواند لایه ی زیرینش را

## نهضت جهانی اسلام

بر آن قیاس کند. چه، لایه‌ها بایکدیگر نه تنها همانند نیست بلکه گاه بطریقی شگفت‌انگیز از یکدیگر دوراست و گاه نیز باهم متضاد. در باره‌ی بیان حافظ می‌توان سخنی را که هانری برگسون راجع به فلسفهٔ دکارت می‌گوید گفت که: «اثر وی همچون طبیعت است هرچه در آن بیشتر فرو رویم و هر برش تازه‌ای که بدان دهیم چو تازه‌ای می‌یابیم...» «۱»

باین سخن بیندیشید که چه اندازه عادی گفته است و چه اندازه غیر عادی است: فرشته‌ای بودم و آدم مرا از «فردرس برین بدین دیر خراب آباد آورد» و در این دیر خراب:

سایه‌ی طوبی و دلجوئی حور و لب حوض

به‌وای سر کوی تو برفت از یادم

از يك گوشه که بدین سخن مینگریم انسان فرو افتاده از بهشت را می‌بینیم که چشمش بزلف طرار و چشم دلشکاری افتاده و عشقی زورمند آتش در پیرهنش زده و سخت پاگیرش ساخته است آنچنان که گذشته‌اش را فراموش کرده و چنان در سر کوی زیبائی افسونگر و فریبکار گرفتار و خود باخته شده که سایه‌ی طوبی و نوازشهای حور و لب کوثر را و آن فضای گلشن قدس

1. Bergson : La Philosophie' P. 3 Paris 1933

را همه از یاد برده است ...

جامان را عوض میکنیم و از گوشه‌ی دیگری می‌بینیم، داستان دیگری میخوانیم: انسانی است از بهشت رانده و در این بلاگاه پرمحنت افتاده، اینجادر آتشهای گوناگون «امتحان» که شاهزاده‌ای نازپرو د تنعم را «بودا» میکند، گداخته شده و پخته و آبدیده و بلند پرواز گشته. مرغیکه همواره آرزوی بازگشت بآشیانه‌ی بلند و بفضای عالم قدس را که از آنجا رانده شده بود در سر داشت دیگر امروز پرواز که میکند از آشیانه‌ی اصلیش برتر و بیشتر اوج میگیرد. نه ترسوست و نه طماع، نه از لیب دوزخ بیم دارد و نه از نعیم بهشت یهوس می‌آید. ربانی است، عاشق خدا، خدا را میپرستد بخاطر خدا و بخاطر پرستش. مزد نمیخواهد، میخواهد در آستانه‌ی او بمیرد تا در کنار او آرام گیرد، «همچو جان بی خنده و بی گریه» میشود و طبیعی است که سایه‌ی طوبی و دلجوئی حور و لب حوض همه را پاک فراموش میکند.

سخن‌شناسان خودمان باین نکته اشاره کرده‌اند که گفته‌اند بیان هنرمندان آنست که در آن «یذهب ذهن السامع ای مذهب ممکن». «۱»

۱- گرچه این سخن در «مطول» تفتازانی برای کنایه آمده است ولی اگر دامنه‌ی معنی آن را توسعه دهیم بکار ما می‌آید.

انسانها نیز، همچون معانی و همچون اشیاء و طبیعت ،  
چنینند . آندره ژید نویسنده‌ی متفکر و نامور فرانسوی مسلول  
شد و اطبا زندگی وی را بسیار کوتاه پیش بینی کردند .  
رنگها ، گرمیها و شگفتی‌های این جهان او را نمی‌توانست  
سرگرم کند و نیرو بخشد . بمعانی و مفاهیم آن جهان نیز  
چندان آشنایی و بستگی نداشت که از آنجا برای روح و اعصاب  
و جسم ناتوانش توان و مایه گیرد . بیماریس را با همه جلال و تنوع  
و تمدنش ترك گفت و بالجزایر رفت ، سرزمین آفتاب و صحرا ،  
آنجا که طبیعت کمتر بادستکاریهای انسان مسخ شده است . آنجا  
بنوع خود برای دوچشمش دو نگاه ساخت ، دو نگاهی تازه که  
بعدی تازه میتواند دید : در همه چیز ، در قیافه‌ی خاک ، میوه ،  
جامهای ظریف بلورین ، جامهای ضخیم گاین ، در خوابی بر بستری  
از حریر ، در خوابی بر روی گندمزارها و علفها ، در جاده‌های  
آراسته‌ای که بانورهای مهتابی در خلوت روشن است و در جاده‌های  
پرپیچ و خمی که در بطن کوهستانی بدوی و غریب گم میشود ..  
وی آنچه را باین دو نگاه جدیدش در همین زمین و آسمان  
خودمان که هیچ چیز تازه به چشم ما نمیآید - دیده حکایت کرده  
است . نامی که بدان داده برای ما مسلمانان جالب است :  
« مائده‌های زمینی » ، و باین آیه از قرآن آغاز میشود « ... فاخرج

بهمن الثمرات رزقا لکم...» «۱»

آندره ژید بما میآموزد که برای یافتن بعدی یا بعدهایی،  
دیگر در این هستی «بکوش تا عظمت در نگاه تو باشد نه در آنچه  
بدان مینگری» «۲»

۱- رك . به «مائده‌ها» زمین، و «مائده‌های تازه»

### Les Nourritures Terrestres et Les Nouvelles Nourritures

که پارسی زیبایی بوسیله‌ی آقای حسن هنرمندی ترجمه شده .  
این نام را تحت تأثیر سوره‌ی «مائده» از این آیات گرفته است  
... هل یستطیع برک ان ینزل علینا مائده من السماء... (مائده ۱۱۲)  
... ربنا انزل علینا مائده من السماء... (مائده ، ۱۱۴)

۲- گمان من بر این است که آندره ژید که اساس اندیشه‌اش  
در مائده‌های زمینی توجه بنعمت مادی و زیبایی‌های عینی و  
طبیعی و هوسها و غرائز بشری است در طغیان علیه تعالیم مسیحیت  
که خوانی او را بقول خودوی در زنجیرهای درونی فراوانی  
ببند کشیده بوده و علی‌رغم این تعالیم بقرآن که زیبایی‌ها  
و نعمت‌های مادی و طبیعی را میستاید و بغرائز بشری اهمیت فراوان  
میدهد می‌گراید و اصطلاح «مائده‌های زمینی» را از آن گرفته  
است . وی بی‌زاری خود را از تعالیم و قیود اخلاقی‌ها هدانه‌ای  
که مسیحیت بر مؤمنان می‌نهد و نیز آندوهی که ادب رمانتیک می‌ستاند  
در سراسر مائده‌های زمینی آشکار کرده است :

«ادبیات ما، بخصوص ادبیات دوره‌ی رمانتسیم، آندوه را  
ستوده و انتشار داده است ؛ آنهم نه آندوه فعال و گستاخی که  
آدمی را به پرافتخارترین کوششها برمیآنگیزد بلکه یکنوع حالت

←

خمود روحی که آنرا مالِ یخولیا و سودا می‌نسامیدند و بیش از اندازه پیشانی شاعر را پریده رنگه میساخت و نگاهش را از اندوه می‌آگند. و در این امر و باب روزه و جلب دلها نیز دخالت داشت. شادی مبتذل و نشانه‌ی تندرستی ساده لوحانه و حیوانی جلوه می‌کرد و... اندوه خاسر روحانیت و بنا برین نشانه‌ی عمق بود. (مائده های زمینی ص ۲۵۶). و درباره‌ی تعلیم زاهدانه‌ی مسیحیت میگوید:

«حکمت آنان؟ ... آه! حکمت آنان، بهترست که بدان اهمیت زیادی ندهیم. حکمت آنان عبارت از آنست که هرچه کمتر زیست کنیم و بهمه چیز بدگمان باشیم و از همه چیز کناره بجوئیم.

و اینان همانند برخی مادران خانواده اند که کودکان خود را با چنین سفارشهایی خرف و منگک میکنند:

اینقدر تند تاب نخور، ریسمان پاره میشود؛  
 زیر این درخت مرو، ممکن است رعد بیاید؛  
 روی علفها منشین لباست چرکین میشود؛  
 در این سن بایستی عاقلتر ازین باشی؛  
 چند بار باید برای تو تکرار کرد؛  
 آرنج را روی میز نمیگذارند،  
 این بچه تحمل ناپذیر است!

(مائده‌های تازه، ص ۲۶۱)

در این سخنان فرار از قیود زاهدانه و گرایش به اجرت بخوبی نمودار است:

«پس من اگر طبیعت را خدا مینامم برای سهولت بیشتر در کار است و نیز برای آنکه این کار عالمان دین را خشمگین



کارهای علمی لوی برول «۱» جامعه شناس بزرگ فرانسوی در روشن کردن این مسأله که انسانها نیز ممکن است چندبعدی باشند کمک بسیار میکند. وی در آثار چندی که راجع بروح و مغز و منطق اقوام بدوی نگاشته است و ثمره‌ی مشاهدات و تجربیات عینی و علمی شخص خود اوست باین نتیجه‌ی بسیار قابل تأمل میرسد که انسانها را نباید به متمدن و بدوی تقسیم

→

میسازد، زیرا تو توجه داری که اینان چشم از طبیعت می‌بدند یا هنگامی که آنها تماشا میکنند میدانند چگونه در آن غور و بررسی کنند... ارا بهی جالیرکار حقیقتی بیش از زیباترین دوره‌های تاریخی سیمرون را با خود می‌سازد... در تاریخ طبیعی بدان که چگونه آوای خدارا گوش کنی و بدین قناعت مکن که آنها گنگ شنیده باشی. پرسشهای دقیق از خدا بکن و ناگزیرش کن تا بدقت بتو پاسخ دهد. بتماشاش کردن حرسند مباش بلکه بررسی و غور کن. « (مآئده‌های تازه ص ۲۷۹)

۱- Louis Bruhl جامعه شناس معاصر فرانسوی صاحب آثار بسیار برجسته و مشهوری دربارهٔ بینش و افکار و عقاید جوامع بدوی. آثار مهم وی :

*Mentalité Primitive*، *L'Ame Primitive*،  
*Les Carnets* ...

بخصوص کتاب کوچک *Les Carnets* (دفترچه‌ها) که یادداشتهای وی برای تهیه‌ی کتابی بوده است و پس از مرگش انتشار یافته از جهت نظرات جدیدی که در این زمینه ابراز داشته بسیار مهم است.

کرد . نباید گفت تفکر و استدلال و ادراك در انسان متمدن شکل تكامل یافته‌ی احساس و فهم غریزی و ابتدائی انسانهای بدوی است . وی بامهارت شگفت انگیزی نشان داده است که اساساً از نظر جامعه شناسی بشری باید معتقد شد که انسانها بدو دسته‌ی مجزاتقسیم میشوند . ملاك این تقسیم بندی نه خط است نه تقسیم کار ، نه ایجاد حس فردیت ، نه زندگی زراعتی و نه صنایع دستی . ملاك منطق است . هر يك ازین دو گروه دومنطق جدا گانه دارد . بدوی برای اینکه دشمن خود را بخاك بنشانند نیازی نمی بیند که او را بیابد ، در غیبت او نیز میتواند او را با تیر بزند . تنها کافی است حضور وی را در نقطه‌ای که در تیررسش باشد فرض کند .

نبايد گفت متمدن دارای منطق است و تفکر بدوی و نگاه و شناخت وی منطقی نیست . بلکه آن نیز منطقی است دیگر . نه ماقبل منطق ما ، بلکه در کنار ، منطق ما ، بهتر است بنا باصطلاح پارتو و Pareto جامعه شناس ایتالیائی فرق گذاشت میان سه مفهوم منطقی Logique ، ضد منطقی Illogique و نامنطقی Non Logique . بسیاری از معانی در میان انسانهای متمدن نیز هست که منطقی نیست . غیر منطقی نیز نیست بلکه نامنطقی است و باصطلاح لوی پرول منطق بر يك منطق دیگر است . نیچه

نابغه‌ی بزرگ آلمانی برای دفاع از اسب يك گاری خود را فدا میکند  
و میمیرد و این عمل شگفت انگیز او در میان همه‌ی مردم جهان  
فوق العاده قهرمانی و انسانی تلقی میشود و در عظمت آن کسی  
شك ندارد، اما در این هم نباید کسی شك کند که این عمل یعنی نابود  
شدن يك نابغه انسانی بخاطر حفظ يك رأس اسب با حساب و مصلحت  
و عقل و منطق متمدن جور نیست

اسپنسر Spencer - مردم شناس معروف در همین جا  
میگوید اقوام بدوی ادراکاتی دارند که ما از آنها محرومیم:  
«یکروز در جزیره‌ای که اولین اروپائی‌یی که پا بدانجا نهاده بود  
من بودم و حالات و عادات و رسوم و افکار و عقایدشان را تحقیق  
میکردم - خدمتگزار بومی من آمد و برسم قبیله در برابرم زانو  
زد و در حالیکه آثار غم و همدردی شدیدی در چشمها و حرکاتش  
نمودار بود خبر فوت مادرم را بمن داد و تسلیت گفت. من یکدای  
خوردم ولی بلافاصله منتقل شدم که چنین چیزی ممکن نیست  
چه تنها ارتباط این جزیره بخارج همان قایق موتوری‌یی است  
که هفته‌ای یکبار می‌آید و ما یحتاج مرا می‌آورد و نامه‌های مرا  
میدهد و میگیرد و این بومی نه سواد دارد و زبان دیگری را  
می‌فهمد و نه بادیای خارج، آنهم ملت من و خانواده‌ی من، ارتباط  
دارد. از او ظاهراً سپاسگزاری کردم و خود را نیمه غمگین

نشان دادم و او با چالاکی از برابرم برخاست و رفت در چند قدمی من بشکل خاصی که در آنجا علامت سوگواری و عزا بود روبرهت شخصی نشست و سکوت کرد و من پس از چند دقیقه‌ای ماجرا را فراموش کردم؛ چند روز بعد در میان نامه‌هایی که قایق مخصوص من آورده بود تلگرافی بود که خبر مرگ مادرم را در همان روزیکه خدمتگزار من اعلام کرده بود اطلاع میداد! «۱»

گسترش وسیع ادراك عقلی در تمدن پیچیده و فشرده‌ی کنونی جا را برای نو و فعالیت ادراك غیر عقلی انسان - که بشهادت تاریخ علم و سرگذشت افکار و عقاید گذشته قدرت فراوانی داشته است - تنگ کرده و انسان امروز، بادورشدن از طبیعت و اعتزال در حصارهای ضخیم و بلند صنعت، علم و روابط پیچیده و سردرگم اجتماعی و تقسیم بیمارگونه و صرع‌آور کار و انحصار فعالیت‌های معنوی بقوای دماغی، استعدادی را که در درك و فهم یکنوع از مفاهیم و معانی خاص داشته است از دست داده و یا لااقل در او بسیار ضعیف گشته است.

---

۱- این داستان را در درس آقای آرن Ar:n استاد جامعه‌شناسی دانشگاه سوربون از ایشان شنیدم.

بنا باصطلاح دانیل باره «۱» نویسنده‌ی فرانسوی، صاحب آن جمله‌ی سخت زیبا و جاندار «روشنفکران کسانی‌اند که فطرت را از دست داده‌اند بی آنکه بتوانند شعور را جانشین آن کنند»، خیلی «نیمه روشنفکرانه» خواهد بود اگر، بدون اطلاع کافی و بررسی عمیقانه، تنها باشانه بالا انداختن و خم احمقانه بابرودادن همه‌ی عقاید و تجربیات غیر علمی قدما و کلیه‌ی آثار شگفت‌انگیز و اسرارآمیزی را که بنام علوم غریبه وجود دارد بدور اندازیم و بدان نیندیشیم

اختلاف زاویه‌ی دید و جهت بینش نه تنها در افراد هست بلکه در ملت‌ها و نژادها نیز وجود دارد. نیکلسون میگوید: هنر و ادب سامی بجزئیات و واحدها متوجه است و هنر و ادب آریائی به کلیات و پیکره‌ها. سامی درخت‌ها را می‌بیند، جنگل نمی‌بیند نظریه‌ی اتمیست که آقای گیپ در زمینه‌ی طرز دید اسلامی بیان داشته است متوجه همین نکته است «۲» و ازین روست که می‌بینیم

- 
- ۱- D. Barès . رك . به مجله‌ی *Argument Intellectuel* و مقاله‌ی *دبکجا* تکیه کنیم، بقلم اینجانب در مجله‌ی پاریسی چاپ پاریس .  
۲- A.H R . Guib . رك : ترجمه‌ی فرانسوی کتاب کوچک ولسی پرمغزش بنام «گرایشهای نوین در اسلام»  
*Les Tendances Modernes de l' Islam*

معانی و بیان و بدیع و نقد الشعر عرب همه متوجه کلمات ،  
تشبیهات ، تعبیرات ، کنایات ، معجازات و .. است . کمتر يك  
اثر را بطور کلی می‌رسند . آنچه که در فصاحت و بلاغت قرآن  
مفسران گفته‌اند غالباً راجع بجزئیات است مثلاً سبک پرورش و  
پرداخت داستان یوسف در قرآن و زیبایی و هنری که در آن است و  
یا تمام پیکره‌ی قرآن بعنوان يك اثر پیوسته‌ی مراد و مقصود  
کمتر بررسی شده است و بتبع از همین روش خرده‌رسی ما آثار ادبی  
خود را در فارسی نیز بخوبی نتوانسته‌ایم بشناسیم ، چه گراین آثار  
را در جاهای کلیش نقد می‌کردیم شاید می‌دیدیم که مثلاً گلستان  
هدیه ، ساختمانی با آجرهای زرین ، تاجچه خده اجداد و  
کجیها و زشتیهایش کجاست و مثنوی مولوی که با آجرها و مصالح  
ساختمانی متوسطی بنا شده است تاجچه اندازه‌بنایی استوار و درست  
و بکار آمد است .

نکته‌ی دیگری که باید یادآوری کرد اینست که اختلاف  
زاویه‌ی دید و نیز اختلاف ابعاد معانی و اشیاء در افراد و نیز در  
اجتماعات مختلف مختلف است . زمان نیز خود عامل توانائی در  
تغییر این زوایا و این ابعاد بشمار می‌آید . بنا بر این این تعدد و  
تکثر را نه تنها باید در عرض پذیرفت بلکه در طول نیز باید  
در نظر گرفت . همان که در روش شناسی علمی ازان بر روش

### **Anachronique و diachronique** تعبير ميکنند :

زمان نه تنها زوایای دید ، ابعاد ادراك و احساس را تغییر میدهد بلکه ارزشها ، سلیقهها ، حساسیتها و ذائقهها و شامه هارا نیز بیرحمانه میکشد و مبرزایاند و ازین رو نه تنها جهان عناصر بلکه، باسر انگشت توانا و خستگی شناس زمان، عالم ارواح و افکار و عواطف نیز محل کون و فساد دائمی است .

تاریخ اسلام و مذاهب بسیار متعددی که در دامن آن زائیده شده است و هرروز نیز زائیده میشود (گرچه در زمان معاصر اختلافات مذهبی جدیدی که در متن جامعههای اسلامی روی میدهد بعللی که در اینجا نمیتوان برشمرد باسامی مشخصی خواننده نمیشود) برای اندیشههایی که تنها راه راسته (نه راست) رادر می یابند و فقط آنچه را مسطح است ، عریان و صریح است می بینند بسیار شگفت انگیز است .

آنچه که در تاریخ اسلام می بینیم، تشیع (مقصود همه مکاتب مختلف تشیع است)، درست است که از نظر سیاسی زائیدهی اختلاف برسر يك مسألهی سیاسی . یعنی طرفداری علی «ع» برای احراز زمامداری بوده است ولی از نظر جامعه همناسی موضوع بسیار پیچیده تر از آنست . چنین مینماید که از همان آغاز اختلاف دیدها و فهم ابعاد مختلف کلام وحی یا پایه اختلافات پیشوایان اسلام اساس

مذهبی را - که دنباله‌اش در طول زمان کشیده میشود و از هر پیجستی شاخه‌های متعددتری می‌روید. گذاشته‌است .

گفته‌هایی از قبیل : «الطرق الی الله بعدد نفوس الخلائق» یا «کلم الناس علی قدر عقولهم» و آنهمه روایاتی که صراحت دارد که قرآن دارای چند بطن است و هر بطن آن دارای چند بطن و... نشانه‌های آنست که پیشوایان اسلام شناخت روشنی نسبت بتعدد ابعاد در ادراک و نیز در اشیاء و معانی داشته‌اند .

یکچنین بافت درهم و چند لایه‌ای که فکر اسلامی دارد بدان این‌مزیت را بخشیده است که در طول زمان، با همه دگر گونیها و زیر و زبرهایش و علیرغم تغییر در علم ، در ذوق ، در روحیه و در ارزشها ، وی میتواند يك بطن خود را در برابر هر زمانی باز کند و يك بعد از معانیش را نشان دهد .

مطالعه مذاهب مختلف اسلامی کاملاً مینمایاند که چگونه دانشمندان گوناگون، کسه‌هريك نسبت بدیگری در دور ترین فاصله‌های فکری و اعتقادی بوده‌است و حتی روشی متناقض بادیگری داشته‌است، همه بر احتی توانسته‌اند احتیاجات معنوی و فکری و اخلاقی خود را با قرآن بر آورده کنند .

بررسی «زبان» اسلام این احساس را در آدمی بوجود می‌آورد که در زیر ظاهری که بچشمهای یکبعدی می‌آید طبقات متراکم



و متعددی وجود دارد که برای دیدن آن‌ها باید نگاههای دیگری داشت و شاید آنچه در اسلام عرفان نام دارد - صرف نظر از کجیهای که در میان برخی از عرفا هست - عبارت باشد از کوششی که تیزبینان و ژرف نگران خواستند رویه‌ها را بشکافند و باندرون اسرار آمیز و ثروتمند کلمات و تعبیرات و اشارات پاگذارند و باصطلاح سمبلها را (گرچه آنچه من بعد میگیرم با سمبل و سمبلیزه یعنی مدلول سمبل فرق دارد ، چه سمبل تنها علامت است و خود مستقلا واقعیت یا حقیقت ندارد) کنار زنند و در ماوراء آن بافتهای تازه و سرزمینهای بدیع برسند .

**نماز یکی از آن نمونه‌های چند بعدی است ؛ فقیه يك**  
 رویه آن را می‌بیند ، جامعه‌شناس رویه دیگر آن را ، روانشناس رویه دیگر آنرا و عارف رویه دیگر آنرا . اینجاست که مولوی در حسرت از اینکه برایش میسر نشده است که آن بعد پنهان تر نماز را احساس کند این جمله سخت زیبا را با فوسوس میگوید که:

« ... و چون نماز عشاق میسر نشد بنماز عشا پرداختیم »  
 از اینجاست که میتوان گفت تصادفی نیست که زبان همه ادیان و بخصوص اسلام سه بلیک است و این حقیقتی است بسیار بزرگ و در خور تعقل .

مسأله مهم و عجیب «متشابهات» در قرآن که آنهمه مفسران را گرفتار کرده بروشنی حکایت ازین دارد که اسلام «عمداً» بسیاری از معانی را که همه در نمی یابند و یا در پلنگزمان همه یا اکثر در نمی یافته اند در «بطن» های چند توی بیان اعجاز آمیزی پنهان کرده است تا هنگامیکه ، در طول زمان، سیر کمال انسان را بسرحدی برساند که از نظر فکری ، احساسی یا علمی آن مفاهیم را بتواند دریابد کشف شود و در دسترس ادراکات قرار گیرد .

بسیاری از دانشمندان پیشین اسلامی خود ، گرچه همه وجوه مختلف آیات متشابه را در نمی یافته اند ، ولی از حکمت و وضع این آیات و اختلاف «متشابهات» با «محکمتات» و حتی رجحان آن ها بر اینها آگاهی صریح داشته اند چنانکه مجاهد میگوید: «المحکم مالم یشبه معناه والمتشابه ما اشبهت معانیه» که بصراحت میگوید که متشابه سخنی است دارای ابعاد (معانی) متعدد و ازین رو با سخنی که ایهام یا کنایه دارد و یا سمبلیک (رمزی) است فرق دارد و نیز جیائی میگوید : «المحکم مالا یحتمل الا وجهاً والمتشابه یحتمل وجهین فصاعداً» (۱)

۱. رک. به کتاب «متشابه القرآن» و «مختلفه» از ابن شهر آشوب، چاپ شرکت طبع کتاب ، تهران ۱۳۲۸ هـ ق . بخصوص بنویسجات بسیار مفید آقای شهرستانی از ص ۲۸۷ ببعد

اگر ادب علمی بمن اجازه ابراز نظریه‌ای در تاریخ اسلام بدهد میتوانم بگویم که اختلاف اصلی مذاهب را در اسلام - که ثمره طبیعی و منطقی اختلاف اصلی در درکها و مشربهای «افراد»، «اقوام» و «ازمنه» است - پیغمبر و کتابش خود بعمد پایه گذاری کرده‌اند و بذریه‌های این کشته‌های گوناگون و رنگارنگ را بدست خود در مزارع افکار و ارواح افشانده‌اند.

اگر احادیث را، که تاکنون از نظر موضوع و یامیزان استحکام و اعتماد سلسله اسناد طبقه بندی میکرده‌اند، حدیث شناسان از نظر عمق و ارزش فکری و غنای معنوی آنها طبقه بندی کنند شاید باین نتیجه علمی پر ارزش برسیم که هر یک از این طبقات احادیث بیک دسته خاص از صحابه (راویان مباشر) ارتباط می‌یابد و بروشنی نشان داده میشود که احادیثی که مثلاً از طریق ابوهریره رسیده است با آنچه سلمان و ابن مسعود نقل میکنند همسطح نیست و گذشته از آن بسیاری از مسائل را با بسیاری از کسان در میان نمیگذاشته‌اند و حتی میکوشیده‌اند تابعی را از آن بیخبر بگذارند و کنجکاوای آنانرا در فهم برخی از معانی بطرق مختلفی تضعیف کنند یا رسماً آنرا محکوم سازند و بدین ترتیب یک درجه بندی دقیقی از اصحاب میتوان کرد که بکار تاریخ می‌آید. با این زمینه‌ها میتوان گفت که نهضت تشیع، صرف نظر از

جنبه سیاسی و اخلاقی آن که بسیار پرشکوه است، عبارت بوده است از کوشش برای دست یافتن بابعاد پنهانی مفاهیم و تعالیم اسلامی و بسنده نکردن به «محکمت» و نایستادن در برابر بعد ظاهری و رویی و بتعبیر خود آنان کشف سر و سرسره.

و اما آنچه ممکن است خواننده را در تصدیق این نظر که: «بذر اختلافات را اسلام بعمدا خود پراکنده است»، مردد نکند اینست که کلمه «اختلاف» شوم است و زننده درحالی که اسلام باصطلاح مرحوم کاشف الغطاء پیام آور «کلمه توحید است و نیز توحید کلمه» و همواره باعتصام بیک ریسمان واحد میخواند و کسانی را که «شق عصای مسلمین» میکنند خیانتگر می شمارد. آری ولی اینها همه معانی بی است که در قاموس سیاست وجود دارد و در سیاست درست است اما در عالم افکار و عقاید و نیز در جامعه و زمان اتحاد و اتفاق تقدس خود را از دست میدهد و زشت و زیان آور میشود.

اتحاد و اشتراك در درك و عقیده و جهت آرامش و سکون میآورد و هر گاه جامعه ای بدین حالت افتاد بمرگ نزدیک میشود، چه زندگی جنبش است و جنبش را آتشهای (اگر نگوئیم مقدس) ضروری تناقضات و اختلافات گرم نگه میدارد. چرا استبداد (فردی، گروهی یا حزبی)، علیرغم کوششهای بچشم خود

اولیه ، جامعه را به رخوت و انجماد میکشاند ؟ چرا آنجاها که آزادی افکار نیست و اندیشه‌ها باهم تصادم ندارد فکر میمیرد و اندیشه‌ای که در میدان باریقی گلاویز نمیشود و بمانعی بر نمیخورد خود از رفتن باز میماند و تپاه میشود ؟

سه پایه<sup>۷</sup> دیالکتیک «۱» . گرچه بدانیم انطباقات تصنعی که برخی مارکسیستهای خشک از آن میکنند باور نداریم - عالمانه نشان میدهد که هر لحظه که تناقض صحنه طبیعت و یا جامعه را ترك کند بلافاصله مرگ پادرون میگذارد و این گویی ترجمه این دو آیه قرآن است که برای يك جامعه شناس بعد شکفت انگیزی شور انگیز است :

لولا دفع الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع وبيع وصلوات  
وهساجد يذكر فيها اسم الله ... « (۴۱/۲۲) و دلوشاه ريك لجعل  
الناس امة واحدة ولا يزالون مختلفين الا من رحم ريك و لذلك  
خلقهم (هود ، ۱۲۱) «۲»

---

**1- Triade de dialectique : Thèse  
Antithèse , Synthèse**

۷- اگر خداوند در برابر دست یکدیگر دفع نمیکرد صومعهها  
بیمها ، مبدعا و مسجدها که در آن نام خدا یاد میشود ویران  
شده بود . « اگر پروردگارت میخواست مردم را امتی یگانه کرده

بنا بر آنچه ناموس قطعی و سنت لا یتغیر تحول و انقلاب  
ارزشها و میروزی عقاید است آنهمه پیشرفت فکری و علمی بی  
که در سه چهار قرن اول اسلام داشتیم معلول وجود آنهمه  
تناقضات فکری و تصادمات اعتقادی بود و آنهمه انحطاطی که از  
آن پس (از زمان سلطه ترکان و اوج تعصبات مذهبی) گرفتارش  
شدیم معلول تسلط یک «فکر»، یک «مذهب» و یک جهت سیاسی  
واحد و تخفیف برخوردها و جنگهای عقیده‌ای بود چنانکه  
برعکس اروپائی که در اتفاق و اتحاد فکری و علمی قرون وسطی  
جان میداد باطلوع رنسانس تناقضات و کشمکشها در آن بالا  
گرفت و شعله‌های مقدس درهم افتاد و آن یخها و انجمادهای  
خفقان آور شکست و تا بدینجا دریا‌های اندیشه و شناخت جوش  
کرد و دامن گسترده.

این که در اسلام سازمان روحانیت *Eglise* بمعنی  
مسیحی آن وجود ندارد و تولیدهای فکری و اعتقادی رادرمذهب  
حذف کرده و برخلاف مسیحیت کسانی را بعنوان صاحبان وسائل

---

←  
بود ولی همواره در اختلاف خواهند بود، مگر کسیکه خدا بر او  
رحم کرد، و برای همین مقصود آنانرا آفریده (اگر چنانکه  
برخی از مفسران گفته اند ضمیر «ذلك» باختلاف برگرددمعنی  
از نظر علمی تا بنهایت اوج میگیرد)

آمزش و شورای تعیین اصول اعتقادی و... وجود ندارد و حتی بطوریکه بسیاری از علمای بزرگ بصراحت گفته اند که تقلید در اعتقادات «نجس» است برای مجال دادن بآزادی استنباط و ابراز عقاید است تا سلسله مراتب اداری عقیده را ببند نکشد و بخش نامه های اندیشه کش شرازه های نبوغ را نمیراند و بقول جامعه شناسان **تحرك** **mouvement** به تحجر و انتظام و ثبوت **institution** بدل نگردد و بطور کلی هدف عدم تمرکز **descentralisation** افکار و آراء و بینش ها و روش هاست . پیداست که این تمرکز با اتحاد و اتفاق سیاسی روحانیت بر سر مسائل حیاتی جامعه که بسیار لازم و منطقی است فرق دارد .

این ناموس قطعی و سنت لایتغیر حیات است که برای رفتن به کمال باید دست و پا زد و به در و دیوار کوبید و حرکت کرد، ولو حرکت های بیهوده و در آغاز عبث و حتی زیان بخش ، چه کودک برای اینکه با یک حرکت منطقی بیان کند که گرسنه است هزاران گونه دست و پا میزند ، حرکت میکند و اطوار نشان میدهد و هر بار از شماره حرکت و اطوار عبثش میکاهد تا رفته رفته بحرکت منطقی مفید میرسد و این یک سنت طبیعی برای رسیدن به حرکت ، هر فکر و هر اعتقاد منطقی و حقیقی است . آنچه که در اسلام شایان تأمل است اینست که وی توانسته

است ارزشها ، اندیشه‌ها و احساسهای گوناگون را با مهارتی اعجاز آمیز طوری پر «بطن» و چند بعدی بیان کند و سخنان خود را در لایه‌های گوناگونی - که هر يك در برابر چشم کسی یا چشم جامعه‌ای و یا در برابر چشم دوره‌ای باز میشود - پیچیده است تا بتواند در مسیر متغیر جامعه‌های متغیر انسانهای متفاوت و متغیر حیات و خلود خود را نگاه دارد و از ضربه‌های مهیب این سیل‌های بنیانکن تاریخ در امان ماند و حتی گذشت زمان آنرا نه تنها فرسوده نسازد و نساید بلکه صیقل دهد و درخشندگی بخشد و بدین طریق ادعای ثبوت و جاویدانی اسلام نه تنها با اصل مسلم تغییر و تحول دائمی همه چیز مغایر نیست بلکه آنرا خود تشدید میکند و با استقبال می‌آید .

بررسی اسلام با این «دید» منظره را بکلی درپیش چشم ماعوض میکند و زوایای پنهانی بسیاری را روشن مینماید و خیل تناقضات و مشکلاتی را که امروز بر سر اندیشه‌های ما تاخته است پراکنده می‌سازد .

برای رسیدن بساین دیدگاه بلند و مشرف بر عادت‌ها و رسم‌ها و زمانها و ملت‌ها باید یکراست بسراغ قرآن و تاریخ رفت ، چه قرآن مغز اسلام و تاریخ اسلام زندگی وی است . برای شناخت یکمرد شناخت « اندیشه » و « حیات » وی اولین و



مهمترین قدم است . چگونه میتوان مدعی بود که انسانی را میشناسیم درحالی که نه از اندیشه او آگاهی دقیق داریم و نه از شرح حال و تحولات و تضادها تیکه باحوادث داشته و رنگهایی که گرفته و سرزمینهایی که رفته و آنچه را از دست داده یابدست آورده است ؟

شگفت آور است که مطالعه این هر دو در حوزه های اسلامی رسمیت ندارد . نه تفسیر جزء مواد درسی طلاب و یا مستقیماً و مستقلاً مطرح محافل علمی است و نه تاریخ اسلام .

مآخذ و منابع سرشاری که بنام تاریخ در دست داریم ، بمعنی علمی کلمه ، تاریخ نیست بلکه مواد و مصالح تاریخ است که باید با روح علمی و منطق جدید و روش دقیق و فنی علم تاریخ از آن بنائی مستحکم و درست ساخته شود و از آن میان روح تاریخ اسلامی و بالنتیجه روحیه اسلام و توانائی و استعداد وی نمودار شود و جایگاه آن در سلسله ممتد حیات بشری و تحولات و تبدلات تمدنهای گوناگون و حیات و ممات ادیان و افکار و نهضتها و گرایشهای انسانی مشخص گردد .

کتاب حاضر : «سلمان پاک ، و شکوفه های معنویت اسلام در ایران» بیشتر از آنرو باید مورد توجه قرار گیرد که میتواند برای تحقیق در يك مسأله تاریخی سرمشقی روشن بشمار آید .

شك نیست که نبودن کتابی جامع و درست بفارسی در باره سلمان، اولین قهرمان ایرانی اسلام و پیشقدم تشیع، از انحطاط فکری و اخلاقی شگفت انگیز ما حکایت میکند، ولی مقصود اصلی نگارنده از ترجمه آن بیشتر این بوده است که فن تحقیق را در مسأله پیچیده‌ای مانند سیره سلمان که مخلوطی از افسانه و حقیقت است و در میان آنهمه اساطیر بدشواری بدانچه واقعیت دارد میتوان دست یافت و دقت نظر و استقراء کامل و عدم تعصب و بی نظری مطلق در تحقیق و وسعت اطلاع بر همه اطراف و جوانب و تعقیب منطقی مسائل و وقایع و توجه بکلیت موضوع و ارتباط آن با بسیاری از امور دیگر که هر یک از راهی و بشکلی با آن پیوند می‌یابد و وسواس مقدسی که خاص محققان بزرگ است و تواضع زیبائی که نشانه علم است و شکهای عالمانه و دیر یقینی‌های پسندیده‌ای که لازمه کار دقیق علمی است در یکچنین کاری نشان داده شود. چه نویسنده کتاب لویی ماسینیون، مثل اعلاى این‌همه بود. گذشته از آنکه درجات رفیعی که در اخلاق و انسانیت طی کرده بود چهره‌اش را تجلیگاه همان تقدسی ساخته بود که ما شرقیها و بخصوص مسلمانها در چهره يك عالم حقیقی سراغ میکنیم.

هر گاه اورا میدیدیم که، با آنهمه عظمت و شهرت کم نظیری

که در سراسر جهان داشت، تواضع خارج از اندازه اش کوچکترین شاگردانش را شرمسار میساخت و با همه ضعف و سالخورده‌گی یکشنبه‌ها را بادت و دامنی پر از میوه و شیرینی خود بسراغ زندانیان مسلمان زندان «فرن» ، در دوفرسخی پاریس ، میرفت و از آن اسرای غریب و مرد الجزایری دیدار میکرد و آورا در جنگ علیه «کشور خودش» تشویق مینمود و همواره نگران سرنوشت ملت‌های ضعیف مسلمان بود و قلم توانایش ، همچون شمشیر قهرمانان صدر اسلام ، در برابر اتهامات کشیشان و سیاستگران مغرض غربی از حقیقت اسلام و حیثیت شرق دفاع میکرد و تحقیقات علمی چشمش را در برابر ستمها و پریشانیها کور و گوشش را در میان ناله‌های مظلوم کر نهی ساخت و کتاب را وسیلهٔ پس زدن و نامردیهای آبرومندانه نمیکرد و بعلم و آزادی و سرمایه‌های معنوی انسانی آن همه دلبستگی داشت در اوبواقع می‌یافتیم که:

... الدهر فی ساعة والارض فی الدار

ترجمهٔ این کتاب را که نام اصلیش :

**Salmân Pâk et les Prémices (۱) spirituelles**

۱- **Prémices** بمعنی «نوبر» است یعنی اولین میوه

یا مزروع که من «شکوفه» ترجمه کرده‌ام زیرا در این عبارت همان معنی را میرساند و از آن زیباتر و معنوی‌تر مینماید.

de l'Islam Iranien (publication de la Société  
des Etudes Iraniennes, n.7, Paris - 1933

است با ترجمه عربی آن بقلم آقای دکتر عبدالرحمن بدوی  
نویسنده متفکر و توانا که در مجموعه‌ای بنام «شخصیات قلقة  
فی الاسلام» آنرا چاپ کرده است مطابقه کرده‌ام «۱». ترجمه  
نصوص عربی را که در متن کتاب بوسیله آقای ماسینیون بفرانسه  
ترجمه شده است مستقیماً از خود عربی ترجمه کرده‌ام تا دو واسطه  
در میان نیاید و اضافاتی که آن مرحوم هنگام ترجمه کتاب  
بعربی در دسترس آقای بدوی گذاشته است در ترجمه فارسی  
نیز آورده‌ام.

بهر حال آنچه هست. گذشته از جنبه‌های علمی آن،  
کوششی است در شناساندن قهرمانان تاریخ ما باین روزگار  
زبون آفرین و بنسل پوچ و یوکی که می‌پرورند، قهرمانانیکه  
بنگفته پیغمبر: زهاد شبد و شیران رور.

---

۲- نسخه این کتاب را آقای نورالسی دوست دانشمند  
در اختیار اینجانب گذاشته‌اند و یافتن چنین کتابی در این شهر  
بی کتاب نعمتی است سزاوار سپاس.

## مقدمه

از

### دکتر عبدالرحمن بدوی

آقای دکتر عبدالرحمن بدوی ، نویسنده نواندیش و عمیق  
مصری ، کتابی دارد بنام: «شخصیات قلقة فی الاسلام» (شخصیات  
ناآرام در اسلام) که در آن چوار مبحث مربوط به سه شخصیت  
فوق العاده تاریخ اسلام را جمع و ترجمه کرده و آن «باحثه بدین  
ترتیب است .

(۱) لوی ماسینیون : همین کتاب که به عربی آنرا «سلمان الفارسی  
والبواکیر الروحیة للإسلام فی ایران» ترجمه کرده است با تبدیلات  
وزیاداتی که استاد ماسینیون هنگام ترجمه آن در اختیار وی گذارده  
است .

(۲) لوی ماسینیون : «تحقیق در باره منحنی شخصی یک  
زندگی : در مورد حلاج ، صوفی شهید اسلام» در مجله «خدای  
زنده» شماره ۴ سال ۱۹۴۵: «دراسة عن المنحنی شخصی لحیة:  
حالة الحلاج الشهید الصوفی فی الاسلام» ، فی مجله: «اللهی»...  
**Louis Massignon : «Etude sur une courbe  
personnelle de vie : le cas de Hallaj  
martyr mystique de l' Islam» in Dieu  
Vivant, n. 4, 1945**

(۳) هنری کوربان : «السهروردي الحلبي (المتوفى سنة ۱۱۹۱م) ، مؤسس المذهب الاشراقي» . نشرات جماعة الدراسات الايرانية ، رقم ۱۶ ، باريس سنة ۱۹۳۹)

Henry Corbin : Suhrawardi d' Alep (1191) fondateur de la doctrine illuminative (ishrâqi) Publication de la Société des Etudes Iraniennes' n. 19' paris 1939.

(۴) السهروردي : «آواز پُر جبرئیل»، ترجمه از فارسی بعربی «رسالة اصوات اجنحة جبرائیل» بوسیله پل کروس . در اینجاد کتر عبدالرحمن بدوی شرح فارسی آن وفصلی از مقدمه پل کروس وهانری کربن را که در «مجله آسیائی» شماره ژوئیه . سپتامبر سال ۱۹۳۵ . ص ۱ - ۷۲ ، درج شده ترجمه کرده است .

le bruissement de l' aile de Gabriel, traité philosophique et mystique, publié et traduit avec une introduction et des notes par H. Corbin et P. Kraus. in Journal Asiatique.

براین کتاب که شماره ۳ از سلسله ودراسات اسلامیه و بسال ۱۹۴۶ بوسیله «مکتبه النهضة المصرية» در قاهره منتشر شده است . مقدمه ای دارد که در اینجا می آورم زیرا هم مستقیماً مقدمه ایست از یک متفکر نامی بر همین کتاب حاضر و بکار خواننده می آید وهم نظر وی درباره نه تنها سهم سلمان بلکه سهم «ملت سلمان» نیز در کار ساختمان یکی از بزرگترین تمدنهای بشری معلوم میشود وازهمه بالاتر این حقیقت پر ارج و باشکوه ، که متأسفانه امروز ما از آن محرومیم ، نمودار میگردد که علم تا چه حد آدمی را از بیماریهای اندیشه کش تعصب و کوتاهی بینی و خودپرستی شفامی بخشد .



هنگام آن فرا رسیده است که در اعماق حیات معنوی  
اسلام فرو رویم ، حیاتی که در کسانی تجسم یافته است که دامن  
طوفان زنده و کوبنده را بر آن گسترده و سطح ساده و راسته  
را شکافتند و بدرون سخت و انباشته از تناقضات پانهادند .  
اینان ، در این گذار ، بیش از آنچه حکایتگران نفوس  
سرشار خویشان باشند ، تجسم بخش کششها و کوششهای عامی  
بودند که ، واج نیرومند و چالاک آن امتی را که بدان باور  
داشته است ، کران تا کران ، فرا پوشیده و بویژه ، گروههای  
جوشنده و تپشدار این امت را در خویش غرقه ساخته است . و  
از این روی گفتگو از این شخصیتها خود گفتگو از گرایشهای  
مشترکی است که در میان گروههای کمال یافته و خود آگاه این  
امت وجود دارد ،

دین زنده و راستین حقیقتی است که در بینش نوگرا و  
متطور امتی که بدان پایبند است تحقق می یابد و آیت باروری

است که ، متناسب گذرگاه زمانها و سرشت نژادهائی که این امت را ترکیب کرده اند ، در صورت های جوشان و متعددی جای میگیرد. از اینجا است که هر دینی رمزی است ، رمزی که تا این نهایت تفسیرات گونه گونه می پذیرد و هر تفسیری از تفسیری دیگر تا سرحد تناقض فاصله میگیرد . دینی که خود را چنین مینماید که ناموسی است یکسره آشکار ، سراپا تمام و همه زوایایش پیدا و در پیش همه نسلها و عصرها دلش را سفره میکند و هر چه دارد بیرون میریزد دینی است در گذرگاه مرگی عاجل و یا پذیرای تحجری سریع ، و این هر دو در پایان کار برابرند .

تفسیرات این «رمز» هر چه گوناگون تر باشد و این تعدد هر چند در مراحل عالی افتراق فراتر رود شایستگی حیات و خلود آن دین را بیشتر گواهی میدهد .

نہضت های «سنتی» یا «سلفی» و حرکاتی که دارند تا خود را در دام «رمز» بمعنای ظاهر اولی آن اسیر سازند جز عوارض و بحرانهای روانی در تاریخ حیات معنوی یک دین نیستند ؛ و بردین است که تا آنجا که میتواند خود را از آن بری سازد تا تکامل پرثمر خود را در فراخنای معنویت بلند از سر گیرد .

و این بدان معنی نیست که ما اینگونه جنبشها و گرایشها را محکوم میدانیم، چه، پدید آمدن آنها را نقصی نمیشماریم .



چه میگویم ! نه تنها نقص نمیشماریم بلکه در لحظه ای که نهضت‌های غلوآمیز تأویلی ، در مرحله‌ای از تکامل دین ، امکانات خود را از دست میدهد ما خود ایجاد این حرکات را میخواهیم ؛ نه برای آنکه این حرکات جانشین آن نهضت‌های غلوآمیز تأویلی شود بلکه بدین منظور که آن حرکات اینها را بتأمل در خود و در مراحل‌ی که پیموده است بخواند و باستیز و مقاومت در برابر اینها سختی و صلابتش افزون گردد . برای آنکه چنین توتر زنده‌ای که بی آن این نهضت‌های غلوآمیز در مسیر تطورش بهرتگاه تحجر میافتد تحقق یابد - اگر چنین تعبیری که بوئی از تناقض از آن به‌شام میرسد صحیح باشد - ناچار باید بدینگونه بیماریهای موقتی دچار گردد، و از این رو ما بنگهداری همه این گرایشهای متناقض دعوت میکنیم تا حدت توتر آنها به‌دینی که این گرایشها را در دامان خویش جای میدهد حیاتی بارور و غنی بخشد .

در پرتو چنین تعبیری از حقیقت يك دین زنده ، میتوانیم نقش «اکبر»ی را که تشیع - در قبال تسنن - در تکوین نهضت معنوی اسلام بازی کرده است دریابیم و آنرا اندازه‌گیری کنیم شیعه در غنی ساختن محتوای معنوی اسلام و گسترش حیات بارور و نیرومند و پرحدتی که باین دین خلود داده و آنرا قوی و غنی

ساخته و بر اشباع نیازهای معنوی نفوس توانائی بخشیده و حتی در آن تکان و تمرد را تشدید کرده است بزرگترین فضیلت را داراست. و اگر این نبود اسلام در قالبهائی خشك منجمد میشد و نمیدانم در چنان حصارهائی چه سرنوشتی بسراغش میآید. عجیب است که محققان باین امر، یعنی نقش معنوی بی که شیعه در تشکیل محتوای عقیدتی داشته است، آنچنان که سزاوار است توجه نکرده اند. و علت آن اینست که جنبه سیاسی شیعه انظار را بیش از جنبه های دیگر بخود جلب کرده است، در صورتیکه بعد سیاسی شیعه تنها یکی از ابعاد آن بشمار میآید و از نظر ارزش ذاتی پائین ترین مقام را در این مذهب داراست. و اینکه این بعد از دیگر ابعاد آن آشکارتر است دلیل برتری آن نمیشود، بلکه این معلول طبیعی پیوند میان دین و سیاست در تمدن عرب و بطور اخص در اسلام است: چه این دو در اسلام توأمانند و از یک منبع واحد سرچشمه میگیرند. از اینرو میخواهیم که در اینجا کلمه شیعه را در اولین وهله بر آن موج معنوی در اسلام اطلاق کنیم که میکوشد تا بدرون رمز اولی این دین سرکشد و در تعمق مطلق در مضمون باطنی آن، ارزشهای معنوی بی را - که از نصوص ظاهر تاویل شده است - پدید آورد. بهیچوجه نمیخواهیم بگوئیم که شخص باید موجبات سیاسی این

موج معنوی را در زندگی عمومی خط مشی عملی خویش سازد . هر فکر یا مذهبی معنوی یکنوع مستلزمات کلی عملی و چهار چوبهای ظاهری دارد ، ولی این هست که عدم شرکت در این مستلزمات عدم انتساب شخص را بآن فکر یا مذهب ایجاب نمیکند .

شخصیتهای سه گانه ای که در اینجا ترجمه زندگی و افکارشان را می آوریم بهترین وجهی این موج را در خود مجسم میکنند . نخستین آنان سلمان فارسی است ، شخصیتی که در همه جهت پیچیده است : چه در روان صاحب این شخصیت و در آتشیهای روانی بی که در آن بقراری میکند و برای آنکه آنرا بشناسیم و سرانجام آنرا روشن سازیم و تأثیر آنرا در محیط معنوی بی که می خواهیم بنا کنیم بنمائیم بوسایلی کافی نیاز داریم و صدافسوس که نمی یابیم ، و چه در نقش خطیری که وی - در آن هنگام که اسلام در راه تکوین مضمون معنوی اولیه اش بوده است ، در کنار پیغمبر بر عهده داشته است ، و آن نقشی است که تقریباً بهمان اندازه که در متونی که بما رسیده اثری از آن محو شده است ما را بشناخت آن مشتاق میکند ؛ و نیز در حیات بارور و شگفت - انگیزی که ، پس از وفات پیغمبر ، در میان این امت جوان داشته است و نیز حیاتی که پس از مماتش در سراسر امت اسلامی آغاز

کرده است. گرچه استاد ماسینیون در این مبحث که اینجا ترجمه شده گوشه‌هایی از این پیچیدگیها را نمایانده است، ولی ارزیابی معنوی دقیقی از این شخصیت همچنان در برابر محققان مفتوح است، چه در اینجا بوقایع تاریخی بیشتر از بیان مفاهیم معنوی‌یی که در این وقایع نهفته است توجه داشته است.

سلمان، این نخستین ایرانی، ندای پرطنین و نیرومندی بود که نقش «اعظم» ی را که نژادوی در تکوین حیات معنوی در اسلام بازی کرد اعلام می نمود، گفتیم: نقش «اعظم»، و بهتر بود می گفتیم نقش «اوحد»، چه در واقع میتوان گفت که حیات معنوی اسلام همه چیزش رامدیون این نژاد آریائی چند پهلوی پرمملکات است. وازین است که نهضت تشیع، بدان معنی که بزودی خواهیم گفت، بدست وی پا گرفت، زیرا، در میان همه نژادهائیکه باسلام آمده‌اند، تنها اوست که برایجاد چنین نهضتی تواناست.

از این رو طبیعی است که این دو شخصیت دیگر نیز ایرانی باشند. یکی حلاج است، بزرگترین شهیدی که خون خویش را نثار موج معنویت ساخت و با گفتار و کردارش نیرومندترین شخصیتی بود که این نهضت را مجسم نمود و با پرداخت چنین

جزیه<sup>۱</sup> ارجمندی که هر مذهب ممتازی باید در بهای عظمی‌اش  
بپردازد، بدان تقدس بخشید. و دیگری سهروردی مقتول است  
که بخصوص بریشه‌های نژادی خود چشم گشود و خواست تا  
خود را، بیواسطه، بلب سرچشمه‌های نخستین ایرانی رساند و از  
آنجا برای تکوین مضمون معنوی عقیده‌ای که از چشمه<sup>۲</sup>  
نژادی دیگری جوشیده‌است مایه‌های اساسی را الهام گیرد؛ تا  
آنکه در دوناچه محوری کامل و استوار گشت: یکی سرنوشت  
نژادی ایرانی و دیگر معنویت شرقی. و از اینرو، بمعنی عمیق  
و دقیق آن، نمونه<sup>۳</sup> اعلای « شرقی » شد زیرا وی کسی است که  
« نهضت انسانی » را در تمدن عرب برپا کرد و آنرا از سرچشمه‌های  
حقیقیش، یعنی سرچشمه‌های خالص شرقی، برانگیخت.

نوامبر سال ۱۹۴۶  
عبدالرحمن بدوی



مزار سلطان در حدائق (پس از مرمت‌های اخیر)



پرفسور لوی ماسینیون  
(۱۸۸۳ - ۱۹۶۲)

## لوئی ماسینیون

برای آشنائی خوانندگان با پرفسور ماسینیون در اینجا مقدمهٔ مختصری از زندگی و فهرست برخی از آثار برجستهٔ وی رامیآوریم و سپس معرفی او را به آقای پرفسور هانری کربن استاد دانشگاه سوربون، دوست و همکار ماسینیون، که اکنون در مدرسهٔ تحقیقات عالی پاریس جانشین وی شده‌اند واگذار میکنیم، چه سرچنان روح بلند و اندیشهٔ غامضی باید در حدیث محقق گفته آید که بیش از هر کس هم با دنیای او وهم با درون او آشناست.

### ۱- زندگی

در ۲۵ ژوئیهٔ ۱۸۸۳ در نوژان - سور مارن Nogen-sur-Marne ( Seine ) در خانوادهٔ هنر بدنیآ آمد. پدرش Pierre Roche هنرمند بود و لوئی بکمک وی با دانشمندان و خاورشناسان بزرگی همچون فوکو Fo cauld و سیلون لوی



Sylvin Lévi و گلد زیهر Goldziher آشنایی پیدا کرد .  
بروز جنگ بین‌المللی اول در تکوین شخصیت معنوی و  
جهت کلی اندیشه وی تأثیر فراوان گذاشت . گرایش بسوی  
معنویت و اخلاق- که جنگ همواره بر آن ضربه‌های خرد کننده  
میزند- و حساسیت نسبت بمسائل سیاسی و اجتماعی و سر نوشت  
جامعه‌ها و ملتها دو بعد اساسی روح ماسینیون بود که جنگ  
بوی ارزانی داشت .

شیفتگی وی بمطالعه و کتاب و بخصوص عضویت وی در  
مؤسسه فرانسوی باستانشناسی در قاه- ره او را با شرق  
و بخصوص با کشورهای اسلامی آشنا کرد و این آشنایی با اشتغال  
بتدریس تاریخ فلسفه بزبان عربی در قاه- ره عمیق‌تر گشت .  
مسافرت‌های علمی وی به بین‌النهرین و بغداد یکسره او را بشرق  
شناسی کشاند . « وصف نقشه کوفه » Explication du plan  
de Kufa (Iraq) را در این هنگام انتشار داد . در صرف و  
نحو عربی عمیقانه تحقیق کرد و کتابی بنام « تفکرات در باره  
بنای اولیه تجزیه نحوی زبان عرب » که میزان آشنائی وی  
را در این موض- وع میرساند تألیف کرد . در سوریه  
بتحقیق در فرقه « نصیریه » پرداخت . عطار او را با مردی آشنا  
کرد که زندگی ویرا منقلب ساخت و تا پایان عمر تحقیق در باره

وی محور اساسی همه فعالیت‌های علمی وی گردید. وی حلاج‌است که همچون شمس تبریزی، که چنان آتشی در جان مولوی افکند، ماسینیون را از سرحد عادی يك خاورشناس تا قلۀ رفیع عشق و عرفان فرابرد. ایرانی بودن حلاج ویرا متوجه ایران ساخت و از آن پس محورهای اساسی تبعات وی عرفان و تشیع و بویژه حلاج، سلمان، فاطمه و آل‌علی گردید. دو مجله معروف «جهان مسلمان» و «مجله تحقیقات اسلامی» را اداره میکرد. روز سوم نوامبر ۱۹۶۲ (۱۲ آبانماه ۱۳۴۱) روح ناآرامش برای همیشه آرام گرفت و شراره نبوغش بخاموشی گرائید و آسمان خاورشناسی فرانسه را تیره ساخت. خانواده‌اش بسفارش وی خبر مرگش را پنهان داشتند. سه روز بعد دوستان نزدیکش را از فقدان وی آگاه کردند. وصیت کرده بود که جنازه ویرا تشییع نکنند و برایش مراسمی برپای ندارند و جز خویشاوندان نزدیکش در تدفین وی کسی شرکت نکند. آقای هانری ماسه، ایرانشناس نامی فرانسه، با استاد محمد معین نوشته‌است: «... در یکی از نامه‌هایی که از ماسینیون دریافت داشته‌ام این آیه را از قرآن برایم نوشته بود:

«لن یجیرنی من الله احد»

## ۲- آثار

۱- بررسی ریشه‌های لغات فنی عرفان اسلامی.

Essai sur les origines du lexique technique de la mystique musulmane

۲- مجموعه متون منتشر نشده شامل تاریخ تصوف در سرزمین اسلام .

Recueil des textes inédits concernant l'histoire de la mystique en pays d' Islam .

۳- تفکرات در بنای اولیه تجزیه نحوی زبان عرب .

Réflexions sur la structure primitive de l'analyse grammaticale arabe .

۴- شهادت حلاج ، صوفی شهید اسلام .

passion d'Al - Hallaj, martyr mystique de l'Islam

۵- اصناف حرف در مراکش .

les Corporations marocaines .

۶- نیایش ابراهیم در سدوم .

La Prière d' Abraham sur Sodom.



### ۳ = شخصیت (۱)

اکنون از روزی که لوئی ماسینین مارا ترک کرده و چشم از این جهان بسته است يك ماه میگذرد . مرگ او نه تنها فقدان يك خاورشناس بشمار رفته و جهان اسلام شناسان را سوگوار ساخته بلكه فقدان شخصیتی محسوب می شود كه قدرت و ابتكارش دردنیائی كه بیشتر با بتدال بشر عادی می گراید بی نظیر و مانند می باشد .

لوئی ماسینین در سال ۱۸۸۳ بدنيا آمده است و در دو مؤسسه عالیقدر تعلیمات عالیة ما بافاضة و تدریس پرداخته ، یعنی در دو مؤسسه ای كه به پیروی از مقاصد بنیاد گذارانیش بر تحقیق و تتبع و كشف افقهای تازه و سبقت گرفتن از برنامه های مقرر و معمول تأسیس یافته است . مؤسسه های مزبور یکی كلژ دو فرانس است كه فرانسوای اول آنرا در سده شانزدهم پی افكنده و دیگری مدرسه تنبغات عالیة سربن كه در قرن گذشته بفرمان ناپلئون سوم اساس یافته است . لوئی ماسینین از سال ۱۹۱۹ تا ۱۹۵۴ یعنی مدت

---

۱- سخنرانی پرفسور هانری كربن كه در مجلس یادبودی كه بدعوت آقای دكتر سیاسی در دانشكده ادبیات تهران روز ۱۳ آذر ۱۳۴۱ منعقد شده بود ایراد گردیده و بوسیله آقای دهشیری ترجمه شده است . نقل از مجله دانشكده شماره مسلسل ۳۹

سی و پنج سال در کلژ دو فرانس متصدی کرسی جامعه‌شناسی اسلامی بود و از ۱۹۳۲ به‌عنوان مدرس مزبور را با کرسی اسلام‌شناسی بخش علوم دینی مدرسهٔ تتبعات عالیّه مجتمع ساخت و هر دو را خود اداره کرد. در سال ۱۹۵۴ گرچه به‌سبب بازنشستگی رسیده بود ولی باز هم ریاست مؤسسهٔ تتبعات ایرانی دانشگاه پاریس را عهده‌دار بود. مؤسسهٔ مزبور کلیهٔ تعلیمات مختلفهٔ مربوط به تمدن و فرهنگ ایران را که در مؤسسات متنوعهٔ تعلیمات عالیّه در پاریس آموخته می‌شود تحت نظارت خود داشت.

آیا باید اعتراف کرد که تجسم شخصیت فقید سعید وظیفه‌ای است که تاحدی انسان را دچار هراس می‌سازد؟ ایفاء این وظیفه بخصوص برای کسی که از نزدیک با وی آشنا بوده و او را چنانکه سزااست شناخته‌شده است زیرا چنین کسی می‌داند که کلمات تا چه اندازه برای بیان حالات غامض، و بی‌قراریها و شور و هیجانات روحی چون روح ماسینین که عشق و اشتیاق به عالم مطلق و مجرد او را درهٔ نواجبه با تناقضات و تضادهای جهان مادر قبالی احکام و امرهای ربانی بی‌تاب و قرار ساخته بود، قاصر و نارسا است. معنی و مفهوم چنان حیاتی برتر از حدود دایرهٔ حیات زمینی و عالم خاک است ولی دوستان او و کسانی که وی با آنان مراسله و مکاتبه داشته است و کم‌وبیش در سراسر جهان و بخصوص در کشورهای اسلامی

پراکنده اند ، بی شك بتدریج از چهره آن حیات پرده بر خواهند افکند . زیرا هر کدام از تماسها و برخورد های اوبادگران در واقع در حکم تصادم و تحریکی بوده که از آن يك سلسله اخگرها و شراره هائی جستن کرده است که دیر زمانی پس از وی پایدار خواهد ماند .

من نیز بنوبه خود ، نمیتوانم فراموش کنم که هنوز دانشجوی جوان رشه فلسفه بودم و بماجرای شرق شناسی نزدیک می شدم و دیگر بیش و کم بدنبال سه وردی و شیخ اشراق راه می پیمودم و آثار آنها را بدنبال می نمودم ، در آن حال ماسینین نسخه ای از جنابسنگی حکمة الاشراق را که در من یکی از سفرهای سابق خود از ایران آورده بود در اختیار من گذارد . وی برای انتقال شخصی کتاب از کسی بکسی دیگر مفهوم و معنائی اسرار آمیز قائل بود . ولی در آن هنگام نه من و نه او هیچکدام نمی توانستیم واقف دور دست این کار و آن واگذاری کتاب را پیش بینی کنیم و بدانیم سرنوشتی که روزی مرا بیافتن این کشور ایران که مسکن و مأوای معنوی من است هدایت خواهد کرد چه می باشد ، و دست چه تقدیری بعدها مرا بر کرسی **احلام شاهي** مدرسه تتبعات عالیہ جانشین وی خواهد ساخت ، و این ماجری در همان سالی رخ خواهد داد که من واودرست در همین سرزمین

ایران برای چندروزی فراموش ناشدنی ، هنگام برگزاری مراسم هزارمین سال ابن سینا در تهران (هشت سال پیش ، آوریل ۱۹۵۴) بدیدار یکدیگر نایل خواهیم آمد . مدرسهٔ تتبعات عالیّه ما در سر بن ازدو نظر در مراسمی که امشب در اینجا برگزار می شود شریک و سهمیم است ، زیرا چنانچه دانشکده ادبیات تهران خواسته است که لوئی ماسین بن و من بنده نیز هر کدام بنوبت خود با او پیوندی یکسان داشته باشیم ، من میتوانم اطمینان بدهم که من و ماسین بن هر دو با دانشکدهٔ ادبیات تهران رابطهٔ افتخاری داشته ایم و داریم و این پیوند نشانی از شرکت صمیمانه در کارها و مشاغل است .

در واقع استادی چون لوئی ماسین بن جانشین و وارثی ندارد زیرا اثر و کار عالمانهٔ وی بیش از حد با شخصیت و خصوصیات فردی او وابسته است و نیز بدان سبب که مبنی و معیار باطنی و آن قدرت نهانی که معرف و مشخص هر شخصیتی است در هر مورد امری منحصر و بی نظیر است .

من در این لحظات کوتاه نمیتوانم جزئیات شرح زندگانی او را یاد آور گردم ، یعنی جزئیاتی که وی را با حوادث و سوانح بزرگ خاور نزدیک از نخستین جنگ جهانی بعد پیوند داده است ، و نه قادم آثار علمی وی را بر شمارم ، آثاری که فهرست آن در آغاز



کتاب یادنامه (Mélanges) که بنام وی موشح است دیده می‌شود»<sup>۱</sup>، و حتی، کمتر از آن، به ذکر افتخارات علمی که بیش و کم در هر جا بدو نثار شده است نیز قدرت ندارم. تصور نمی‌کنم که سلسله افتخارات صوری برای درك حقیقت باطنی این شرح حال ضروری و اساسی باشد.

برای اینکه به آنچه ماسینین بود و بآنچه خواست از نزدیکتر آشنا شویم باید مفهوم «منحنی شخصی و خصوصی زندگی او را ترسیم کنیم، یعنی آن منحنی که وی در پرتو الهام درون بینی نابغه آسائی نشان داده است که چگونه میتوان برای ساختن سرنوشت معنوی يك فرد ترسیم کرد. او خود نیز اشارت کرده و گفته است برای حصول این مأمول باید «در مورد هر فرد محور و مدار تشخیص و تعین را که خود منظور داشته است» برگزید و تنها در چنین صورتی خواهیم توانست رشد و ارتقاء درونی و باطنی شخص و مراحل تحقق پذیرفتن تفرید و یگانگی و وجود و شهود وحدت بخشنده‌ای را که در او استقرار می‌پذیرد درك کرد. ماسینین برای درك سرنوشت درونی و سیر باطنی صوفی نامدار حلاج بهمین شیوه رفتار کرد و در طی این عبارات و ضمن

---

۱- کتاب یادنامه لویی ماسینین، چاپ انستیتوی فرانسه  
در-مشق، ۱۹۵۶ درسه جلد.

این اصطلاحات چنین نگاشت: «وقتی عشقی عظیم مجاهدت حیاتی را شور و هیجان می‌بخشد» منحنی چنین حیاتی بصورت قوس صعودی پریپیچ و خمی درمی‌آید «سیر صعودی خود حول خط مستقیمی در جریان است» و بلکه از اینهم بالاتر، وقتی عشقی جنبه مذهبی داشت و غایت و مقصدی آسمانی منظور کرد «منحنی سر نوشت زندگی اینجهانی تا عالم بالا امتداد می‌یابد و خط مجانب مستقیم بروی دایره‌ای منعکس می‌گردد، حیات دنیائی شخص بروی دوران مذهبی و معنوی سالیانه ولایزال جامعه مذهبی که این حیات در آن طی و جذب شده است انعکاس می‌یابد.» (۱)

ماسینین در ضمن این چند سطر، طرح روش بررسی معنویت حلاج را ریخته و نیز مجاهدت باطنی و نهانی سراسر زندگی درونی حلاج را بما نشان میدهد. ما همه می‌دانیم که در نظر ماسینین حسین بن منصور حلاج پیر طریقت و تصوف و کسی که شخصیت «شهید عالم عرفان اسلامی» بذاته و اصالة در نهادش مضمحل بوده است کیست و چیست. (این عارف در سال

---

۱- مقاله تحت عنوان «مطالعه در باب منحنی زندگی

شخصی: در باب حلاج عارف شهید اسلام، مندرج در مجله:

Dieu Vivant سال ۱۹۶۴، دفتر چهارم.

۹۲۲ م . در بغداد شهید شده است) . ملخص کلام آنکه آثار و تألیفات علمی ماسینین هرچند هم متنوع بوده و مباحث و موضوعهائی که خاطرش را بخود معطوف داشته‌اند هرچه گوناگون هم باشند ولی بهر حال خود ذاتاً و با تمام وجودش بجانب سرگذشت پرشور و هیجان حلاج گرایش داشته و همه آثارش نیز بدان متوجه و متمایل است و خود آن حوادث و سوانح را در دوران زندگی درك و احساس کرده است . چنین می‌نماید که حلاج بصورت شخصیت دوم ، شخصیت عارفانه و حتی مبین و مظهر خواستها و عقاید ماسینین در آمده و آنچه را اوضاع و احوال این روزگار اجازت نمی‌داد که ماسینین خود بطور مصرح و منجز بگوید و بکار بندد حلاج متعهد و مجری شده باشد . ماسینین بتوسط و با زبان و بیان حلاج مفهوم اسلام محض و مجرد و معنوی ارباب عرفان را تدوین و تبیین کرده و آنرا همان منبع و مصدر خلقت جهانی و عمومی اسلامی دیده است .

بهمین سبب درخشانترین مفهوم و معنی زندگانی ماسینین درپرتو این قضیه برای ما جلوه گر میشود که آثار و خدمات و زندگی وی شیوه بررسی و نگریستن اسلام و فرهنگ اسلامی را لاقلاً برای بعض پژوهندگان باخترازمین اندکی دگرگون ساخت و تاحدی در این راه توفیق یافته است . شك نیست که این

روش بررسی و آشنائی مستشرقین بر اثر مشکلات و اوضاع و احوال خارجی ناشی از زبان‌شناسی و جامعه‌شناسی نمیتواند به نتیجه مطلوب برسد، گر چه بطور قطع ماسنین نبود نیز اهمیت این دو علم را حقیر و کوچک جلوه نداده است. ولی این بررسی آشنائی تنها در پرتو واقع عالم باطنی و محرك درونی و مفهوم زنده و نیات و مقاصد مضمون واقعی اسلام و بطور مستقیم و بلافصل میتواند حصول یابد، نظیر آنچه برای افراد مومن بدان حال می‌گردد. کسی که با این واقعیات باطنی تماس پیدا می‌کند باید صدق وحی قرآنی و رسالت آسمانی حضرت محمد را قبول کند همانطور که این دو نکته مقبول آنان که بیش و کم به اهمیت رسالت پیغمبر اسلام پی برده بودند نیز قرار گرفت.

میتوان گفت که از همان آغاز هم روش و خط مشی ماسنین با بحرانی که در این زمینه با گذشت سالیان شدت می‌پذیرد، مقابله داشته است. این بحران در زمینه‌ای که يك قرن و نیم است بظهور پیوسته رخ داده، زمینه‌ای که مورد اشارت ما است علم مذاهب و یا تاریخ مذاهب نام یافته. علت بروز این بحران آن است که بطول زمان و با مرور دهور و بخاطر همین شرکت همکاران خاور شناس ما در این زمینه مسأله‌ای پیش آمده است که دیگر مکتوم داشتن وی مقدور نیست. اگر سمت يك نفر مهندس

ایجاب می کند که خود بر شیوه بکار انداختن ماشین و یادستگاهی که در اختیار او است واقف باشد، چگونه میتوان فرض کرد که یک نفر متبوع و پژوهنده علوم دینی بسو'قع و در مرحله تجربه بدون اینکه بتواند در خلوت سرای ضمیر و حرم قلب خود در دعا و اوراد کسانی که مذهب آنانرا مطالعه می کند شرکت جوید بدرك نکاتی از آن مذهب نایل آید؟ من خود بخوبی آگاهم که طرح این مسأله نوع خاصی از تصور و مفهوم دانستن را مقلب و مشوش میسازد و برای اقدام بدان بی پروائی و شہامتی باید، همین بی پروائی و شہامت است که لوئی ماسینین را به جستجوی پرشور و اشتیاق حوزه تجلی یکدعای مشترک اسلامی و مسیحی در عالم امکان سوق داد. وی اشارت بدان را در سوره هجدهم قرآن در ضمن قصه هفت تن خفته (اصحاب کف) یافت. و با کمال بی پروائی این قصه مذهبی مشترک را در یکی از حرم های کهن سال کشور خود، در برتانی، تحقیق یافته دید. این نکته چنان در آخرین سالیان عمر برای او گرامی بود که اگر از ذکر آن چشم بیوشیم خصوصیات شخصیت معنوی او را تعریف و مقلوب کرده ایم.

بعلاوه باید بگویم که وی بما شہامت بخشید تا امور مسلم و نوامیس محقق تاریخ مادی و صورتی را ناموثق و نامعتمد بدانیم.

وی به‌خصوص برای نصی که در طی آن جلال‌الدین رومی اظهار و تأکید می‌کند که پس از دو قرن و نیم بعد از مرگ حلاج، نور او، فرشته<sup>۱</sup> او در برابر روح عطار تجلی کرده و مرشد و هادی معنوی او گردیده قدر و منزلت قائل است «۱». ماسینین از زمره کسانی است که ما را در طریق درک مفهوم حقیقی بمعنی واقع این سنخ تاریخ معنوی یار و مددکار آمده است. و نیز در مواردی چند با نظریه ارباب انواع و مثل که روانشناس معروف زوریخ مبدع آن است توافق دارد، یعنی بایونگ (C.G. Jung) که دوسال است از جهان در گذشته ومن و ماسینین هر دو با او روابط دوستانه داشتیم.

در حالی که من در برابر او بدون قید و شرط سر تعظیم فرود می‌آورم، تصور می‌کنم به آسانی میتوانیم بی‌پرده و آشکارا بوجود مشکلی اعتراف کنیم که هیچکدام از ما قادر بکتمان آن نمی‌باشد. در آثار ماسینین تأکیدات و نظرهای وجود دارد که برای ما قبول آن محال می‌نماید، و قضاوت‌هایی در آنها دیده می‌شود همراه با آنگونه جانبداری فاحش و بارز که چیزی نمانده است ما را رنجیده خاطر و منزجر سازد. طرف

---

۱- مقالات «آثار عطار درباره حلاج» بقلم ماسینین، منتشره در مجله مطالعات اسلامی، سالهای ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۶.

حمله و غرض وی اغلب افراد شیعه و علی القاعده و مرتب حکیم و عارف بزرگ آندلس و حیی الدین عربی است اگر اظهارات و قضاوت‌های ماسین‌بن را در این باب قضا یا و آراء علمی انگاریم در این صورت راه برای مشاجرات و معارضات دردناک باز خواهد بود. ولی در مقابل چنانچه بکوشیم و دریابیم که این گفتارهای مبالغه آمیز و افراط‌ها با کدام عبارات حاکی از دفاع تأثر-انگیز از خود و انکارهای شاید نومیدانه مطابقت و رابطه داشته است، در آن صورت از آنها خواهیم خواست که اگر در باب افراد بشر و مسالك و مشارب مورد توجه بما اطلاعاتی نمیدهند لا اقل ما از آن سخن بگویند، زندگانی معنوی که در همه حال وحید و بی نظیر مانده است خبردار سازند.

به همین سبب از بس اندیشه و تفکر ماسین‌بن بغامض و بفرنج و متغیر بوده و دمام صورتی تو می پذیرفته است، هرگز نمیتوان گفت که یکنوع عدم هم آنگی و اختلاف در آن بحصول پیوسته باشد. اگر هم شاید وی پیوندهای حلاج را از نظر اصل و تبار با سرزده‌ین فارس از یاد برده باشد، ولی بهر حال حلاج، حلاجی که ماسین‌بن از همان مطلع شباب هنگام زیارت آرامگاه او نزدیک بغداد که متروک و ویران افتاده بود حالتی ناگهانی در خود حس کرد، موجب شده است که ماسین‌بن طریق اسلام

ایرانی را بیابد و در باب سلمان پاک و حضرت فاطمه نیز توفیق  
بنگارش صفحاتی یافت که خود درم حفل اهل راز اعتراف میکرد که  
واجد الهام شیعی بحد اعلی می باشند . من گاهی احساس کرده‌ام  
که این الهام بحقیقت الهام خود ماسینین بوده ولسی او خود  
صنحه بصفحه برای جدا شدن از آن مبارزه میکرده بی آنکه  
برای این عدم هماهنگی و نغمه ناموزون راه حلی بیابد .

بطور مسلم ، کشورهای اسلامی که بیش از همه وی با آنها  
مأنوس و مألوف بود همان ممالک اسلامی عربی میباشند . ولی  
او تفحص و تجسس خود را در باب کشورهای اسلامی غیر عرب  
نیز بسی پیشتر برده و همین تجربه مستقیم و بلاواسطه موجب  
گردیده است که وی بارها و مخصوصاً در این سالیان اخیر فرصتی  
بدست آرد و مکرر بگوید که اسلام ایرانی و یا ایران اسلامی  
بوجه احسن گواه بر این خقیقت است که اسلام بذاته و در کنه  
و جوهر خود ادراك و تصویری است دینی و مبنی بروحی و خود  
را با هیچ نژادی ، با هیچ ملتی ، با هیچ دولتی ، با هیچ سیاسی  
محدود و یکی نمیداند . بهمین سبب فداکاری وی ، که گاه پرشور  
و هیجان و پریها هو است درقبال امور اجنماعی ، بواقع در وجود  
او تحت سیطره این علاقه و اندیشه بود که در بنیان نهادن مدینه  
معنوی سهیم گردد ، آن مدینه معنوی که خود میدانست از طریق



«مودت و ولاء قدسی که میان افرادی مشخص و برگزیده بدست تقدیر برقرار شده است» بنیان میپذیرد. ماسینین این مطلب را در ضمن عبارت ذیل بیان کرده و نوشته بود: «همانطور که در مدینه و کشور اینجهانی میان حرف و مشاغل ابناء بشر تفاوتی وجود دارد در مدینه نهائی نیز از نظر حرفه معنوی تفاوتی موجود است.»<sup>۱</sup>

در نتیجه شور و اشتیاق و عطوفت وی را خود بخود بجانب آن طراز از افراد بشر و آن سنخ از تمدن و فرهنگ میکشاند که پیغام مقام رسالت اسلامی آنرا سروسامان داده است، بسوی آن «شکیبائی و بردباری در زندگانی، آن حالت مراقبه و تأمل درید قدرت الهی، آن ایقان همراه با سکوت در باب حضور و شهود ذات باری تعالی در همه جا، ایقانی مبرا از لوث مادیت و آرام و بیاضطراب در باب حضور و شهودی که متعالی و محتجب می باشد.»<sup>۲</sup>

آری، گوئی ماسینین اشتیاق وصول بدین آرامش ضمیر همراه با اعتقاد اسلامی را در سراسر عمر در نهاد خود داشته،

---

۱- از مقاله «آثار عطار در باره حلاج» ماسینین، ص ۳۷  
مجله مطالعات اسلامی.  
۲- کتاب «وضعیت اسلام» بقلم ماسینین، پاریس ۱۹۳۹ ص ۴

در عین اینکه ناموس باطنی وجود او واصل و منشأ وی بجز در بعضی لحظات زودگذر، مانع از وصول او بدان مقصد و مقصود بوده است.

وجود این لحظات ممتاز و ممیز برای ماسینین را در پرتو بعض صفحات عالی و مجلل آثار وی توان شناخت، در این صفحات دو واحه‌ئی توصیف گردیده است که اسلام بخاطر راحت دیدگان و صفا و آرامش ضمیر آنها را فراهم آورده است یعنی «باغ و مسجد» که تصور هر دو در آئین اسلام پیوندی نزدیک باهم دارد: «مکان رؤیا و احلام که آدمی را بخارج از این عالم منتقل میسازد.» او خاطر نشان می‌کرد و میگفت در حالیکه منظره باغهای باختر زمین، طبق رسم کهن، طوری است که آدمی را از آنجا بحمله بر نواحی مجاور برمی‌انگیزد، در باغ مسلمانان نخستین چیزی که اهمیت دارد آن است که دیواری و حصاری وجود داشته باشد و باغ را از نواحی پیرامون خود جدا سازد و بجای اینکه توجه بنواحی گرداگرد باغ جلب گردد بمرکز باغ معطوف میشود یا بسوی حوض آب مرکزی که آئینه جهان نما است. باغ ایرانی، که در یفا نمونه باستانی و کهن آن رو بنا بودی است، نگارش صفحاتی را به ماسینین الهام بخشیده که عمقی نابغه آسا دارد و ساختمان و پی ریزی باغ و نقوش و صور آسمانی

قالی‌ها و نقشه‌هایی را که در نزد ایرانیان کهن متداول بوده (نقش اقلیم ششگانه پیرامون اقلیم اصلی و مرکزی)، و بالاخره شیوه‌های خط‌نگاری را بهم مربوط ساخته است. ای‌کاش او این اشراقها و درون‌بینی‌ها را در کتابی مبسوط و مشروح بیشتر بسط و توضیح داده بود! اما دریغ که، شغله‌هایی دیگر او را از اینکار باز داشته است.

با اینوصف هر بار که وی بی‌اغ اسلام ایرانی اندر شده، توانسته است در آنجا حضور و شهودی، آیتی و نشانی از پس پردهٔ غیب جلوه‌گر بیند و سپس خود مبشر آن گردد. ماسین‌ین در پرتو هدایت و ارشاد حلاج سرانجام توانست توجه مردم را با اهمیت و عظمت مقام عارف بزرگ قرن‌ششم شیراز، «روزبهان» بقلی شیرازی که در آن‌زمان تاحدی از یادها رفته بود، معطوف دارد. برای من و همکارم استاد دکتر معین که در راه نشر مجموعه آثار روزبهان مجاهدت می‌کنیم، فکر بدین موضوع که ماسین‌ین دیگر نخواهد توانست شاعر اتمام و اکمال‌کاری که از همان آغاز آرزوی آنرا داشت باشد، جای بسی تأسف و اندوه است. سیمائی دیگر، ماسین‌ین را در طریق وصول بقلب اسلام ایرانی و حتی بحریم حرم ضمیر تشیع هادی و دلیل آمد. این هادی طریقت و خضر راه همان است که اندکی پیش از او نام

بردیم یعنی ؛ سلمان پاک ، سلمان طاهر و یا سلمان پازسی .  
ماسینین در «منحنی حیات» این زاده جوانمرد مزدائی ، که  
مراحل مسیحیت را طی کرده و سپس به جستجوی پیامبر راستین  
برآمده و یکی از صحابه و محارم اسرار وی گردیده و آخر الامر  
بفرزند خواندگی آن خاندان قدسی سرفراز گردیده است ، هم  
تقدیر تمثیلی يك مبشر را می دیده و هم سرنوشت معنوی يك پیر  
دلیل و هادی طریقت را که وفاداری دوستانه اش آرزوئی را که  
در دعای زیارت شیعیان بر تربت او آمده الهام بخشیده است ،  
در این دعا چنین می خوانیم :

«ای کاش در حیات و ممات چون تو ... دوست وفاداری

باشیم که خیانت نکرده است .» «۱»

ماسینین بخوبی بدین نکته وقوف یافته است که مفهوم  
فداکاری و از خود گذشتگی سلمان را نسبت بمقصد و مصاحبت  
آئین شیعه در حدیث مشهور و معروفی توان یافت که امام ششم  
حضرت امام صادق در آن چنین میفرماید : « بدأ الاسلام غریباً  
فسیء هود غریباً کما بدأ ، فطوبی للغرباء من امة محمد » «۲» و

---

۱- «سلمان پاک و مراحل مقدماتی معنوی اسلام ایرانی»  
سلسله انتشارات انجمن تحقیقات و مطالعات ایرانی و هنر ایران  
چاپ پاریس ، ۱۹۳۴ ص ۴ .  
۲- ایضاً : سلمان پاک .

منظور آنحضرت کسانی است که مسلمیات و امور بدیهیه را نامعتمد  
شمرده بچسبجوی آن عرفان پاك و مطلق برمی آیند که امام خود  
دلیل و مرشد آن بود . و بهمین سبب ماسینین در آنچه آنرا  
«زمینه» معنوی اسلام ایرانی» خوانده بحق وجود يك نوع عرفان  
قدیمر را تشخیص می دادند ، یعنی وجود امری که ضامن و شاهد  
ادامه و استدامه وجدان مذهبی ایرانی است . زیرا ظهور و بوجود  
آمدن اسلام ایرانی را بطور قطع نه بوسیله اوضاع و احوال و  
سوانح سیاسی ظاهری میتوان توجیه کرد و نه میتوان نتیجه و  
محصول سازش و انطباق استدلالی با اوضاعی دانست که بعد از  
تحولی سیاسی بوجود آمده باشد . و یا آنطور که او خود در طی  
دو سطر بسیار عالی نوشته است : «معلول و ماحصل قبول پرشور  
عقیده ای جدید و آسمانی در محیطی واجد فرهنگ و تمدن کهن  
شمرد ، محیطی که در پرتو ایمان و اعتقاد جدید خود عالم  
مشهور را از پشت منشور نورانی شده اساطیر باستانی خود نظاره  
می کند . « ۱ »

ولی گذشته از سیمای سلمان پاك ، شمایل دیگری در  
سالیان اخیر توجه عارفانه ماسینین را بخود معطوف داشته است  
یعنی سیمای کسی که در قلب و مرکز اعتقاد شیعی قرار دارد :

سیمای حضرت فاطمه علیها السلام ، دختر حضرت رسول اکرم (ص) و مادر ائمه اطهار ، ماسینین شاید در این باب بعضی از پرشورترین صحایف آثار خود را نگاشته باشد ، صحایفی که از رابطه و انطباق نوعی بین ذات مریم ، مادر حضرت مسیح ، و فاطمه مادر ائمه اطهار از رابطه‌ای که خود کشف آن است الهام یافته ، ولی با کمال تأسف ماسینین مجال آنرا نیافته است تا بدین نکته پی برد که در طریق کشف این انطباق معنوی ، سراسر تأویل عرفان و تصوف شیعه پیشقدم او بوده است ،

در این باب ، بخصوص میتوان فهمید که چرا ماسینین گاه به اسلام شیعی تعرضاتی کرده که بلافاصله همراه با ندامت او است . این تعرضات مولود تصویری است که وی بر اساس قریحه شخصی خود در باره تشیع ایرانی برای خود ساخته بود . روح و هدف عمیق تشیع ، این نومی‌دی که هنوز اعتماد و رجاء را برای خود نگه میدارد ، زیرا عرفان آن بر مراتب جهان و منظرهای نبوت و رسالت تا روز رستاخیز تسلط دارد ، همان عدم اعتماد (جوانمرد) نیست که توجه ماسینین را بخود جلب کرده است . وی در آئین تشیع مقدم بر هر امر دعوت بجوانمردی و گنبد مالی تاریخی میدیده ، همانطور که ذات حضرت فاطمه را دادخواه و شفیعه روز جزاء میداند زیرا این امر باطناً و

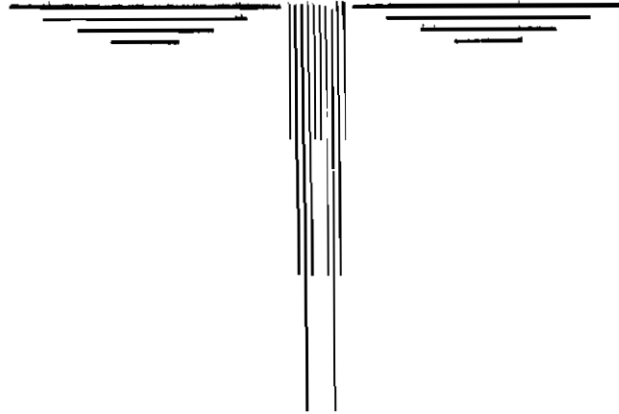
عمیقاً باعلاقه و انس پرشور وی نسبت به عدالت الهی که از بدو خلقت این عالم ، در این عالم مضمحل است توافق داشته . عین همین نکته یعنی بیصبری و بقراری ماسینین در قبال مواعد پیش‌بینی ناشدنی است که او را وادار کرد بخصوص در طی سالیان آخر عمر خود قدم در طریق مجاهده و مبارزه نهد ، در طریقی که همه<sup>۱</sup> دوستانش نمیتوانستند بدنبال وی بروند . این حادثه خاطرش را رنج و آزرده ساخت و دوستانش را نیز مکدر و دل‌آزرده کرد . ولی نکته‌ای که هرگز برای احدی مورد شبهه نخواهد بود ، اخلاص و صداقت مطلق ، از خود گذشتگی تام و تمام وی در برابر مقاصد دنیوی و اینجهانی است که خاص خود او شده بود . این شور و اشتیاق جانگداز وجود باطنی او را تا مرحله<sup>۲</sup> از هم گسستن و شرحه شرحه شدن کشانید . و همین شور و اشتیاق در بعض ترجمه‌هایی که از آثار عارفان ، ما کرده نمایان است زیرا از شیوه<sup>۳</sup> ترجمه<sup>۴</sup> ماسینین و آنچه از نوک خامه<sup>۵</sup> وی هنگام تماس با این متون تراوش میکند بسا چیزها توان آموخت... و من برای ختام ترجمه<sup>۶</sup> ابیاتی چند از حماسه<sup>۷</sup> کبیر عرفانی ، از منطق الطیر فریدالدین ، محمد عطار را بر سبیل مثال شاهه<sup>۸</sup> آوردم (ابیات ۴۲۳۳ تا ۴۲۴۰) . این ابیات لحظه<sup>۹</sup> هیجان انگیزی را می‌نماید که پیکر حلاج سوخت و خاکستر گردید :

گفت : چون در آتش افروخته  
گشت آن حلاج کلی سوخته  
عاشقی آمد مگر چوبی بدست  
بر سر آن مشت خاکستر نشست  
پس زبان بگشود همچون آتشی  
باز می شورید خاکستر خوشی  
و آنگی میگفت : « بر گوئید راست  
کأنکه می گفت اوانا الحق او کجاست؟  
آنچه گفتی و آنچه بشنیدی همه  
و آنچه دانستی تو و دیدی همه  
آنهمه جز اول افسانه نیست  
محو شو چون جایب این ویرانه نیست  
اصل ماند و اصل مستغنی و پاک  
گر بود فرع و اگر نبود چه باک؟  
هست خورشید حقیقی بر دوام  
گو نه ذره مان نه سایه والسلام . »

من میدانم يك آیه قرآن وجود دارد که لوئی هاسینین  
لطف آنرا بشیوه ای خاص درك میکرد و از آن لذت می برد ، زیرا  
معنی سبیل الله - راه خدا - در نظر او همان راه دشوار و صعب العبور



فريضة شخصى بود كه در طى آن حيات انسان اهل علم از وجود معنويش انفكك ناپذير است ، راهى كه در آن آدمى بايد هر روزه بجهادى پردازد ، آيه مورد اشارت ، آيه ۱۶۳ از سوره سوم قرآن است بدين صورت : « ولا تحسبن الذين قتلوا فى سبيل الله امواتاً بل احياء عند ربهم يُرزقون . »



سلمان پاك  
و  
نخستين شكوفه هاي ممنويت در اسلام ايران

## «مدائن و کوفه»

### چگونه باید سلمان را مطالعه کرد

بر کرانه شرقی دجله ، در خم یکی از پیچهایش ، زیر پای بغداد ، تنها طاقی که از کاخ تیسفون ، پایتخت هزارساله‌ای که وارث بابل بود ، برپای مانده ، همچون موجی تنها ، تاسی متر برخاسته است . این طاق کسری است که در شمال غربی آن ، پس از قصبه حذیفه «۱» ، قبر كوچك سلمان پاك ، که بر روی پایه‌هایش بزانو درآمده است ، پدیدار میگردد .

يك هيئت آلمانی در این خراب آباد دست بحفریاتی

---

۱- صحابی پینمبر و دوست سلمان که اینجا مدفون است.  
اکنون این نام را در این محل «حدیثه» تلفظ میکنند .

زده است. من سه بار، در ۱۹۰۷، ۱۹۰۸ و ۱۹۲۷ بر آن گذر کرده‌ام و از تباین تاریخی میان این دو بنا بشگفت آمده‌ام: آن طاق سربلند و این گور افتاده، و متعدد شدم که در باره شخصیت افسانه‌ای سلمان تحقیقاتی بکنم و امروز جهت کلو، آن مطالعات را نشان میدهم و اولین بررسی‌هایم را تشریح میکنم «۱».

دو شهر برادر: تیسفون در شرق و سلوکیه در غرب، که دوهزار سال پیش‌ازین در اینجا جانشین شهرهای کلدانی «اوی» و «اکشاک» شده‌اند، در تاریخ اسلام بنام واحد مدائن خوانده میشوند. اشتراک Streck بتازگی نشان داده‌است «۲» که تاکنون آنطور که باید بااهمیتی که فتح مدائن در سال ۶۳۶/۱۵ برای حکومت جوان اسلامی دربرداشت توجه نشده است. مدائن پایتخت سرتاسر مشرق ایران بشمار میرفت و در مدنیت مقامی را همانند مقام رقیب بیزانطیش «قسطنطنیه» - که اسلام تا آخر قرن هشتم بر آن دست نیافت - دارا بود. مدائن نیز همچون قسطنطنیه ورم دارای هفت ناحیه بوده‌است: در غرب درزیجان، بهر سیر، چندیشاپور (کو که Koke در طرف «مظلم ساباط»)

۱- کنفرانسی که در انجمن تحقیقات ایرانی (موزه گیمه)

درپاریس) روز ۳۰ مه ۱۹۳۳ ایراد شده است

Société des Etudes Iraniennes (Musée Guimet, Paris)

2- Api. Enzykl. des Islams, 1928, t. III, 80-87

متصل به نهر الملك - در مشرق اسفانبر ، رومیه واحتمالا همچین  
نونیفاد و کُر دفاذ . مدائن رأس منحصر بفرد پای بود بسوی ایران  
و آسیای علیا ، مرکز اداری امپراطوری ساسانی ، موطن اصلی  
لهجه پهلوی قدیم ، کانون مذهبی شیوخ نسطوری و مانوی ،  
غربتگاه یهود و پایتخت اقتصاد و علوم شرقی . بر سکه‌هائیکه در  
آنجا زده میشد تنها نام « بابا » یا «الباب» نقش شده بود «۶»  
چنانکه پس از آن استانبول «باب‌عالی» عثمانی شد و پیش از آن  
«بابل» سلف ویران شده آن «باب ( خدا) » بود .

بزودی مدائن برای فاتحان عربی - که همچنان آب و  
هوای زادگاهشان وفادار مانده و در لشکرگاه کوفه بر کنار  
صحرا سنگر گرفته بودند « باب» زیبائیهای ایرانی گردید .

بیش از صد سال باید میگذشت تا با ایجاد بغداد مدائن  
ویران گردد . و در این مدت مدائن نه تنها با گنجها و محصولاتش  
بلکه بدست « موالی » ایرانی، که قبایل عرب کوفه بدین شهر  
میآوردند و مسلمان میشدند ، با صنایع و طرق فکریش نیز بکوفه  
غذا میداد، و سلمان اولین ایرانی‌یی که باسلام آمدگویا بمدائن

---

۱- «صلیب حقیقی» مسیحیان که از اورشلیم (بیت المقدس)

ر بوده شده بود در اینجا مدت پانزده سال بهنیمت نگهداری  
شد (۶۱۴-۶۲۹).

باز گشت تا در آنجا بمیرد ، جائیکه قبر کوچکش در اندیشه زوار شیعی که برای دعا و تبرک بدانجا می آیند سر نوشت دو گانه اش را بیدار میکند: یکی پیشگامیش را بعنوان اولین ایرانی مسلمان و دیگری رهبریش را در نهضت معنوی اسلام گویی «باب» است ؛ بایی که اخلاصش در دوستی پیامبر اسلام جوان او را شایسته این کرده است که : « . . . مرا بر حیات تو زنده بدارد و بر ممات تو بمیراند که تو پیمانی نشکستی » «۵».



تاریخ قرن اول هجری هنوز کاملاً شناخته نیست، تسلسل تاریخی در آن از تناقض پر است . مخصوصاً در سالهای ۳۶ - ۳۷ که مآخذ خارجی مستقل چندان نیست که بتواند ما را در حل این تناقضات کمک کند . از اینرو آنجا که شرح حالی را - مانند هم اکنون که سلمان را مطالعه میکنیم - میخواستیم بررسی نمائیم این مآخذ همچون توده ای از ماسه در دست محقق نرم میشود و جز حکایات بریده و خرد شده و احادیث منسوب بفلان گواهم مستقیمی که از طریق يك «سلسله» وابسته های کمابیش موثق بما

---

۱- «سأل الله الذي خصك بصدق الدين... ان يحييني حياتك  
ويعميتني مماتك انك لم تنكث عهدها» . زیارت سلمان بنقل مجلسی  
«بحار» ج ۲۱ ص ۲۹۹ س ۳۶۳-۳۷

رسیده است چیزی باقی نماند: مضمون این احادیث غالباً، در زیرظاهری ساده، تحریفاتی عمدی و اجزائی از اسامی رادری خود پنهان کرده است و چنانکه و لهوزن «۱» اظهار داشته است اکنون هیچ مقیاس ثابتی در دست نداریم که بتوان از آن تبعیت کرد (تا هنگامیکه هنوز ماخذی اصلی وجود ندارد که بتواند ما را در تشخیص میزان وثوق بحدیثی راهنمایی کند) و از این جهت ناچاریم که برخی از روشهای غیر مستقیم و تقریبی اکتفا کنیم.

و لهوزن، گلد زیهر «۲» و لامانس «۳» بدین طریق از توزیع جغرافیائی احادیث بین مکتب مدینه و عراق و شام استفاده کرده حوادثی را که آنها برای ما بیان میکنند بررسی و اندازه وثوق بهر يك از این مکتبها را بر حسب اهمیت سیاسی که این حوادث برای مکتبهای مزبور در برداشته است تعیین نموده اند چنانکه — هکتانی «۴» و لوی دلاویدا «۵» و بول «۶» با اختلافات ذوقی باریکی که میانشان بوده است بهمین روش متوسل شده اند.

این توزیع جغرافیائی احادیث، که «ابن سعد» آنرا القا کرده است، برای مکتب عراق محتاج بیک تقسیم بندی ثانوی

Goldziher — ۲

Caetani — ۴

Buhl — ۶

welhausen — ۱

Lammens — ۳

Levi della Vida — ۵

است چه بصره خیلی زود از کوفه متمایز شد .

اما راجع بتوزیع سیاسی احادیثی که بسود « بنی‌امیه » بوده است و آنچه بنفع « بنی‌هاشم » - توزیع سیاسی بی که بطور کلی و باجمال آنها فقط برای يك قرن ۳۷ - ۱۳۲ قابل ارزش است - بررسی فرقه‌ای احادیث بما امکان میدهد که در آن میان مراحل مختلفی را مشاهده کنیم بدینطریق که احادیث سنی (ابتدا در نزد مرجئه) و زیدی و دیگر مذاهب امامیه را از یکدیگر تفریق نمائیم . این سه مقوله از یکدیگر کاملاً متمایزند . احادیث سنی تقریباً بطور ناخود آگاه، حتی پس از قرن سوم، خود را باجذب عناصر بیگانه همواره غنی میسازند در صورتیکه احادیث زیدی و بخصوص احادیث امامیه مجموعه‌هایشان را در همان نسل اولیه<sup>۱</sup> پیروانشان می‌بندند ؛ این مجموعه‌ها « بسته » اند و از این رو برای احادیث مشترکشان يك حد انتهائی بدست میدهند و برای برخی از احادیث خاصه شان يك حد ابتدائی و ما در احادیث راجع بسلمان آنها خواهیم دید .

در مورد مکتب عراقی کوفه - که در اینجا بیشتر بدان توجه داریم وشامل کلیه محدثین زیدی و امامی میشود، با مقیاس ویژه فرقه نگاری hérésiographie میتوان باز هم از عصریکه بدان رسیده‌ایم عقبتر رفت وبدوره اولیه سیادت « بیوتات -



العرب» در «مصر» این «جند» آشوبگر رسید (سالهای ۱۴-۳۷هـ) چنانکه با طبقه‌بندی روات بر حسب قبائل و پیمانهای قبیله ایشان (احلاف) - که اسلام بلافاصله نتوانست این چهار چوبهارا بشکند و در آغاز هنوز موالی در آن جای داشتند - ما توانسته‌ایم نقش بنی‌عبدالقیس را در شرح حال سلمان مشخص کنیم .

بعقیدهٔ ماسیرهٔ سلمان دارای عناصر قدیمی بی است که با مطالعهٔ فرق از طرفی و بررسی پیمانهای قبیله‌ای از طرف دیگر میتوان آنها را از هم جدا کرد و تاریخ هر یک را تعیین نمود ؛ و این بطلان نقد مبالغه‌آمیز هروویتز Horovitz را آشکار میسازد و باثبات تاریخی بودن شخصیت سلمان کمک میکند .

## خلاصه بحث

- ۱ - خلاصه شرح حال سلمان بر اساس روایات و اقوال قدما و بیان و بررسی نظریه انتقادی هروویتز .
- ۲ - تحلیل «خبر سلمان» راجع باسلام آوردنش - تحلیل حدیث : «سلمان منا اهل البیت» - تحلیل عبارت: «کردید و نکردید».
- ۳ - مرگ سلمان در مدائن . حدیثات راجع بوود وی بمراق بعنوان هم پیمان بنی عبدالقیس .
- ۴ - الاسناد السلما نیه . نقش تاریخی سلمان در کنار . محمد راجع بکتابت قرآن . نقش بمدی وی در کنار علی . نظرات غنوصیه شیعی درباره «سین» نسبت به «میم» و «عین» ، نتیجه .
- ۵ - ملحقات : ۱- ترجمه پنج متن منتشر نشده راجع بفرق غالبه موسوم به «سلمانیه» یا «سینییه» . ۲- اشاراتی بـمـآخذ ،

## خلاصه شرح حال مسلمان

براساس روایات و اقوال قدما  
و بیان و بررسی نظریه انتقادی هر ویتز

روایات مشترك شيعه و سنی سلمان فارسی را یکی از کبار صحابه پیغمبر می‌شمارند که دارای مقامی استثنائی بوده است . وی یکی از سه تن غیر عربی است که برای اولین بار باسلام گرویدند (سابقون) : سلمان فارسی ، صهیب یونانی و بلال حبشی؛ و چهره این «عجمی» از خلال روایات دارای خطوط کاملاً مشخصی است .

در ایران متولد شد و هنوز کاملاً جوان بود که گرایش شدید وی بزهد او را بمسیحیت کشاند . از خواهجای به خواهجای و از شهری بشهری خود را بدامن غربت و بردگی می‌افکند، نه تنها برای آنکه راه زندگی استوارتری بیابد و توحید خالصی از آنگونه که دیگر اهل حنیف «۱» می‌جویند بجوید ، بلکه باین

---

۱- مقدسی او را در عداد حنفا می‌شمارد : «البدیه» ج ۵

امید که بفرستاده‌ای از جانب خدا که برایش وصف شده بود  
پیوند تا آنکه گمشده‌اش را در محمد می‌یابد و بحلقه خواص  
او درمی‌آید و در جنگ خندق طرف مشورت وی واقع میشود و  
پس از مرگ پیامبر دوست وفادار خاندانش یعنی آل علی باقی  
می‌ماند و از حقوق مشروع و پامال شده آنان دفاع میکند و بالاخره  
در بین‌النهرین، در مدائن، وفات می‌یابد.

در اولین نظر مدارك مربوط به حیات وی بایکدیگر نامتجانس  
مینماید. ابتدا يك روایت مفصل و متصل که در آن شرح حال  
خود را نقل میکند و خبری درباره ورودش باسلام میدهد و از آن  
پس برای تمام مدت باقیمانده حیاتش جز علائم پراکنده و  
ناچیزی که بر محور دو مسأله اساسی دور می‌زنند نمی‌یابیم: یکی  
پیوند نزدیکش با خاندان پیامبر (حدیث منا اهل البیت) و دیگری  
دفاع سیاسیش از حقانیت علی (گفته «کردید و نکردید»).

اگر از نزدیکتر نگاه کنیم مشکلات دیگری نیز پدیدار  
میگردد که قبلاً بسیاری از مؤلفین مسلمان و بخصوص شیعه آنرا  
نشان داده‌اند و کوشیده‌اند تا بایک روش زیاده از حد تلفیقی راه

حل آن یابند.

از طرف دیگر گل‌مان هوارد Clement Huard در ۱۹۰۹-

۱۹۱۳ سه روایت مختلف را از «خبر سلمان» منتشر می‌سازد و نتیجه

میگیرد که از نظر تاریخی اصالت ندارد ولی حضور سلمان را در جنگ خندق تأیید میکند .

در ۱۹۲۲ هروویتز در رسالهٔ موجز و فشرده و بسیار تندی کوشید تا نشان دهد که سیرهٔ سلمان خرافه‌ای بوده که از بحث اشتقاقی مربوط بکلمهٔ «خندق» زائیده شده است و در این موضوع از نظریهٔ ماکس مولر Max Mueller که ریشهٔ خرافه‌ها در یک نوع «بیماری زبان» (۱) میجوید پیروی کرد .

بنظروئ در آغاز تنها یک نام ساده «سلمان»، در فهرستهای غیر دقیق یافت میشده است که مدافعین اسلام میکوشیدند تا از اسامی «شهود اهل کتاب» ، یهودیان و مسیحیانی که در آغاز کار بر سالت پیغمبر ایمان آورده‌اند ، تنظیم کنند . این نام که بطور مبهمی یک ایرانی نسبت داده شده است برای آراستن داستان جنگ خندق بکار رفت. کلمهٔ «خندق» که از زمان قدیم معرب شده ولی از اصل ایرانی آمده است و یک کار استراتژیکی را که فکر میکنند ریشهٔ ایرانی داشته است بیان میکند این فکر را القا کرد که از این سلمان «فارسی» که از او هیچ چیز نمیشناختند یک مهندس ایرانی ، یک مزدکی مسلمان شده و مشاور خاص محمد بسازند و بدین طریق زمینه را برایش مهیا کردند تا نامش

---

#### 1- Maladie du langage

در فهرست شیعی اولین مدافعان آل علی ثبت گردد . براساس این فرضیه هورویتز سایر تفصیل مربوط بحیات سلمان را نیز زائیده همین خرافه اشتقاقی میداند : اگر نام وی در میان کسانی که در پیمان برادری (بین مهاجرین و انصار) شرکت کردند یاد شده است برای تثبیت صحابی بودن وی است . اگر نامش را جزو مجاهدین عراق در قادیسیه ، مدائن ، کوفه و بلنجر آورده اند از آنروست که ایرانی بوده است .

و اما راجع به خصوصیت ادعائیش با اهل بیت پیغمبر و اینکه مقدار حقوقی که در زمان عمر از بیت المال برایش مقرر کرده بودند بعضویت وی در خاندان رسول گواهی میدهد و اینکه بنفع علی در سال یازدهم هجری مداخله کرده است همه اضافات شیعی بر همان صورت اشتقاقی اولیه است . در این شرح حال هیچ چیز جز نام « سلمان » قابل اعتماد نیست . از طرف دیگر این نام نیز عربی است و يك اسم معروفی است «۱» . ابتدا برای

---

۱- که گویا پنجمین این نام را بوی داده است- «یوم سلمان» نزد اعراب جاهلی منقول است از «سلمان» اسم چاهی از حمیر میان کوفه و بصره (یا قوت ج ۳ ص ۱۲۱) اسم سلمان بطوایفی یمنی از قبایل مراد و همدان و قبیله ای در نجران اطلاق میشود (همدانی «وصف جزیره العرب» در همین ماده) ، «ابن سلمان» شاعر یکی از ابناء «مستعمره» نشینان ایرانی، در یمن بود . دست کم چهار تن از صحابه و سه تن از تابعین را باین نام ذکر کرده اند . مقایسه کنید با نام یکی از دیرهای مسیحی نزدیک دمشق .

سلمان يك كنيه «۱» ( بي آنكه فكر كند كه يك مولی شايد حق داشتن كنيه نداشته باشد ) و سپس مدتی بعد يك اسم فارسی كه سابقه داشته است اختراع کرده اند . اين قوه خيال ايرانيان مسلمان شده است كه بايد مسؤل سر هم كردن اين تفصيل دانسته شود . ابتدا برخی از ايراداتی را كه بطور کلی بر اين نقد تاريخی اسمی داريم در اينجا میآوريم :

۱ - تفسير خرافی و بتعبير بهتر غنوصی از يك شخصيت ، يك شبح متأخر غير واقعی را بيك واقعه عینی انسانی بدل نمیکند . اين تفسير يك نیاز اجتماعی را بيك تشریح کلی و يك عكس العملی را كه اكثر اوقات تقريباً فوری و معاصر با واقعه انسانی است كه آنرا برانگیخته است - بيان میکند . توجیه غير عادی بی كه اين تفسير خرافی از آن واقعه میکند طبعاً نه باطل است و نه غير قابل قبول .

۲ - خرافه ای كه بر اساس اشفاق استوار باشد در يك تمدن جز در مرحله مخصوصی از تكامل نحوی زبان وجود نمیآید و چنین بنظر میرسد كه چگونه شخصيت سلمان قبل از اين مرحله در «اسلام عرب» شكل گرفته است .

۳ . درست است كه سیرا سلمان بخصوص بعلت دلپسنگی

---

۱- ابو عبدالله .

شدیدی که مسلمانان ایرانی بوی داشته‌اند رشد کرده و محفوظ مانده است ولی در چهار چوب خاص عربی است که این سیره، ابتدا در کوفه، تکوین یافته و مشخص گشته است. و چون یاد این مولای ایرانی پیغمبر در خاطرها باقی بوده سیره وی خود را رفته رفته در تمایلات ملی ایرانی جایگیر ساخته است. بنا بر این بعلت انگیزه ناخود آگاه انتقام نژادی در میان ایرانیان مسلمان شده نیست که چگونگی شخصیت (تیپ) سلمان بوجود آمده است. اکنون بجزئیات پردازیم:

نقد هورویتز، بعلتی، نتوانسته است تباین ذاتی بی را که در پیوند: «سلمان + فارسی» وجود دارد متوجه شود: يك اسم عربی (بایك رنگ آرامی) چسبیده يك نسبت ایرانی. این غرابت بحدی آشکار است که ممکن نیست يك چنین ترکیبی در زمانی بدین قدمت ساخته شده باشد. با اینکه دیگر «شهود» (بر نبوت پیغمبر)، چه از اهل کتاب و چه غیر آن از قبیل «حیراسر چهوس» (۱) و تمیم داری و دیگران که روایت در پیرامون پیغمبر جمع کرده‌اند، اشباحی مشکوک و ناپافتی اند مالا اقل دو سلسله محکم در دست داریم که چهره سلمان را در چهار چوب تاریخچه «مشاجرات» (بین

---

1- F. Nau ap. Musdon, XLIII (1910) 257, 246



اصحاب «۱» نگهداری میکند: یکی قدمت زیاد مناقشات بین مذاهب شیعی در کوفه راجع بنقش مذهبی وی نزد پیغمبر و علی ، و دیگر کوششی که شده است تا شخصیت او را بدو سلمان تفکیک کنند «۲» (آنچه بخاری با آن موافق ولی ابن هبّان مخالف است) : یکی سلمان «جُهَنی اصفهانی» ، راوی سنی از مکتب مدینه و دیگری سلمان ( قُرَظی اصفهانی) که با محیطهای شیعی در مکتب کوفه و مدائن در تماس بوده است. برای یادآوری باید موضوع مطالباتی را که از آغاز قرن سوم هجری ، اعقاب ادعائی برادر «۳» یا

- 
- ۱- رك . عکبری ، در کتاب من بنام : «Recueil»  
1. 12، P. 220، 1929، یا آنجا که بتبع اقرآن (۴-۶۸)  
باید شجر قرائت کرده سخن . مطابقه کنید با ابن تیمیه ، «منهاج  
اهل السنة» ج ۳ ص ۱۹.
  - ۲- يوسف مزی ، -تهذيب الكمال ص ۱۲۹ ؛ ابن حجر ،  
«الإصابة» در نمرة ۳۷۷۹ ؛ خزرجی ، «الخلاصة» در همین ماده .
  - ۳- ما بنداد ، رئیس قبیله بنی فروخ (ابونعمیم ، «ذکر اخبار  
اصفهان» چاپ Dederling ص ۴) . و در عهد ، امون فرزند پشت  
چهارمش ، سبط غسان بن زاذان ، سند معمولی در معافیت از خراج  
نشان میداد (که رو نوشتی از ماهده نجرانیه بود : ابونعمیم ، ۵۲ ؛  
«نفس» ۴۴-۴۵) ، وی در ارژن نزدیک کازرون میزیست (رك  
«فارسنامه» ناصری» ج ۲ ص ۲۴۹ ، ۲۸۸ که ابواسحاق کازرونی  
صوفی ( + ۲۶۶) را اولین کسی می شمارد که از این  
حاندان ، که مزدکی ماندند ، باسلام گرویده است) . در باره نسبت  
معنوی «مؤید سلمانی» رك : حه دانی : JRAS سال ۱۹۳۲ ص ۱۲۹ .

دختران (۱) سلمان اظهار می‌کردند و نیز قدمت زیارات را بر سر قبر وی در مدائن بر آن دوا افزود. ولی در عین حال، چنانکه کمی بعد بر خورد خواهیم کرد، نقد هورویتز در بسیاری از جزئیات قاطع بنظر میرسد.

ایوانف، که شناخت «ام‌الکتاب» را. که افسانه غنوصی سلمان در آن جای بسیار مهمی را اشغال کرده است. بدو مدیونیم، فرضیه هورویتز را (بطور مستقل و بدون تأثر از آن) در مورد رنگ ایرانی داشتن این سیره بشکل قابل قبول تر و متنوع تری از سر گرفته است. در این فرض سخن از این نیست که موضوع از اصل ساختگی است، بلکه سخن از تعدیلات است، آنهم نه تعدیلات نژادی، بلکه مذهبی و منبعث از ریشه مانوی. باید توضیح بدهیم که ممکن

---

۱. دو دختر در مصر و یک دختر - که ازدواج کرده بوده است در اصفهان: بنقل قطن بن ابراهیم (+ ۲۶۱) که از طریق وهب، نبیره پسر سلمان، عبدالله، یک عهدنامه جملی مکاتبه را نیز شناخت (خطیب، ج ۱ ص ۱۷۰).

در سال ۵۳۰ ه و اعطی از اسدآباد (ترجمه عربی: اسدآباد) ادعا کرد که از صلب سلمان است، (نفس، ۱۴۲) بر اساس این پندار که سلمان با یک کنیز کندی (بقیره، بنقل ابن سعد، یاصفوه، بنقل ششتری) ازدواج کرده بوده است. ولی اخیلر اولیه که قلندریه بدان معتقدند حاکی است که سلمان نه تنها مجرد مرده بلکه اصلا قوه جنسی نداشته است (نفس، ۱۴۳)

نیست اختراع شخصیت سلمان را در کوفه بتأثیر فرهنگ ایرانی نسبت داد. زیرا اسم کوچه های کوفه تا قبل از سال ۱۲۲، هنگام فتح ارتش خراسانی عباسیان، هنوز ایرانی نشده بود؛ و دو شورش موالی در ۴۳ و ۶۷ هـ، در کوفه، در چهارچوبهای خاص عربی محدود بود (فراوش نکنیم که زبان فارسی در قرن سوم بود که بکوشش شعوبیه در شکل ادبی احیاشد). ولی اسلام آوردن حمرا، نظامیان ایرانی (که قبلا در حیره و یمن مستعرب شده بودند)، در سالهای ۱۴ تا ۱۷، و توطنشان در کوفه و بصره (و شاید مدائن نیز) و تقویتشان بوسیله دورگه ها، هنگامیکه بزرگ شدند، یعنی پسران اسرای ایرانی که در عین التمر و جلولاء گرفتار شده بودند (از سال ۱۲ تا ۱۷ هـ)، یک محیط دو نژاده ای را بخصوص در کوفه بوجود آورد. در این شهر، باتماس با اسلام که رشد مینمود و فکر توحید ابراهیمی را احیا میکرد، همچون تماس مسیحیت نوظهور در بلاد جلیل Galilée، یک جوش فکری پدیدار گشت که بنام غنوص نامیده میشود «۱». غنوص در مسیحیت از اصول سامری و یونانی سرچشمه میگردد و در اسلام از اصول

---

۱- بلوشه Blochet (RSO,2) اصطلاح «غنوص»  
 Gnose را برای اطلاق بر کلیه مذاهب مخفی ایرانی اسلامی  
 پیشنهاد کرده است و نی بهتر است که معنی آنرا محدود تر کنیم.

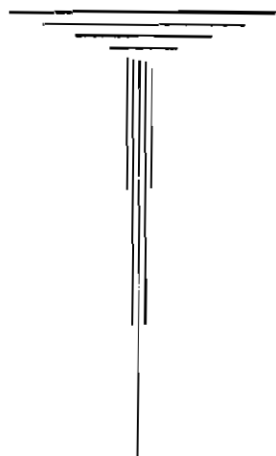
مانوی یعنی آرامی و ایرانی. در این دوجا (کوفه و جلیل)، این نهضت عبارت از کوششی نیست تا میان فلسفه علوم و علوم الهی (لاهوت) توافقی عقلی بوجود آید، چه این يك موضوع متأخری است، بلکه عبارت است از پذیرش گرم ایمانی جدید و ماورائی از طرف محیطی با فرهنگ کهن که در پرتو اعتقاد تازه اش جهان محسوس را از پس منشور روشن اساطیر قدیمش مینگرد<sup>۱</sup>»

در اینجا مراد ما بیان تکوین این غنوص اسلامی نیست و نیز نه میخواهیم نقش اساسی تشیع را در این تکوین بنمائیم و نه آنچه را که تسنن بطریق پنهانی از تشیع بتدریج جذب کرده است. از عقل اول گرفته تا نور محمدیه توضیح دهیم، بلکه همچون ایوانف میخواهیم فقط در این موضوع این حقیقت را ثابت کنیم که اندکی چهره خرموزتا Khurmuzta (یزدان خیر در دین مانی) و انسان اصلی مانویان شرقی- در این محیط دوثراده

---

۱- در کوفه «دوسیئوس» این مبشر چه کسی بوده؟ میتوان گفت رشید حجری بوده است ولی ما درباره وی جز اندکی نمیدانیم و سلمان جز بایک اسناد واحد و مقامی که به عنوان باب (نزد نصیری) داشته است با وی ارتباط نمی یابد. عناصر کاملاً ایرانی که در سیره سلمان داخل شده متأخر است: اعیاد شمسی (نوروز، مهرگان: نزد نصیری) و روزهای خجسته و ناخجسته: در ماه شمسی (دفس، ۱۳۶۰).

همراء کوف، که همپیمانان (احلاف) عربشان، از تمیم و عبدالقیس،  
بآنان آموخته بودند که سلمان را چگونه باید شناخت و دوست  
داشت. بر صورت تاریخی سلمان پرتو افکنده است.



## تحلیل «خبر سلمان»

### «راجع بورودش به اسلام»

«خبر سلمان» درمقایسه بانظائر آن، که از دیگر صحابه رسیده، استثنائاً بسیار طولانی است. همچنین قدیمی است، چه در حوالی سالهای ۱۵۰ - ۱۷۵ هـ درهفت یا هشت روایت مختلف نشر یافته است:

روایت ابواسحاق سبعی (متوفی بسال ۱۲۷ هـ که وی را با علامت اختصاری: «ا» میخوانیم)، واسماعیل سدی (متوفی بسال ۱۲۷ باخرف: ب) و عبیدالمکتب (متوفی ۱۴۰ هـ؟ ج)، وابن اسحاق (متوفی بسال ۱۵۰ هـ؛ د)، و عبدالملک خثعمی (متوفی بسال ۱۸۰ هـ - ه)، و سیار العنزی (متوفی بسال ۱۹۹ - و)، و علی بن مهزیار (متوفی بسال ۲۱۰ - ز) «۱»:

(۱) ا. حافظ اصفهانی و ری ۷۵ (روایت اصلی؟) و ابن سید ج ۴ ق ۱ ص ۵۸ (بطور مفصل تری: ترجمه هوار، ق ۱ ص ۸-۱۰). ب. طبری، «تفسیر قرآن» ج ۱ ص ۲۴۴، ترجمه هوار، ق ۲ [ترجمه عربی] ص ۵-۹، ج ۱. بونعیم ص ۵۰ و مزنی کتاب -

سلمان اصلش از ایران است ، از خاندانی اصیل ، جزء  
 اساوره فارس ( ۱ - ب ) « ۱ » یا ازدهاقین جی بنزدیک اصفهان ( ج -  
 د - و ) ، وی یاد در راهرمز متولد میشود ( بنا بقول عوف اعرابی  
 متوفی بسال ۱۴۶ هـ ) « ۲ » . یاد در ارژن نزدیک کازرون ، و بردین مزدک « ۳ »  
 با نام ماهبه [ ت . ع : ماهه ] بن بود خشان Būdhashān ( بگفته  
 ابن منده ) « ۴ » یا روزبه بن مرزبان « ۵ » - تربیت میگردد . پس از یک  
 سفر یا یک ملاقات و یا شکار بمسیحیت میگرود ( بایکی از امرا :  
 ب ) ، در این اثناء ، در یک کلیسا ، سرودی یا در یک مغاره « ۶ »

— مزبور . د . خط ، ج ۱ ص ۱۶۴ - ۱۶۹ . اختلاف روایت  
 با « نفس » ص ۱۲ ، ترجمه هوارق ص ۱ - ۳ - ۵۰۸ . بنقل تلمکبری  
 در « نفس » ص ۲۴ ، و روایت ابن منده در ابونعیم ، ص ۵۰ -  
 ۵۱ ، و مزی ، کتاب مزبور . ز . اقتباساتی از آن در ابن بابویه ،  
 « غیبه » ص ۹۶ - ۹۹ .

- ۱ - از اساوره سابور ( طبری ج ۱ ص ۱۷۷۹ ) .
- ۲ - حافظ اصفهانی ، « سیرالاسلاف » نسخه خطی پاریس  
 شماره ۲۰۱۲ ورق ۷۵ ب - ۷۷ آ
- ۳ - یا بطور انجهاز آمیزی از آغاز تولد یکتاپرست  
 بوده است ( Thorning ص ۸۶ ) .
- ۴ - مزی ، همان ماخذ .
- ۵ - بهقیده نصیربه ، و ابن بابویه این نام را ذکر کرده  
 است ( « صباح الخیر » ، « ماهبه » = « شهر اسمیداء » ) .
- ۶ - در اینجا کلمه « فارقلیط Paraclet » را نمیاورد :  
 این یک تلفظ قدیمی است از این اسم که قابل ضبط است . و صدقه ←

مواظظ راهبی را بجان میشوند و مصمم میشود که بر اساس زهد مسیحی (دیرانی) زندگی کند و از گوشتی که مزدکیان ذبح میکنند» (۱) (یاپس از شکنجه ذبح میشود - ز [ترجمه عربی: ج]) و نیز از شراب امساک کند. سلمان هجرت میگزیند و از شهری بشهری میرود و در کنار شیوخ زهد اقامت میکند. این شهرها یا يك شهر مجهول و حمص و بیت المقدس (۱) است یا دمشق و موصل و نصیبین و عتقوریه (د - ه) و یا انطاکیه و اسکندریه (ز). وی آخرین شهر را هنگامی ترك میکند که از نزدیکی ظهور پیغمبری «در سرزمین تیماء» آگاه میشود (۱).

راهنمایانش که از صحرا نشینان بودند (اعراب: ا - بطور دقیق اعراب بنی کلب: ب) [ترجمه عربی: ا - د] بوی خیانت میکنند و او را بردگی میفروشند؛ یا اول بار در وادی القری (بیک یهودی: د) و یاپس از آن در یثرب (قبل یا بعد

---

→ خوری مخفیانه اولین استادش مارا بیاد تورمدا Turmeda میاندازد.

۱ - هوار از این داستان بشکفت میاید و فراموش میکند که این قاعده را اسلام وضع کرده است. بول Buhl هنگام ورودش بیحرین - آنرا یاد آوری میکند (ابویوسف، «خراج» ترجمه فنیان Fagnan ص ۱۹۸ - ۲۰۰۰، ابن سعید، ج ۱ ق ۲ ص ۱۹ س ۸)



از سال یکم هجری) به يك يهودی از قبيلهٔ بني قریظه (عثمان بن اشهل) «۱» یا به زنی (پس از یهودی اخیر) از قبيلهٔ جهینه (ب) یاسلیم (ز [ترجمهٔ عربی : ج]) یا از انصار (خالصه، دختر یکی از احلاف بنی نجار)، که سلمان بنگهبانی تا کستانش میپردازد «۲». چون سخنانی در بارهٔ محمد میشوند ب جستجویش میرود، یا به مکه براهنمائی پیره زنی اصفهانی «۳»، یا به قباء (نزدیک مدینه). وی در محمد سه علامت مشخص که بدنبالش میگشت باز میشناسد: عدم قبول صدقه برای شخص خودش (صدقاتی را که برای غذای جماعتش نذر شده بود (صدقات) ب غذای شخصیش اختصاص نمیداد)، قبول هدایای کاملاً اختصاصی برای غذای شخصیش (هدایا) و وجود مهر نبوت - غده‌ای گوشتی بر استخوان‌شانه راست - و این روایت با «مکاتبه» پایان می‌یابد:

سلمان از بردگی بیهای ۳۶۰ نهال نخل و چهل اوقیه طلا باز خریده شد و برای پرداخت این فدیة همکیشان جدیدش با

۱ - ابونعیم، ص ۵۲

۲ - کازرونی (+۷۵۸، دره المنتقی، : «نفس»، ۲۳) - تورنتک، ۸۷؛ خصیبی اورارنی یهودی و مملعون می‌شمارد، («نفس»، ۲۳)

۳ - ابونعیم، ص ۷۶

یکدیگر شرکت کردند ( سعد بن عبادہ ۶۰ نھال داده بود ) .  
 در مقایسه هفت روایت این خبر می بینیم کہ با حفظ چهار چوب  
 کلی آن تعدیلات خفیف و بسیار ماهرانه ای میتواند، درمواردی،  
 اهمیت ودامنہ برخی از قضایای فرعی داستان را تغییر دهد :  
 شمارش شیوخ سلمان در زهد ( از سه ن تا ده تن) برای این قصد  
 شده است کہ گاهی این شماره به مثابہ يك ترتيب تصاعدی باشد  
 کہ سلمان را در تماس مستقیم چه با وصی، مسیح چه با خود مسیح  
 ( کہ یکبار در مدینه بر او تجلی کرد ) قرار دهد . و گاهی برای  
 پر کردن خلأئی است کہ ( از ۲۵۰ تا ۵۰۰ سال ) از مسیح تا محمد  
 بوجود آمده است . و بدین طریق از سامان يك پیر مرد معاصر  
 هر دو ساخته می شود . پیشکش آوردن غذائی برای محمد بوسیله  
 يك برده ( رقیق ؛ یا قننی ) «۶» خبر معتبری است ، این طعام  
 یا از فروش شاخه های انباشته شده است یا از درهمهای صرفه  
 جوئی شده یا خرماهای رسیده چیده شده . مسأله آموزش روح  
 آخرین شیخ سلمان را در زهد سدی و خنعمی با قاطعیت  
 تأیید کرده اند . ( ب - ۵ ) و سبعی با ه . ان قاطعیت نفی کرده  
 است ( ا ) .

تنها عنصر مشترکی که \_\_\_\_\_ درست و دست نخورده

در تمام روایات مختلفه ————— ه این خبر باقی می ماند  
 (غیر از مهر نبوت) همان تناقض میان «هدیه» و «صدقه» است و  
 این خود تناقضی است که از نظر قدمتش بسیار جالب مینماید .  
 علاوه بر این شاید این تناقض چیزی جز شکل اولیه اعتراضات  
 زاهدانه ابوذر (غفاری) علیه عثمان نباشد . بهر حال کلمه صدقه  
 که در زمان عثمان، در دعاوی ایجاد شده میان آل علی «۱»- که  
 بسیاری از شارحین شیعی را زیاد بزحمت افکنده است «۲»- بر  
 «غیر منقول» دلالت می کرد ، در این تناقض از این معنی بیخبر

- 
- ۱- هدیه (مخصوصاً فی ه) آور و مندانه است و صدقه سبک و پست .  
 سپس کلمه «صدقه» معنی نجیبانه «سرمایه غیر منقول خانوادگی»  
 را بخود گرفت . صدقه مشترک آل علی در سال ۹۰ ه (ابن عساکر  
 ج ۵ ص ۴۶۰) و نیز در ۱۱۳ ه (طبری در وقایع سال ۱۲۱ ،  
 رك : كشی ص ۱۸۸ ، لامانس : «فاطمه» ص ۱۰۰ باورقی ۴ و ص  
 ۱۱۱ باورقی ۱) یکسلسله قضایا و منازعات را پدید آورد . غیر از  
 موضوع فدک در آمد آل علی از قرن دوم [ترجمه عربی: قرن  
 سوم] از چهار جا تأمین میشد : ۷ حیطان (بوستان) در مدینه  
 (وقف اهلی) ، ۴ اقطاع (یا قوت ج ۳ ص ۹۰۶ ، ج ۴ ص ۱۰۳۹) ،  
 حقوق (عطاء) رسمی (از بیت المال) ، و هبه ها که بوسیله صهارفه  
 اداره میشد (در این مورد من مشغول تهیه بحثی هستم) .
- ۲- کلینی ، دکافی ، ۱۴۹ - ۱۵۰ ، «نفس» ، ۱۰ - ۱۱ ،  
 رك . همچنین به گفانی ، ج ۵ ص ۲۸۹ ، ابن طاووس ، «طرائف»  
 ۷۹ رك . «قرآن» سورة ۳۶ : آیه ۲۰ .

است .

چگونه سلمان که عرب نبود، پس از آزادی از بردگی،  
توانست در میان این امت جوانی که در مدینه پدید آمده بود  
جای گیرد؟ چون وی بوسیله عده‌ای آزاد شده بود باید برده آزاد  
شده همه کسانی باشد که در باز خرید وی سهم بودند. با این حال  
کمی بعد اعلام میشود که وی آزاد شده شخص (۱) پیغمبر است .  
برای حل این مشکل او را در مراسم پیمان برادری (مؤاخاة)  
- که در مدینه پیش از جنگ بدر میان هر يك از مهاجرین با  
یکی از انصار بسته میشد - شرکت دادند .

سلمان «برادر» چه کسی شد ؟

۱- برادر ابوالدرداء عویمر که يك انصاری خالص بود «۲»  
یا برادر حذیفه مهاجر هم پیمان انصار که خود را در عداد  
انصار بحساب آورده بود «۳»؟ در هر حال سلمان جزء مهاجرین  
شمرده شده بود و بنا بر این پیغمبر را باید در مکه قبل از سال

---

۱- دربارهٔ دولا، رك . لامانس: «ماویه» Moawia ج ۱

ص ۲۵۶-۲۵۷؛ «استیاب» ج ۲ ص ۴۳۲ .

۲- «انصار اطلسه» (بخاری) ، ابن سعد، ج ۴ ص ۱۶۰ .

۳- ابن عیینه (ابن سعد، ج ۴ ص ۱۶۰) .

یکم شناخته باشد . منتهی باید گفت که کلمه «مهاجر» در اینجا برای این عجمی معنی‌یسی را که در جنوب عربستان داشته فاقد بوده است، چه مهاجر یعنی «کسی که خود را شهری می‌کند» ( اینجا هجر = مدینه . من جرئت نمیکم به کلمه سریانی مهجر : متخذ از اسلام »۱) فکر کنم) .

۲ - برادر يك مهاجر: ابوذر غفاری ۲۰ « یا ممداد هم‌بیمان بنی‌زهره » ۳ ؟ بنا بر این سلمان در مدینه جزء قبیله‌ای که در آنجا برده بود (قبیله جینه) طبقه‌بندی شده است . این اختلاف، برخلاف آنچه هورویتز از آن دفاع کرده است، این ضرورت را پیش نمی‌آورد که سلمان در مراسم مؤاخاة شرکت نکرده باشد . زهری که هورویتز در اینجا از او پیروی میکند مأمور مزدور بنی‌امیه بوده است و میکوشیده تا ارزش «شاهدی» را که از جانب شیعیان انقلابی ستایش میشده است تباه سازد و از این رو تاریخ‌گرویدن سلمان را با اسلام تاپس از جنگ بدر جلو

- 
- ۱- معنی لغوی آن «پسر هاجر شد» است : ف . ناو ، «عرب مسیحی» سال ۱۹۳۳ - س ۱۲۹ - ۱۳۲
  - F. Nau: Les Arabes Chrétiens
  - ۲- عقیده کلینی و طبق نوشته های باقری
  - ۳- عقیده غلاة و اسماعیلیه ( «نفس» ۸۶) .

آورده و زمان آزادیش را کش داده است تا وی را مستقیماً در  
عداد جماعتی وارد کند که در سال پنجم هجری بدست پیغمبر  
آزاد شده اند .

### حدیث «سلمان منا اهل البیت»

مسأله<sup>۱</sup> خصوصیت سلمان در طول حیات خود با پیغمبر و  
خاندانش، گذشته از داستانهای کوچک بی اهمیت، بر حدیث: «سلمان  
منا اهل البیت» (۱) استوار است و محدثین اهل سنت آنرا از زبان  
پیغمبر در سال پنجم هجری هنگام جنگ خندق نقل کرده اند:  
پیغمبر مرافعه ایرا که بر سر سلمان میان انصار و مهاجرین  
در گرفته بود بدینصورت بالحقاق وی بموالی شخصیش رفع کرد  
(بنا بر این معلوم میشود که تا آنهنگام هنوز مولای وی نبوده  
است) .

این حدیث بريك روايت واحد از يك راوی مدنی :  
كثير بن عبدالله بن عمرو بن عوف الیشکری (+۸۰) استوار است. ابن-

---

۱- اهل البیت در قرآن : ۳۲-۳۳ = حرم پیغمبر  
(لامانس، فاطمه، ص ۹۹)، ولی در تسلیه، آل = اهل = ذریه ،  
و راجع بصدق، که از آن جازندگی میکردند ، اهل پیغمبر =  
قریب صد نفر : حرم و خدمتگزاران بطور قطع و همچنین برخی  
از خویشان و بندگان آزاد شده .

هشام وواقدی آنرا ضعیف (ویتال) تلقی کرده‌اند «۱». مناسبی که ابن کثیر برای این حدیث نقل میکند کافی نیست و یک مستمسک خیالبافتی است برای کوچک کردن مفهوم این سخن مشهور. در حقیقت اگر زحمت جمع آوری قدیم‌ترین نقل‌ها را در این مورد بخود بدهیم می‌بینیم که این سخن از یک عبارت طولانی‌تری که «شمایل» سلمان را در چهار جمله خلاصه میکند گرفته شده است، و این عبارت ممکن نیست مگر اینکه پس از مرگ سلمان بیان شده و بر زبان یکی از ائمه، علی یا باقر، آمده باشد و آن عبارت این است:

(a) سلمان «امرؤ منا و الینا اهل البیت؛ (b) و من لکم بمثل لقمان الحکیم (بندرت بجای این b می‌آید: و کان بحراً لاینزف ولا یدرک ما عنده)؛ (c) علم العلم الاول و العلم الاخر (در برخی روایات: ادرك علم لاولین و الاخرین) - (گاهی بجای آن (c) می‌آید: ادرك علم الاول و الاخر - یا (c) قرء الكتاب الاول و الكتاب الاخر)؛ (d) و الجنة تشناق الیه کل یوم خمس مرات «۲»

۱- ابن هشام، به نقل سهیلی، ج ۲ ص ۱۹۱. «نفس» ۳۶.

۲- در اینجا (d) را اضافه می‌کنیم که جز در «سیاحت‌نامه» ی

اولیا شلبی دیده نمی‌شود (بنقل تورنگ Thorning ص ۸۷) زیرا  $c + a + d = [c + a + d] + c = متن کلاسیک اصول تعلیماتی اصناف است.$

حدیث (سلمان منا) ذرا اینجاست تمام معنی و قدرتش را دارد است:  
 مسأله عبارت است از یکنوع تمجیدی از آنچه سلمان کرده است  
 بطریق فرزند پذیری (تبنی)، نه قبیله‌ای، بلکه فردی، یا  
 عبارت بهتر با اعطای يك منصب و عنوانی. و مقصود از آنچه  
 که سلمان انجام داده است عبارت است از نوشته‌هایی از او  
 درباره توحیفات مذهبی یا پیشگوئی‌هایی که باو منسوب است و  
 یا آنچه راجع بتفسیر شفاهاً گفته است. این حدیث را  
 با این صورت پیچیده‌اش (نباید گمان بریم که ساده‌ترین صورت  
 يك عبارت حتماً قدیم‌ترین شکل آن است). نزددهاق بن مزاحم  
 هلالی ( + ۱۰۵ هـ :  $a + c + b$  ) « ۱ » و ابو حرب پسر  
 قاضی ابوالاسود دؤلی ( بهمین اندازه ) و همچنین نزد ابن جریر  
 ( + ۱۵۰ و ابوالبختری :  $a + c + b$  ) « ۲ » می‌یابیم .  
 علاوه بر آن شیعیان : از معتدا ..... بن : زراره ( + ۱۴۸ :  
 $a + b + c$  ) و بصورت « شروح نزد خثعمی + ۱۸۰ » و حریر  
 (  $c$  ) و ابراهیم ثقفی ( + ۲۸۳ ، چنانکه در کتاب « الغارات » آمده  
 است :  $a + b$  ) ؛ و از افراطیون : مفضل ( + ۱۷۰ :  $c + b$  ) و

۱- دهاق آنرا از نزال بن صبره هلالی نقل میکند (مزی،

کتاب مزبور ؛ قبل از ابو حرب) .

۲- ابن سعد ج ۴ ق ۱ ص ۶۱ ؛ حافظ اصفهانی ، ۱۷۷ آ :



برقی (۲۱۰+)،  $a + b + b'$  . اینان همه اظهار داشته‌اند که آنرا از اصبع  $(a + b + c)$  و حارث  $(b + c + a)$  نقل کرده‌اند .

در هر يك از اختلافاتی که در روایات این حدیث دیده میشود دست غرضی در کار است که از يك عقیده مذهبی حکایت میکنند . مثلاً : (c) «العلم الاول والآخر» = گذشته + آینده - یا تنزیل + تأویل، ولی «علم الاوائل والاواخر» = خطاهای قدیمه (اسرائیلی) و حکم محمدیه ، «علم الاول والآخر» = علم محمد و علی (معنی سینی) بعقیده حریر و مفضل . - (b) «بحر لایتقد» را مفضل به پیروی از قرآن ۲۶-۳۱ (سوره لقمان) ، چنین تفسیر کرده که مقصود اینست که سلمان بجای آنکه یکی از نقباء سبعه باشد حاکم بر آنان است . و بتبع مفید  $(b + a + b)$  ، برقی در آخر جائیکه به لقمان اشاره میشود شرحی میگنجانند که احتمالاً ممکن است خطایی باشد (b) : «سلسل یمنح الحکمة ویؤتی البرهان» (۲) یک چنین ازدیاد و تکرر خاصی که از آغاز قرن دوم هجری

---

۱- کشی ، ۱۱۰۸ : «نفس» ، ۲۴ ، ۵۲ (رك . استرآبادی  
 ۹۴ - ۹۵) ، ۵۰ ، ۵۱ - ۵۲ - ۵۳ .  
 ۲- عبارتی که در اینجا پینمبر گفته است : «نفس» ، ۵۰ -  
 ۵۱ ، ۳۰ : «سلسل = جعفر الماء» .

در این باره پدیدار میشود نشان میدهد که این عبارت کامل ممکن نیست که از سالهای ۵۱ - ۶۰ هجری متأخر باشد .

اگر قبول کنیم که سلمان بعنوان مولی در عداد «اهل البیت» بوده است، چون گفته میشود که نام وی را همراه نام آنان در «دیوان العطاء» زمان عمر خوانده اند و مسلم شده که حقوقش از ۴۰۰ تا ۶۰۰ درهم<sup>۱</sup> بوده است. و این رقمی استثنائی خواهد بود چه سلمان در پدر حضور نداشته و بنا بر این هور و ویتز در طرد این شبه دلیل محق است . ولی کتب فرق بطریق جدا گانه‌ای ادعای بسیار شگفتی را بجا می‌نمایانند: از سال ۱۲۸ ه . جمله «انت منا اهل البیت» که فرزند خواندگی سلمان را برای پیغمبر بیان میکند ارزش مذهبی غیر قابل انکاری کسب کرده بود بدلیل اینکه مدعی خلافت عباسی، ابراهیم، آترا رسماً بکار برد تا ابو مسلم معروف را ( که از ۱۲۴ ه مولای او بود) برتر از همه درجات عمالش قرار دهد و کلیه اختیارات شخص خود را بوی تفویض کند<sup>۲</sup> باین منظور که ابو مسلم بنام

---

۱- بگفته حسن بصری (کذا)، از طریق هشام بن حسان (ابن سعد، ج ۴ ق ۱ ص ۶۲) .

۲- طبری، ج ۲ ص ۱۹۳۹ (مقایسه کنید با ص ۱۹۱۶ و وقایع سال ۱۲۹ ه .) . مقریزی، «النزاع»، ص ۵۰ . رك . کشی، ۱۳۶ : قاضی نعمان ، «الدعائم» ج ۲ ص ۲۱۰ و WZKM ج ۴ ص ۲۲۶ .

شخص وی شورش خلافت طلبی را روز فطر (فطر = نطق = انتضاء  
 سکوت و سر نزد اهل سر و حقیقت) در خراسان برپاسازد . همین  
 تفویض بود که بابو مسلم بعداً اجازه داد که نقش «سین» «۱»  
 را مطالبه کند نه بطور دقیق امامت را . - و این نقش عالی، یعنی  
 نقش سین ، نقش نقیب موحی الیه است که در ۱۳۷ هـ در کوفه -  
 ابوالخطاب که در آغاز «مولی بنی هاشم» «۲» لقب داشت - آن را ادعا  
 کرد و گفت که امام جعفر این امر را درباره او با ایراد فرمول  
 اعطائی دیگری ، کاملاً غنوصی، که پیغمبر آنرا برای سلمان «۳»  
 بکار برده بر سهیت شناخته است . خطابه این فکر را که آل علی  
 باین دلیل که از نسل اویند امامت برای آنان از قبل مقدر  
 است منکر بودند و اظهار می کردند که تنها انتخاب الیه بوسیله  
 تبنی روحانی معتبر است و از این رو سلمان را نه بلقب «محمدی»  
 بلکه بلقب «ابن الاسلام» «۴» و جانشینش ابوالخطاب را بلقب

۱- نگاه کنید به همین کتاب ، فصل ۴ نقش «سین» .

۲- ذهبی، ج ۳ ص ۶۴ س ۶-۷ و آخر صفحه .

۳- نگاه کنید به ضمیمه ۱ .

۴- نوبختی ، «فرق الشیعه» ۳۹ ؛ ابن منده (بنقل مزی) .

«نفس» ۳۳ . (جبرئیل بوی گفت «انت مناه» . رك . قرآن

۵- ۲۱ .

«ابو اسماعیل»<sup>۱</sup> میخواندند بی آنکه بخوایم نظریه احمد آغاوغلی را اتخاذ کنیم که میگوید سلمان با شرکت برخی از ایرانیان مسلمان شده جمعیتی سری بر ضد اهل سنت تشکیل داده است. نظریه ای که کاملاً قرینه نظریه سیف است ( که فریدلندر **Freidländer** و احمد امین آنرا قبول کرده اند) در باره توطئه ضد اهل سنت که بدست ابن سبا، یکی از یهودیان یمن چیده شده بود - باید اذعان کنیم که از اواخر قرن اول عبارت ثبئی سلمان: ( سلمان منا اهل البیت) «۲» پیش توطئه گران شیعی دارای يك ارزش مذهبی بود که شرکت سلمان را در وحی بر پیغمبر بیان میکرد، و این عبارت تا امروز ارزش خود را در فراماسونری اسماعیلیه و همچنین در میان اصناف حرف همچنان حفظ کرده است و میان پیغمبر و سلمان، در وقت نزول قرآن، پیوند نزدیکی برقرار میسازد.

---

۱- رك. چند صفحه بعد با ورقی «ولاء»: در اینجا مقصود از «ابو» پدر امام هفتم، اسماعیل بن جعفر، است (فضل [ت. عربی: مقدار] بنقل کشی، ۲۰۸). برعکس، خواهیم دید که ابن القداح بوسیله ابن اسماعیل ثبئی میشود.

۲- بعد از آن ابن عربی این فرمول را تفسیری کرده است مبتنی بر تقدیر این امر از جانب خدا («فتوحات» فصل ۲۹، ۱ج ص ۲۱۹): «غفرت ذنوب سلمان مقدماً (گناهان سلمان از پیش بخشیده شده است)».

## گردید و نگردید

این عبارتی است که احادیث زیدیه و نیز احادیث امامیه و اسماعیلیه بسلمان نسبت میدهند و بنا براین قبل از سالهای ۱۱۳ تا ۱۲۱ هـ نشر یافته است. سلمان، در تأسف از انتخاب عجلولانه ابوبکر در سقیفه، بایک نوع محافظه‌کاری و توداری خاص زیدی، در برابر شهود بفارسی گفته است: «گردید و نگردید» و این عبارت بسیار غامضی است. آیا ترکیب اصلی این عبارت بفارسی بوده است؟ بسختی میتوان پذیرفت که سلمان در سال ۱۱ هجری، آنهم در مدینه، برای آنکه جمعی از اعراب بسخنش گوش کنند بزبان مادریش برگشته باشد. ولی براحتی میتوان دید که بیست سال پس از آن، عراق، که بتشیع گرویده‌اند این سخن را در بصره و کوفه بزبان ایرانی شایع کرده‌اند. در واقع این سخن ابتدا با ترکیب قدیمیش (ادبی یا عامیانه)، از زبان یکی از مردم بصره ابو عمران عبدالملک بن حبیب ازدی جونی (+۱۲۸- استاد ضمیمه شیعی +۱۷۸) بیان شده و مدائنی (+۲۱۵- در بلاذری) «۱»

۱- بلاذری، «الانساب» خطی پاریس شماره ۶۰۶۸ ورق ۳۸۷ ب. مقایسه کنید با «خرشاذ» بجای «خورشید» بنقل رتر Ritter در ضمیمه چاپی که از «فرق الشیعه»ی نوبختی کسره است، ص ۹ و ص ۱۰. (پل کروس P. Kraus)، وضبط دو گانه: راوندی و ریوندی.

آنرا بدینصورت نشر داده است : «تاکرداذ و ناکرداز» . و تقریباً در همین زمان ، در دو مأخذ زیدی ، بعربی « اصبتم و اخطاتم » آمده و این نکته جالب است که در این دو مأخذ توضیحات متباینی راه یافته است : حبیب بن ابی ثابت ( + ۱۱۹ ) : بنقل ابن شبه + ۲۶۲ : اصبتم ذالسن منکم و لکنکم اخطاتم اهل بیت نبیکم ) و جریر بن مغیره ( گمنام است ولی محمد بن قدامه جوهری + ۲۳۷ در کتاب « سقیفه » اش او را ترجیح داده است ) : اصبتم الخیره و اخطاتم المعدن « ۱ » . باید یادآور شویم که این حبیب روایاتی را از دو مرد از حمراء ، یعنی ماهان و سفیان ، برای سیف نقل کرده است .

سپس نزد امامیه میبینیم ، که شاید برای احتیاجی که در مجادلات زیدیه بدان داشته اند ، آنرا از زمان ابان بن تغلب ( + ۱۴۱ ) بصورت فارسی ادبیش ( مانند اسمعیلیه ) « کردید و نکردید » ( بعربی : « فعلتم ولم تفعلوا = اسلمتم و ما اسلمتم » ) « ۲ » قبول دارند . اینان معنی آنرا با مهارت بروفق تأویلی ( که سید مرتضی در « شافی »

- 
- ۱- ابن سعد ، ج ۶ ص ۲۲۳ . حدیث ، ج ۱ ص ۱۳۲ س ۹ ازبائین ، آنرا مقایسه کنید با ص ۱۳۱ س ۳ همان کتاب ج ۲ ص ۱۷ اوج ۴ ص ۲۲۵ ازبائین .
  - ۲- طهرسی ، « احتجاج » ص ۴۳ . « نفس » ص ۱۴۹ .

ثبت کرده است) «۱» که بدو کتاب مشکوٰه بسیار قدیمی، یکی «خطبه»ی سلمان و دیگری «الکتاب» منسوب به سلیم بن قیس «۲»، برمیگردد توجه میکند و بدین طریق صورت عربی کهنه (زیدی) این گفته را چنین توضیح میدهند که: «اصبتم و اخطأتم» ( «ای انکم اتبعتم مثل السوء . مثل بنی اسرائیل الذین تاروا علی هارون «۳» و حدثتم عن المثل الاعلی ، و هو امر نبيکم بان منعم الامامة من اهل بيته» .

۱. ا. شروح زیدی - که بقبول بسیار نزدیکتر مینماید - چنین بیان میکنند: شرح جریر (بلکه شرح جارودی): «اصبتم الخيرة» (یک رئیس) و اخطأتم المعدن (معدن مشروع حکم) و شرح حبیب (بلکه شرح بُترَی): «اصبتم ذالسن منکم و اخطأتم اهل بيت نبيکم» .

این عبارت بآن شکل که زیدیه بکار برده اند باید مقدم شمرده شود چه در آثار جونی و حبیب و مرتضی بدنبال آن توجهی

- 
- ۱- طبرسی ، همان کتاب ص ۴۴ . «نفس» ۱۴۹ - ۱۵۰ .
  - ۲- کشی ص ۱۴ س ۱۵ ، «نفس» ص ۶۷ ، طبرسی . همان کتاب ص ۴۹ ، ۶۲ . موبد آ. لمی ، «کشکول» (نفس، ص ۱۴۹) . شهاب الدین شاه اسماعیلی . چاپ ایوانف ( «الرساله» ص ۴۹) .
  - ۳- تطبیق سورة ۲۰ - آیه ۳۰ بر علی

به «برکت» شده است که حقیقهٔ جنبهٔ قومی دارد: «لوولیتموها علیاً لاکلتم من فوقکم و من تحت اقدامکم» «۱»  
 باید گفت که این عبارت «۲» گرچه دلالت بر این ندارد:  
 که سلمان در سال ۱۱ با تراشیدن سر و کشیدن شمشیر ( عقیدهٔ امامیه) علناً مخالفت کرده باشد ولی - برخلاف گفتهٔ هوروویتز  
 نشانهٔ آنست که ، يك قرن و نیم قبل از یعقوبی ، روایات عراقی تأیید میکنند که سلمان مسألهٔ امامت بحق را هنگام انتخاب ابوبکر مطرح کرده است . شاید در يك انجمن بسیار کوچک ، ولی سکوت منابع در این باره دلیل نمی‌شود زیرا معاصرین همیشه از امور حکومت جز از طریق بیانات رسمی و خدع‌آمیز

۱- طبرسی ، «احتجاج» ص ۶۲ .

۲- دوساسی de Sacy ( «دروز» ج ۲ ، ص ۱۴۳ ) و هوار (ترجمهٔ «البدء» مقدسی ج ۵ ص ۲۰۱) بصورت غلطی ضبط کرده‌اند .  
 برخی از کلمات دیگر فارسی منسوب به سلمان مانند بعیر (سببی) ، خشاب (نهدی) ، گرک آمد (ثابت) که گویا از محیطهای حمرا و دروز که عبارت : «کردیوا بکردبدا وحق میره بتریدا (میره بپردی)» را با سلمان منسوب میکنند آمده باشد و معنی این عبارت عبری: «علمتم (کنذا!) فعلمتم حتی غلبتم صاحب الامر و تشبهتم باولیائه و ادعیتم مالیس لکم بحق» ( «رسالة التنزیه الی جماعة الموحدین» ) . رك . بهاء عاملی : «کشکول» ( در : «نفس» ص ۱۴۹ )



## وفات سلمان در مدائن

### فرضیات درباره

آمدنش بعراق بعنوان هم‌پیمان بنی‌عبدالقیس

ابن عبدالبر (۴۶۳+) از شعبی (۱۰۳+) این خبر را نقل میکند: «توفی سلمان فی عالمیه» (اصطلاح مکی برای غرفه) لابی‌قره‌الکندی بالمدائن» ۱۰۱. این خبر با این خصوصیات دقیق ممکن است صحیح باشد. ابوقره‌کندی - قاضی کوفه در سال ۱۷ هجری - بوسیلهٔ پسرش عمرو [نسخهٔ عربی ابن عمرو] (که در سال ۸۳ هنوز زنده بوده است) یک سلسله اطلاعات در بارهٔ سلمان برای ما بجای گذاشته است. و این اطلاعات مهمترین ماخذ کندی (قبل از زاده‌هان) را، که به روایت آل‌ابی‌قره موسوم است تشکیل میدهد ۲. بهر حال پس از توقف موقتی که در شکنجه و آزار شیعیان بین سالهای ۲۰۴ تا ۲۳۲ پدید آمد و

۱- «استیعاب» (در حاشیهٔ الاصابه) ی ابن حجر ج ۲ ص ۶۱، رک.

جاحظ ، «البيان والتبيين» ج ۱ ص ۱۱ س ۱۳ .

۲- ابن حنبل ج ۵ ص ۲۴۳ .

بشیعیان اجازه داد که برای علی و حسین قبوری برپا کنند قبوری در مدائن برای سلمان ساختند. ابن شیبۀ السدوسی از زیدیه (+۲۶۲) «۱» و نیز مقدسی در قرن چهارم این را ذکر کرده‌اند و خطیب [بغدادی] و یاقوت «۲» بزیارت آن آمده‌اند. تازمان حال دو طایفه از زوار بدانجا می‌آیند: بعضی از اصناف حرف‌افز اهل تسنن در بغداد (سلمانی‌ها - آرایشگران - حجامت‌گران و شکسته بندها) در مراسم سالیانه نیمه شعبان (از قرن هفتم) و در اوقات مختلف شیعیان متفرقی در بازگشت از نجف و کربلا «۳». در قرن هفتم هنوز مدائن بصورت دهکده ای بود که در آن کشاورزان مسکن داشتند و جز شیعیان حاد در آن کسی نبود (وزنان مجاز نبودند که قبل از غروب خورشید بیرون آیند) «۴» در قرن چهارم نیز که این شهر مرکز اسحاقیه، یکی از فرق

- 
- ۱- خطیب، ج ۱ ص ۱۶۴، ۳۷۴ BGA، ج ۷ ص ۳۲۱.  
 ۲- مقدسی، ۱۳۰. خطیب، ج ۱ ص ۱۶۳، یاقوت، ج ۴ ص ۴۴۷ [ت. عربی، ج ۶].  
 ۳- Herfeld - Sarre سار و هر تسفلد: سفر باستان‌شناسی در منطقه فرات و دجله.  
 : Archäologische Reise in Fuphrat und Tigrisgebiet.  
 ۴- قزوینی، «عجائب المخلوقات»، ج ۲ ص ۳۰۲ - ۳۰۳. «نفس» ۱۶۴ (= باکوی).

غلات بود «۱»، همین وضع را داشت . بلکه قبل از آن، در قرن دوم نیز چنین بوده است، چه نوبختی میگوید : مردم مدائن همه از غلات شیعه‌اند. این مطلب راوی هنگام سخن از ایجاد فرقاً حارثیه در میان آنان (قبل از ۱۲۷ هـ) (۲) که احادیثی راجع بسلمان داشته‌اند میگوید (۳) .

باز هم بیشتر بعقب برگردیم - می بینیم که ساباط، از توابع غربی شهر مدائن، پس از سال ۳۷ هـ تبعیدگاه و پناهگاه یکی از غلاة ، عبدالله بن وهب همدانی (= ابن سبای معروف) «۴» بود. اینها همه وجود جاذبه قبری را که قبلاً وجود داشته و زیارت میشده است زودتر بذهن می‌آورد تا این فرض را که این موازد زمینه را برای ظهور ساختگی قبر او در این مکان فراهم کرده باشد .

اما «مشاهد» دیگر در دامغان ، قهاب (شمال شرقی- اصفهان) ، سدود و بیت المقدس ساختگی است و در قرن ششم

---

۱- خطیب ، ج ۶ ص ۳۷۸.

۲- نوبختی ، «فرق» ۲۹.

۳- پسر مؤسس مذهبشان، یحیی بن حارث، آنرا برای محمد بن اسحاق بلخی نقل کرده است (ابن ابی الدنيا، «هواتف الجان» بنقل «نفس» ۱۱۰ : رك . خطیب. ج ۱۰ ص ۹۰ و ذهبی، ج ۳ ص ۲۴).

۴- نوبختی، «فرق» ۱۹.

پدید آمده است «۱» .

تاریخ وفات سلمان معلوم نیست : «در پایان خلافت عمر» ،  
یا «در خلافت عثمان» (واقدی، ابن سعد) زیرا پیش ازین ،  
«در خلافت عثمان وی در کوفه اقامت گزیده بود» (ابن شیبه).  
در قرن سوم گردآورندگان احادیث سنت تاریخ وفاتش را در  
سال ۳۶ هـ معین کردند «۲» (قاسم بن سلام ازدی + ۲۲۴ . رك .  
ابوعبیده زنجویه (=مخاد) + حوالی ۲۳۰ - خلیفه عصفوری  
+ ۲۴۰ - رك . عبدالباقی بن قانی + ۳۵۱) ، زیرا حضورش در  
شکست بلنجر بسال ۳۲ هـ ۳۵ حدی ابتدائی برای تاریخ وفاتش  
بدست میدهد . برخی سال مرگش را تا ۲۳ جلو آورده اند زیرا

- 
- ۱- نسخه خطی ایوانف ۱۷ و ۳۳ حرفه (فارسی)، یا قوت ج ۲ ص ۱۷۰ . زکی پاشا ، ماخذی که بدان در آخر بحث اشاره شده است . کاله در وقایع سالیانه فلسطینی ،
  - Kahle : Palästina Jaubuch , 1910 , 79 - 80**  
(چنانکه دکتر مایر L.A. Maver میگوید اکنون ویران شده است).  
۲- مزی ، همان کتاب . ابن تغری بردی ، نسخه خطی پاریس ، شماره ۱۵۵۱ ، ورق ۴۰ آ خطیب ج ۱ ص ۱۷۱ .  
برای تاریخ وفات در سال ۳۳ هـ . رك . ابونعمیم و بندنجی ، و برای قبل از سال ۲۲ رك . ابن قتیبه .
  - ۳- هر وویتز Horovitz آنرا منکر است و باید با همان نام سامان بن ابی ربیع اشتباه شده باشد .

ابن مسعود، متوفی بسال ۳۴، با سعد (بن مالك = ابو سعید الخدری) هنگام احتضار سلمان بر او وارد شده است. با رجوع بمتابع می‌بینیم که آخرین نشانه‌های تاریخی از سلمان مربوط بسالهای ۱۴ تا ۱۷ هجری است. هورویترز نشان داده است که چگونه مضمون این نشانه‌ها خود مشکوک است: مقامی که سلمان بعنوان راند ارتش داشته (۱۶)، مذاکره با ساکنین مدائن برای تسلیم، سپس اقدام بحمله با عبور از دجله در حال شنا، انتخاب مکانی برای بنای کوفه و گرفتن مقام ولایت مدائن از عمر (۲۲). ولی خواهیم دید که بروشنی برمیآید که در این سالها بعراق آمده است.

معاذ بن جبل متوفی بسال ۱۸ ه از سلمان همچون کسیکه

---

۱- مترجم این سپاه هلال هجری بود (طبری ج ۱ ص ۲۲۲۵): نگاه کنید به بعد).

۲- مسلماً «والی مدائن وجوخه» (حارت برادر مروان اول در ۳۴، سعد بن مسعود در سال ۵۳۶) در این هنگام حذیفه بود: او امامور سادّه مالیات بود (بلاذری «فتوح الیلدان» ج ۲۱ ص ۲۸۱) و سلمان باوی در باره اسامی کسانی که پیغمبر آنانرا لعن کرده بود مشاجره میکرد (ابن حنبل، ج ۵ ص ۴۳۷). حذیفه که مسلماً شیعه است (رک. به سپسرش). همچون سعید بن نمران که قناتورا از جانب عبدالله بن زبیر قبول کرده بود این منصب را از روی تقیه پذیرفته بوده است.

هنوز در حیات است «۱» سخن میگوید . از این رو من میخواهم قبول کنم که مرگش در مدائن میان سالهای ۲۰ و ۲۸ هجری بوده است .

اقوال درباره مرگش پیچیده است : سلمان عطرخواست و بز نش گفت آنرا در پیرامون بستر مپاش «۲» ، اهل قبور را تحیت گفت و از حضار خواست تا تنها باشد و همه درها را باز گذارند : گوئی چشم براه مهمانی غیبی است . در اینجا روایات اهل سنت پایان می یابد . اما روایات شیعی از قدیمترین زمانها مشخص میکنند که این مهمانان ملائکه نیستند ، بلکه علی است که بمعجزه ای از مدینه فرارسیده در آخرین لحظات او را یاری کند . این اسطوره که خلیفه المستنصر را سخت آزار میداد «۳» قدیمی مینماید و شاید خیلی زود بوجود آمده باشد . غیر از این احتمالاتی که مرگ سلمان را در مدائن تأیید میکند ، مورخین در باره ورود و حیات سلمان در عراق پس از عزیمتش از مدینه هیچ توضیحی نمیدهند

- 
- ۱- ابن حنبل ج ۵ ص ۲۴۳ . ابن سعد ، ج ۴ ق ۱ ص ۶۱ .
  - ۲- ابن مشك از غنائمی بود که از بلنجر و بطن قوی تراز جلولا (سال ۱۷ هـ) آورده بوده است - رك . تحنثه .
  - ۳- ابن سعد ج ۴ ق ۲ ص ۶۶ : در موضوع غسل وی بدست علی رك . غزن بن جبریل تبریزی ( + حوالی ۶۵۵ ) در « مناقب » ص ۱۱۳ - ۱۲۱ ، معصوم علیشاه « طرائق » ج ۲ ص ۵ .

ولی تقداسانید مربوط به مسلمان که کمی بعد در مورد منابع خواهیم کرد نه تنها ما را بطبقه بندی احادیث بر حسب فرق - در آنجا که مضامین خود حا کیند - کمک میکند و این طبقه بندی غالباً اجازه میدهد که تاریخ آنها را نیز تعیین کنیم ، بلکه این تقد کلیه اسانید را در محیط کوفه بسوی سه تا چهار منبع اصلی میراند و ، بدین طریق ، در زیر طبقه احادیثی که پس از ۱۰۰ سال بر حسب فرق تقسیم یافته اند یک طبقه اولیه ای هویدا میگردد ، که در آن ، احادیث - در موردیکه ما بدان میپردازیم - بر حسب قبایل و پیمانهای عربی تقسیم شده است . من قصد دارم ، در جای دیگر ، نتایج بررسیهایم را در موضوع بقای احلاف یا پیمانهای قبیله ای در میان ساکنین عرب کوفه ، بخصوص در میان شیعیان ، در دسترس بگذارم (۱) . در اینجا فقط اشاره میکنم که نه فقط در بصره ، که در سال ۲۶ این واقعه رخ داد ، بلکه در کوفه نیز ، چند سال زودتر ، قبیله عبدالقیس ، از بنی ربیع ، برای اولین بار بشکلی که کمی بعد مشخص خواهیم نمود از تشیع پیروی کرد . بنا بر این کاملاً جالب خواهد بود که یادآور شویم که اگر از یک حلقه از سلسله اسانید کاملاً موثق کوفی ، یعنی سماک بن حرب البکری ذهلی

---

۱- «یادنامه ماسپرو» Mélanges Maspéro چاپ

IFAO قاهره .

(+۱۲۳) «۱»، شروع کنیم پس از عبور از سه یا چهار راوی  
 بسلمان و بنی عبدالقیس میتوانیم رسید. یکی ازین سه یا چهار  
 راوی زید بن صوحان عبدی (+۳۶) «۲» یکی از رهبران شیعی  
 مخالفین در خلافت عثمان بشمار میرفت و برادرش، صعصعه، نیز باوی  
 همگام بود. در یکی از دستهای قشون عراق، سلمان زید را بجای  
 خود با امامت نماز نشانند «۳» (بنا بقول نعمان بن حمید البکری؛  
 اما در واقع سلمان با اینکه در شرع حجت بود ولی از آن رو که  
 مولی و غیر عرب بود در نماز حق امامت نداشت؛ و این موضوع  
 را خود باین ابی قره اظهار داشت) «۴». و از طرف دیگر، بنا  
 بقول غیلان بن جریر از دی مِعْوَلی ( + ۱۲۹، بتقل ابن شیبہ  
 + ۲۶۲)، زید بخاطر «نشان دادن محبتش»، برای خود کنیه «ابوسلمان»  
 را انتخاب کرد «۵». بنظر من این موضوع اگر با آنچه پیش  
 ازین آمد در نظر گرفته شود نشان میدهد که حقیقه میان سلمان  
 و زید بن صوحان، یکی از رؤسای بنی عبدالقیس، پیمانی بسته

۱- ابن سعد، ج ۶ ص ۸۲ - ۱۲۵

۲- این اسناد عبارت است از اسناد داستان سلمان نزد ابن

هبان و حاکم (ابی حجر، «تہذیب التہذیب» ج ۴ ص ۱۳۹).

۳- ابن سعد، ج ۶ ص ۸۵.

۴- ابن سعد، ج ۴ ص ۶۵.

۵- «اصابه» ج ۱ ص ۵۸۳؛ خطیب، ج ۸ ص ۴۳۹.



شده است «۹». من حدس میزنم که سلمان ، که با مصادره صدقهٔ اهل بیت یتیم بیت‌المال از اقطاعش در مدینه محروم شده بود «۹»، مانند هر تازه مسلمان غیر عربی برای حفظ امنیت شخصیش با بنی عبدالقیس که سلمان تا عراق همراه آنان رفت هم پیمان گردیده است. هنگامیکه وضع خاص بنی عبدالقیس را مطالعه میکنیم بنگاتی بر میخوریم که این فرضیه را تقویت میکند. بنی عبدالقیس در بحرین و عمان (کننا) «۳»، یعنی احساء کنونی، مستقر شده بودند. طایفهٔ ذیل «۴» از قبیلهٔ زید ، سرزمین خط (یعنی: قطیف و عقیق) را که حصش جواتاء است و در آن اولین مسجد جامع که پس از مسجد مدینه بنا شده بود وجود داشت و در جنگ

- ۱- ر.ک. الارتباط بين مولاة و كتيبة نزد سید ابوفاخته ، مولاى امامانى ( استرآبادى ، ص ۷۷ ) و برای انگار آن نزد مزینده اسمها بوعایشه ( کننا : بمانت نامه ایکه عایشه در سال ۳۶ هـ - برایش فرستاد ) را بروى اللات میکنند .
- ۲- ناصر خسرو در تاریخ اصبیلت ایران « برانن ، ج ۲ ص ۲۲۹ .
- ۳- ر.ک . گرومن ، در دائره المعارف اسلامى ، ج ۲ ص ۹۹۹ **E. G. Brown : lit. hist. of Persia**
- ۴- ذیل ( جوهرى ) نقل سويدى در السبائك در ص ۸۴ .
- Westcafeld** : مالواح انساب **Generalog Tabel** : قبیله مستیر ، یکی از غلامه + ( ۱۲۰ ) .

ردّه محاصره شد «۱» - اشغال کرده بودند. و در همسایگی آنان بنی عبدالقیس در هَجَرَ (المُشَقَّر که امروز بنام هفوف خوانده میشود) پایتخت بحرین اقامت داشتند و تحت امارت حبان، از تمیم، و از طایفه سعد در آمده بودند که «پادشاه» شان، زهره، آنانرا در ۱۲ هـ بغزوه عراق برد. این تصادفی نیست که می بینیم نام زهره، فرمانده طلیعه «قادیسه»، در کنار نام سلمان در غزوه بهر سیر و کنار نام زید در مورد غزوه جلولا «۲» ذکر میشود. علاوه بر آن - حمراء ایرانی سیاه در بصر، و حمراء ایرانی دیلم در کوفه، در برابر طایفه سعد از تمیم (قبیله زهره) تسلیم میشوند. و با آنان پیمان می بندند «۳». و چون طوایف دیگر تمیم، از قبیل دارم، ضد ایرانی بودند میتوان گفت که اگر حمراء بازهره پیمان می بندند بخاطر آن بوده است که بارعایای او، یعنی بنی- عبدالقیس و بخصوص طایفه ذیل (اززید) - که بحدی از ایرانیان رنگ پذیرفته بودند که در سال ۳۳ هـ معاویه و قریشیهای وی آنانرا، بدشنام، «مہجئون بالفرس» میخواندند - رابطه برادری

۱- یاقوت، ج ۴ ص ۵۴۱، ج ۳ ص ۴۵۳، ۱۳۶۰.

۲- طبری، فهرست تاریخش در همین ماده. کتانی، Caetani راجع

بسال ۱۶ هـ.

۳- بلاذری، «فتوح»، در همین ماده.

برقرار سازند «۱» .

دراولین تقسیم بندی لشکر کوفه در سال ۱۷ هـ بهت قسم،  
حمراء و بنی عبدالقیس در يك «سبع» قرار گرفتند .  
این دو تبصره را نیز بیفزائیم : ۱- هنگامیکه در ۴۱ هـ  
بحرین و عمان ، سرزمینهای بنی عبدالقیس ، از حجاز جدا شد و  
ضمیمه بصره گردید «۲» و در این شهر بنی عبدالقیس که خود  
رامنیرومند می یافتند متهم گز شدند «۳» و از آن پس کوفه را ترك  
گفتند (و این میرساند که احادیث کوفی که سلمان را با بنی عبدالقیس  
پیوند میدهد قدیمی است ) مسجد بنی عبدالقیس در محله  
طایفه یمنی بنی همدان ( که در زد و خورد سال ۱۴ هـ جای  
بنی عبدالقیس را گرفتند ) قرار داشت . «۴»

- 
- ۱- طبری : ج ۱ ص ۲۹۱۴ ، رك . همان کتاب ، ج ۱ ص  
۳۱۴۸ (شأنم شبان التیمی) . (۲) ابونعیم ، ج ۱ ص ۲۹ .  
۳- طوایف عبدالقیس : ذیل ، عجل محارب و عمرو «عمور» را  
تشکیل میدادند (و القدا فرید ، ج ۲ ص ۴۵) که در جنگ جمل -  
ابن سبا همدانی آنانرا فرماندهی کرد (طبری، ج ۱ ص ۳۱۸۱) .  
۴- رك : تحقیق من در «یادنامه ماسپرو» راجع به ریشه قبیله ای  
( نه حکومتی : چنانکه لامانس پنداشته است ) در این اولین -  
تقسیمات . این مسجد نزدیک دار عبده جدلی که بعدها کیسانی  
گردید قرار داشته است (طبری ج ۲ ص ۶۵۷) . دینوری ، چاپ  
قاهره ص ۱۱۵ .

۲- بنی همدان که بجای بنی عبدالقیس در پیرامون مسجد آنان اقامت گزیدند پس از آن همچون خود بنی عبدالقیس شمیانی حاد شدند. طایفه حنظله، از تمیم، که خود نیز در پایان سال ۱۶ هـ باطبقات پائینی از ایرانیان زُط و سیاچه پیمان بسته بودند، قبل از سال ۲۲ هـ، ۵ سدی، داشتند بنام صبیغ بن عسل «۱» که خلیفه عمر بمناسبت تفسیر خاصی که از سوره «الذاریات» (یکی از سوره های مرجئه مفسران متأخر شیعی) شایع کرده بود سیاست نمود و کمی بعد جانشین وی، ضایع بن حارث، از جانب خلیفه عثمان تحت تعقیب قرار گرفت. از آنچه گذشت روشن میشود که سلمان، بنا بگفته سبیعی، پسر يك اسوار ایرانی، با بنی عبدالقیس پیمان بسته است و

---

۱- من ممتقدم که در باره این اولین مورد تفسیر محکوم قرآن که آنقدر دارای اهمیت است گلدزیهر **Goldziher** مبالغه کرده است و این از يك تأویل شخصی بوده است. ابن حجر، «اصابه» ج ۲ ص ۱۹۸ - ۱۹۹ و ابن تیمیه «منهاج» ج ۳ ص ۲۳۶ را بامأخذیکه گلدزیهر بدست میدهد مقایسه کنید (در مطالعات اسلامی، **Muham. Studien**، و دروشهای تفسیر قرآن، ص ۵۵ پاورقی) و کتانی **Caetani** «وقایع سالیانه اسلام» **Annali dell'Islam** ج ۴ ص ۵۳۹. نقطه گذاری ابن عبدالعکرم (نسخه خطی پاریس، شماره ۱۶۸۷، ۲۲۹. ضبیع) او را باشتباها نداشت و نتوانست تشخیص بدهد که وی کپت است.

بیاری شاگردش زیدبن صوحان آنرا با هم پیمانانشان، حمراء،  
 بعقیده خودش مبنی بر احقیت «علی» مؤمن کرده است .  
 اگر قول واقدی را قبول کنیم، صعصعه بن صوحان در سال ۳۳  
 در برابر معاویه از نظریه خالص شیعی که امامت آدم و امامت علی  
 ( «عین» ، «صامت» ) رایکی میدانند دفاع کرده است و یکی از  
 افرادی بوده که در آن زمان « از مقام حقیقی علی آگاه بوده  
 است» (۱) . بعد نیز بدین موضوع باز خواهیم گشت .  
 اینک صورت اسامی روات طایفه بنی عبدالقیس که از  
 سلمان ( بطور مستقیم ) روایت کرده اند : زیدبن صوحان ؛ هولای

---

۱ - واقدی در طبری، ج ۱ ص ۲۹۱۷ - ۲۹۱۹ (در باره  
 قرآن ، بقره ، آیه ۳۲) رك . «استیعاب» (ج ۲ ص ۱۹۷) -  
 مدح شگفت آمیز منسوب بعمر که پس از شنیدن درس تفسیری  
 از صعصعه گفت : «انت مناه» همچنین عمر برادر وی زید رانیز  
 مینواخت ( ابن سعد، ج ۶ ص ۸۵) . رك. کشی، ص ۴۶ و نقشی  
 که از سال ۱۸ ه قبیصه عبسی - که خود را در راه تشیع علی در سال  
 ۵۱ ه بکشتن داد - در کوفه با حجر بر عهده گرفت . من نص  
 صعصعه را صحیح میدانم زیرا گویدی M. A. Guidi بتازگی  
 انظار را بنظریه غلاة اموی ( «مجله مطالعات شرقی» RSO  
 سال ۱۹۳۲ ص ۲۷۵ - ۲۸۴) رك . مقریزی ، «النزاع»  
 ۲۹ . ابن زینب، «الغیبه» ۱۷ - ۱۸) که از آغاز قرن دوم  
 مقام خلیفه را بالاتراز مقام پیغمبر میدانند جلب کرده است .

وی ابو مسلم؛ عبدالرحمن بن مسعود دوست زید «۱» که در مدائن که باحر، نیز از بنی عبدالقیس در آن میزیستند اقامت گزید؛ و بالاخره روایت مربوط باسلام آوردن رئیس بزرگ طایفه بنی عبدالقیس، جارود بن منذر «۲»، که این فضیلت را بسلامان که در آن هنگام در مدینه بوده نسبت میدهد. منذر، پسر این جارود، بوسیله علی بامارت فارس (اصطخر) که قبیله اش از سال ۱۹ هـ در آن مستقر شده بودند گمارده میشود. این خود یکی از اماراتی است که احتمال وجود رابطه میان بنی عبدالقیس و سلمان «فارسی» را تقویت میکند.

## اسنن سلمانی

در اصناف صنعتکاران دستی  
و برخی از سلسله‌های مذهبی

در اینجا دو وجه از سیره سلمان دارای اهمیت است:

- ۱- خطیب، ج ۷ ص ۵۳ - ج ۱۰ ص ۲۰۵ - ج ۱۴ ص ۷۳ (سمانی - ورق ۳۵۶ ب)
- ۲- «نفس» ۵۰، «الاصابه» شماره ۱۰۴۳ - ۱۰۴۳ نواده اثر را [عربی: پسرش] مصعب در ۷۱ [نسخه عربی سال ۱۸] سب کرده است (طبری، در همین سال، رك. به رستاقیاد) وی از طایفه جذیمه برادر طایفه بکر که ابن نضیر از آنست بود.

مهمترین و قدیم ترین آن وجهه حرفه‌ای آن است. ظهور اسناد سلمانی در میان برخی از سلسله‌های مذهبی سنی: قادریه و بکتاشیه و نقشبندیه، یک پدیده عرضی بیش نیست «۱» و بمقابل قرن ششم برمیگردد و از اقتباسی از اسناد نسبی (نه صوفیانه) سهروردیه - که کم و بیش بدان اعتراف شده است - ناشی میشود، چه پیشوای سهروردیه، ابن عمویه سهروردی (+ حوالی ۵۵۰)، که شاگرد شخصی بود بنام زنجانی ادعا میکرد که بگری است، بدین معنی که وی سبط هفتم عبدالرحمن (+ ۱۲۶) بن قاسم بن محمد بن ابی بکر است؛ و پدرش قاسم (+ ۱۰۸) گویا شاگرد سلمان بوده است و سلمان خود شاگرد ابوبکر (کذا؟) است. قاسم راوی معروفی است مورد قبول هم سنی و هم شیعه که از جانب دخترش، ام فروه، جد امام جعفر صادق بود. با اینکه میدانیم تاجه حد پدر وی محمد (+ ۳۷) در قتل عثمان دست داشته است

---

۱- گفته اند که تنها زاهدی سنی شاگرد وی بوده است بنام حبیب راعی که شخصیتی است معمائی (هجویری، ترجمه ص ۹۰. آیا منظور ابن حزم، ج ۲ ص ۷۴، همین شخص است؟) و یوسف همدانی (+ ۵۳۵) به سلمان ائمه‌شهادت می‌کند (کوپرو- لوزاده، «الک منصفه»، ۷۸).

درست نمی‌فهمیم چگونه این سلسله سنی چنین اسنادی ۹۲ را - که جز بندرت از او نقل نشده و شوشتری از او روایاتی غیر قابل قبول دیده است - بخود نسبت میدهد .

اما در اصناف ، اسناد سلمانی . که کلیه اصناف بدان مربوط میشود - در زیر يك ظاهر ماسونی ساده بسیار پر معنی تر نمودار میگردد . در میان طبقات فرهنگی گوناگونی که اسلام فرا گرفته است - پس از مرحله ابتدائی ، یعنی مرحله زراعت زمین و تقسیم و ثبت آن بوسیله شخمکاران مقیم اراضی - بلافاصله مرحله صنایع دستی روستائی را می‌یابیم که در آن حتی امروز - بخصوص در ایران - آثاری که از ماقبل اسلام هنوز برجای مانده است در کنار عناصر جدید دیده میشود .

اساس دخول بهر يك از اصناف صنعتکاران مسلمان در شرق از مصر تا هند ، قبل از هجوم اخیر ماشینیسیم و سندیکالیسم اروپائی ، در مدت بیش از ششصد سال بر پایه مجموعه‌ای از مراسم رمزی

---

۱- سنوسی، «سلسبیل» (خطی فارسی) ص ۱۱۸ . «ترجمه ی کولا Colas ص ۴۷ ، ۸۳ ، ۷۷ ، ۹۴ : کولا ، ص ۹۳ را با نسب سهروردیه در آغاز کتاب «عوارف المعارف» ج ۱ ص ۱ مقایسه کنید) دپون و کپلانی **Depont-Copolani** ۹۲، ۵۲۲، ۵۳۴ . براون و رز **Brown - Rose** ۱۶۸ : مسموم‌علی‌شاه ، «الطرائق» ج ۲ ص ۶۰ .



(سمبليك) استوار بوده است . و آن بر «فتوت» - که در تعلیمات توده‌ای عرب و ایرانی و ترك نقش بسته است ( و قدیم ترین آن بزبان ترکی آذری متعلق بسال ششصد و نود است ) تکیه دارد و در آن چهره درخشان سلمان همه چهره‌های دیگر را بکسوف برده است . سلمان استاد افضل کلیه اصناف و چهارمین «مشدود» بشمار می‌آید «۱» . او است که مأمور «شد» اصحاب پیغمبر (شد الفتنه) گردید و سرهای آنان را تراشید و این کار را از حسن و حسین آغاز کرد . کتبی که این شعائر را تعلیم میکند تصریح دارد که ، در حجة الوداع ، جبرئیل برای محمد تیغ و سنگ (برای تیز کردن تیغ) آورد و سر وی را تراشید و بترتیب محمد سر علی را و علی سر سلمان را تراشید و وظیفه «شد» را بوی محول کرد . و سلمان ، که چهارمین کس از این مشدودین اربعه بود ، خود ۱۷ (یا ۳۳) یا ۵۷ «۲» صحابی را که بنیانگذار اصناف اسلامی بشمار می‌آیند شد کرد . این اسطوره مشدودین اربعه را بترتیبی قرار داده است که از قباط آنرا به میمیه و بطور

- 
- ۱- تورنتک Thorning ۱۵۹ ، ۲۲۶ . و همچنین در المقتوه، امارت خلیفه الناصر .
  - ۲- خاکس خراسانی ، دیوان ، مشتمل بر احوال Ivanow ص ۱۶ .

دقیقتاً به قرامطیه بیشتر میرساند تا با اسماعیلیه (چه در اینجا جبرئیل و سلمان شخص واحدی نیستند) و این نشان میدهد که دعوت قرامطیه در اسلام تا چه حد ریشه دار و وسیع بوده است. و نیز معتقدیم که این مسأله، گذشته از تأثیرات يك فرقه شیعی، همچنین از وفای استوار توده درصمیم جامعه اسلامی نسبت بخاطره سلمان، پیراهل صنعت «۱» - از آن رو که اینان نیز چون خود او موالی مسلمان شده بودند «۲» - حکایت میکند.

درفهرست اسامی ابدال اول نام سلمان ثبت است و پس از اوبترتیب عمرو بن امیه مخری و بلال حبشی و بُرَیدة الاسلامی، الخ «۳»

- 
- ۱- بعداً خواهیم دید که اسم غنوصی «سین» را غلاة شیعه بر سلمان اطلاق کردند. بنا بر این غلاة اموی، یعنی یزیدیه، که مکننچلو گویدی **M. L. Guidi** بصورت بسیار جالبی تمایل غنوصی آنان را نشان داده است. اسم «سین» را همراه بالقب «پیرالمشایخ» بر حسن بصری اطلاق میکنند. این امر ما را بفاصله بسیار دورتری از سال ۵۳۵ هجری<sup>۱</sup> یعنی بزمانیکه فتوت در تاریخ پدید آمده است، باز میگردد.
  - ۲- و از اینجا دسته‌هایی از اساطیر می‌شکند که در میان صحابه تنها بسلمان اختصاص دارد (کتانی **Gaetani**، ج ۸، ص ۴۱۹)
  - ۳- جاحظ، «رسالة التریب والتدویر»، «کتاب الفتوه» خطی پاریس، شماره ۱۳۷۶

## نقش تاریخی مسلمانان

نزد محمد در موضوع نزول قرآن  
نقش بعدی وی با علی

نظرات یغزوسی شیعی راجع به «سین» در برابر «میم» و «عین»

از آغاز قرن دوم ما دو فرمول سلمانی را بیان کردیم که یکی فرزندخواندگی (تبنی) سلمان است برای پیغمبر (نزد کیسانیه) و دیگری تلقین (نزد خطّابیه) . ارزش رسمی دینی این دو نشان میدهد که از نظر این فرقه‌ها دوستی سلمان چه تأثیر معنوی‌یی در حالت فکری پیغمبر بجا گذاشته است .

میدانیم که (سوره یونس ۹۴ : «فان كنت فی شكٍ...» و سوره رعد : ۴۳ : «و يقول الذین كفرو الست مرسلًا...» ، الخ) پیغمبر دعوت شده بود تا آنچه را براو نازل شده با آنچه در کتب یهود و نصاری آمده است مقایسه کند . و اگر در کتب تفاسیر اسامی مشاورینش را در موضوع تفسیر بجوئیم ، غیر از دویهودی مسلمان شده مشکوک ، جز اسامی گذران و غیر واضح نمی‌یابیم و در کنارچنین کسانی بنام سلمان برمیخوریم و این بیش از همه

قابل تأمل است .

در میان شیعیان است که «تأویل» پدید آمده و در عراق و بخصوص کوفه است که علم اسلامی تفسیر زائیده شده است . و پس از تفسیر منسوب باین عباس «۱» که از آن چیزی که مورد وثوق باشد برای ما مانده است ، تفسیر ضحاک بن مزاحم (+۱۰۵) را از پنج روایت در دست داریم . بنابراین ، ضحاک - که چنانکه دیدیم بانتساب محمدی سلمان معترف است - آیه ۱۰۵ از سوره نحل («ولقد نعلم انهم یقولون انما یعلمه بشر . . .») را چنین تفسیر میکند که الاعجمی ، «استاد غیر عرب» محمد ، همان سلمان است «۲»

- ۱- روایات سنی بسیار متناقض است (رك، گلدزیهر، روش‌های تفسیر قرآن ، Gold . Richtungen der Islam ، نباید فراموش کرد که نقش سیاسی برجسته‌ای که ابن عباس بازی میکرد موجب شد که او را به پشتیبانی از ابن سبا وادارد و خود را بوسیله جدلی کیسانی در سال ۶۷ هـ نجات دهد . قدیم‌ترین روایت این تفسیر که مورد قبول هم کرامیه (حدید . ج ۱ ص ۱۷۶ . رك کتاب من Essai) و هم شیعه است و کلبی و پسرش هشام آنرا نقل کرده اند اثر يك مؤلف بسیار مهم شیعی ابوصالح بازان ، مولای ام‌هانی (که علی در خانه وی وفات یافت و گویا رشید پیش وی رفت و میگویند آثاری را از برادرش نگهداری میکرد مخصوصاً تعنی را که در ۶۷ یافته شد) است و حبیب بن ابی ثابت (راوی علی از طریق عاصم بن ضمره . جزر جی ۱۵۴) او را دروغ‌زن ، میشمارد (ذهبی . ج ۱ ص ۱۳۸) .
- ۲- طبری ، «تفسیر» ج ۱۴ ص ۱۱۱ . ابوحیان ، ج ۵ ص ۵۳۶

پس از آن بیضاوی باین نظر قائل شد؛ و تاریخ اسلام آوردن سلمان آنقدر نامعلوم است که معتقدین باین تفسیر را ناچار میکنند که این آیه را، که مکی فرض شده است، مدنی بشمارند). بنا بر این ضحاک معتقد بوده که سلمان پیغمبر را در اطلاع بر کتب دینی می که بر آنچه بدو نازل شده سبقت دارد کمک کرده است و این از نظر تاریخی بسیار ممکن است. در این صورت سلمان در پیدایش اولین تأویلی که بشارتهایی از آنرا در خود قرآن می یابیم حضور داشته و این بشارتها برای کسانی که فکر میکنند که محمد با نقل آنها قصد داشت شخصاً در حالات وجدانی نمونه پیغمبران پیشین شرکت جوید بسیار با ارزش است (طه : ۳۰ / التحريم : ۴ ، ۱۰ = تباشیر مذهب شیعه).

آیا سلمان بیش ازین برای محمد دیگر نقشی نداشته است؟ اسمعیلیه ، بزودی آنرا معلوم کردند و گفتند که در حقیقت سلمان بوده که تمام قرآن را به محمد سپرده است و «فرشته، جبرئیل» فقط عنوانی است که از نظر چنین رسالت الهی می که سلمان بر عهده داشته برای او وضع شده است «۱». بنا بعقیده اینان ، نزول قرآن

۱- ابوانف ، (اسماعیلیات ، Ismailica ، Ivanow) ، ص ۷۴، ۳۴ . نصیری به بنائین مذهب اشاره میکنند (نسخه خطی پاریس شماره ۶۱۸۲ ورق ۱۵ ب) . همچنین علی اللهیان ،

قطعاً از سرچشمه الهی است و این نظر با فرضیه معاندی که قرآن را بدروغ متهم میسازد - از قبیل فرضیه‌های شخص موهومی بنام کندی در باره شرکت سرجیوس بحیرا و بعد دو یهودی بنام کعب الاحبار و عبدالله بن سلام در تدوین قرآن تفاوت دارد . اسماعیلیان مسلمانند ولی شکل خاصی از وحی را در نظر میگیرند بدینطریق که بجای املاء وحی بوسیله یک فرشته غیبی به تعلیم وحی از نفسی بنفسی که با امر الهی بوسیله صحابی پیغمبر (سلمان) بوی انتقال یافته است ، معتقدند ، احادیثی که اینان در این باره بدان متمسک میشوند مشکوک است و فرضیه‌شان در شمار نظریه‌های غنوصی در باره «سین» بحساب میآید که کمی بعد آنرا در اینجا خواهیم دید . روابط شخصی بی‌که از نظر تاریخی ممکن است میان سلمان و پیغمبر وجود داشته باشد باین موارد خلاصه میشود:

( a ) بنا بر نقل ابن اسحق از يك مأخذ سنی غیر معروف ، سلمان یکی از شانزده صحابی است که چون بمدینه رسیدند برای شرکت در مراسم مؤاخاة پذیرفته شدند و یکی از هفده مولای پیغمبر است (ولی وی بعد آزاد شد) : این موضوع مسأله بسیار جالبی را مطرح میکند و آن مسأله صدقة النبی است و نیز مسأله شماره بوستانهاییکه اهل بیت از آن در مدینه زندگی میکردند و صورت اسامی کسانی که از آن منتفع میشدند : از

بوستان میثب بوده که نهالهای خرمائیکه با آن ( همراه طلا ) بهای باز خرید سلمان را پرداختند آورده شده است «۱». و بالاخره سلمان مقام دوم را در صورت اسامی اصحاب صفه که ۳۴ تن بودند اشغال میکنند و این صورت را در قرن چهارم سلمتی «۲»، مورخ تصوف، از ماخذ مختلف جمع و تدوین کرده است ولی غالب مؤلفین صوفی از ذکر سلمان - علیرغم آنکه وی در میان صحابه یکی از ارکان زهاد بوده است - اجتناب میورزند .

(b) بنا بر عقیده زیدیه ، سلمان را پیغمبر توان یکی از «نجبای دوازده (یا چهارده)» گانه انتخاب کرده است (و ممکن است زیدیه این را در برابر «عشره مبشره بالجنه»ی اهل تسنن وضع کرده باشند) «۳». بلکه او یکی از چهار صحابی (باغی ، ابوذر

۱- کشی ۱۲ . یاقوت، ج ۴ ص ۷۱۲ . «نفس» ۱۷ . میثب در سرزمین بنی نذیر بود . این بوستان یا بوسيلة یکی از افراد بنی نذیر ، مشیرق ، به پیغمبر اهدا شد و یا باقیه در سال ۴ هجری مصادره گردید در همان سال که پیغمبر همراه بر خویشانش و بردو تن از انصار، سهل بن حنیف و ابو دجانة تقسیم کرد ( «نفس» ۲۴ )

۲- هجویری، ترجمه نیکلسون، ۴۵

۳- صفدی ، «الوافی بالوفیات» چاپ رتر Ritter ج ۱ ص ۸۹ . مزی ، نسخه خطی پاریس شماره ۲۰۹۱ ورق ۶ ب . ( نسخه خطی لیدن شماره ۱۹۷۱ ورق ۲۷۵ . رك . چهارده تکبیر کشی ، ۷۸ ) طبرانی ، «الاعیاد» ۷۱ آ . طاووسی ، «الطرائف» ۱۶۲ .

و مقداد) شمرده میشود که خدا محمد را بترجیح آنان مأمور کرد (بروایت برآیده) «۱»؛ و سومین کس است از سه نفر منتخبی که «بهشت مشتاق آنانست» (بعد از علی و عمر) «۲». این بشارتها در ستایش وی عبارت است از تمام آنچه که نهضت جوان زیدیه میتواندست از تقدیسهای شیعه نسبت به سلمان قبول کند و این تقدیسهها باید قبل از ۱۱۳-۱۲۱ هـ پدید آمده باشد.

c) بنا بر اعتقاد امامیه معتدل، سلمان اولین فرد [ت.ع: یکی] است از میان سه حواری پیغمبر (با مقداد و ابوذر) «۳» وی، حرم سر و مشاور خاص او بوده است و انتساب استثنائی او همین مقام را، پس از فوت پیغمبر، نزد خلیفه شرعیش، علی، به وی تفویض کرده است و پیغمبر در نهان وی را با پنج تن دیگر از صحابه سوگند داده است تا اولادشان را به علی اظهار کنند «۴». حقیقت تاریخی

---

۱- مزی، نسخه خطی پاریس شماره ۲۰۸۹ ورق ۲۹۹ آ.

۲- مزی، نسخه خطی پاریس شماره ۲۰۹۱ ورق ۴ ب. سراج، «اللمع» ۶۴. حتی ترمذی، ج ۴۶ ص ۳۳ (ونسنگ Wensinck). اولین صورتیکه از اهل اعراف ترسیم شده است (قرآن ۷: ۴۴): در اینجا فرض میکند که کلمه «یطعمون» بصیغه مبنی للمجهول خوانده میشود: «ویطعمون» (بصیغه مبنی للمجهول).

۳- کشی ۶

۴- عبده جدلی، بنقل استرآبادی ۲۱۷.



این مسأله ضعیف است ، چه این تکرار بی‌هوده همان مراسم‌علنی غدیر خم است ( که زیدیه آنرا منکرند ولی ، باتخفیف معنی آن ، از طرف بسیاری از اهل سنت تأیید شده است ) « ۱ » که همین مقصود را بیان میکند ؛ اسماعیلیه مشکل را بدین‌صورت مرتفع میکنند که میگویند آنچه در غدیر خم رخ داد یک « عمل مفاجا »<sup>۱</sup>ی بود .

نقش سلمان پس از فوت پیغمبر چیست ؟ این سؤال برای زیدیه چندان مطرح نیست . چه ، اینان سلمان را فقط یکی از هفت ( یا هشت ) صحابی‌یی میدانند که - هنگام انتخاب پرجنجال و شتابزده سقیفه - معتقد بودند که باید یک « شورا » تشکیل شود « ۲ » .

اما نزد امامیه ، برعکس ، رسالت سلمان اهمیت بیشتری می‌یابد : وی مشاور خصوصی‌یی است که از طرف پیغمبر برای علی انتخاب شده است و باید بمسلمانان بیاموزد که علی را امام شرعی بشناسد ، در خفا ، باتلقین مؤمنان بمذهب جدید [ شیعه ] و در ظاهر ، بامحکوم کردن غصبی که در خلافت صورت گرفته است . وی یکی از هفت معترض [ بر عدم تفویض خلافت بعلی ] وفاداری است که علی ، با آنان ، فاطمه را در شب دفن کرد ( زراره + ۱۴۸ ) ، یکی از « ارکان »

---

۱- ابن عساکر ، ج ۴ ص ۱۶۶ . « مولی » در عبارت مشهور پیغمبر فقط « وصی مشرف بر موالی من » معنی میدهد .  
 ۲- حدید ، ج ۱ ص ۱۲۴ ، ۱۳۲ .

چهارگانه‌ای «۱» است که آماده برکشیدن شه‌شیرند [در دفاع از علی] (هشام بن حکم + ۱۹۹) «۲»، و یکی از سه نفری است که عملاً شمشیر برکشیدند (با مقدار و زبیر «۳» که بعداً وی، بنا بر قول زراره، خیانت کرد).

بنا بر اصول اعتقادی امامیه (غیر از ابن بشیر اسدی و یونس یقطینی که مقدار را برتر میدانند) «۴»، در میان این مبشرین باصحاب «القائم» [بامرالله]، سلمان منزلت‌ش از دیگران برتر بود.

یکچنین مطالبه عدالتی، باشمشیر برکشیده، بطور انفرادی از هیچ شیعی قبل از حُجر (در ۵۱ هـ) و بلکه قبل از یحیی بن ام‌الطویل ثمالی از دی که بدین‌صورت در سال ۸۳ «ابراز فتوت» کرد «۵» دیده نشده است. از اینرو چنین بنظر میرسد که تاریخ امامیه، که سلمان را [در این مورد] شمشیر بدست نشان میدهد در اینجا مرتکب اشتباهی شده باشد. بدین‌طریق در تأمل در رسالت سلمان امامیه این مسأله را بشکل موافقی بدین‌طریق طرح میکنند

۱- کشی، ۴

۲- ملطی، «تنبیه» نسخه خطی فارسی ۴۵.

۳- کشی، ۸۸: ریشه شیعی لقب دیرینه وی: «حواری».

۴- کشی، ۷. حلی در اینجا معترض است («نفس»، ۱۴۸).

۵- کشی، ۸۲.

که روح «تأویل» که در برابر ما «معنی کتاب را باز میکند» از آن روح (جبرئیل) که نص کتاب (تنزیل) را بر محمد املا می‌کند جداست «۱» و آن از این برتر است «۲» و آن همان «روح الامر» قرآن است که یکنوع فیض الهی است که همه خواسته‌های پنهانی خدا را تدریجاً تحقق می‌بخشد؛ و سلمان یکی از وسائل آن، یکی از علل آلی (اسباب: رجوع کنید بسوره حج، ۱۵: «ومن كان یظن...»، الخ) «۳» آن است چه در نزد محمد و چه در نزد علی. این روح که مجری اوامر الهی است اصول این اوامر ثابت را برای کسانی که بعنوان وسائل خود انتخاب می‌کند تشریح مینماید؛ استعمال تنزیل جز مبارزه با فتنه ملاحظه را اجازه نمیدهد ولی روح تأویل اجازه میدهد که نفاق منافقان

- 
- ۱- شهرستانی، ج ۲ ص ۲۵: Caetani ج ۹ ص ۵۱۸ (عمار). گلدزیهر، Muham. Studien ج ۲ ص ۱۱۲ (جابر). رك. ملطی، ۴۳.
  - ۲- صفار، «البصائر» فصل ۹. کلینی، «کافی».
  - ۳- کلمه «سبب» در صدر تشیع بسیار مهم است: ابن عبیدره، «العقد» ج ۱ ص ۲۸۹ (یاسبب = منادی: طبق رای هشام بن حکم، بنقل کشی، ۱۷۰). و این بلافاصله پس از سال ۵۸۱ است (ابوسهل نوبختی، «التنبیه» بنقل ابن بابویه، «النبیه» ص ۵۶ س ۳، ص ۵۴ س ۴، ص ۵۳ س ۲۶. نوبختی «فرق الشیعه» ص ۲۵ س ۷: و مقایسه کنید با ص ۸۴ س ۳).

آشکار و اسرار درون بر ملا گردد و در هر نسلی آنها که عوامل ثابت درام انسانی اطاعت خدا را در خود مجسم میکنند و آنها که امام شرعی را معتقد یا منکرند ، دوران بدوران ، شناخته شوند . این نظریه که بدوام تصمیم تاریخی و برجست دوری شخصیت‌های کتب دینی قائل است (نوبختی معتقد است که این نظریه قبل از سال ۱۲۷ ، بوسیله فرقه حارثیه، از آثار جابر بن حیان اخذ شده است) «۱» از سال ۳۳ هـ پدیدار شد، یعنی زمانیکه صعصعه بن صوحان اعلام کرد که امام که دراصل حضرت آدم بود. اکنون باید در علی باز شناخته شود «۲» ، - و قبل از سال ۱۰۰ هـ، یعنی هنگامیکه مغیره تاکید کرد که اولین عاصی - که در اصل ابلیس بود (در برابر آدم : بنا براین در اینجا وجود ملائک با «میتاق» «۳» یکی میشود : و نفوس بشری با ملائک ) - در حیات علی عمر نامیده شد دومین عاصی ابوبکر است و سومین عثمان «۴» . بی‌مناسبت نیست که این نظریه را با نقل قرینه‌اش

- 
- ۱- نوبختی، همان کتاب ص ۳۵ - ۳۱ .
  - ۲- طبری، ج ۱ ص ۲۹۱۷ - ۲۹۱۹ (رك . بآنچه پیش از این گفتیم).
  - ۳- صیغه بیعت در میان توطئه گران طرفدار علی «میتاق الله» نامیده میشود (مثلاً برای زید در ۱۲۰ هـ : بلاذری، «الانساب» ورق ۶۷۲ آ . رك . قرآن ۴۸ : ۱۰)
  - ۴- اشعری، ج ۱ ص ۱۰۷ . شهرستانی، ج ۲ ص ۱۳-۱۴ .

(چنانکه از سال ۱۵۰ هـ . بعد اسماعیلیه میگردند) تکمیل کنیم:  
 اولین مؤمن که در آغاز روح الامر بود (چه همان جبرئیل باشد  
 چه موجودی مستقل) ، در حیات علی ، سلمان خوانده شد (دومین  
 مؤمن ، مقداد و سومین ، ابوذر) «۱» . بدین طریق از آغاز قرن دوم  
 شخصیت تاریخی سلمان با نمونه اعلای الهی که زمانی آنرا مجسم  
 کرده است درمیآمیزد و این نمونه الهی از آن بعد «سلسل» «۲»  
 و یا بحرف اولش «سین» نامیده میشود . ما معتقدیم که ابوالخطاب  
 (+۱۳۸) است که در این زمان با تمام قوا بموضوع رسالت  
 «سین» پرداخته است : وی آنرا بنقسه باروح الامر مستقیماً یکی  
 نمیداند ولی این دو را ، بوسیله يك صعود روحانی ، تدریجاً  
 یکی میسازد و بدین طریق «سین» را ، برتر از «امام» ، تا مرتبه  
 الوهیت بالا میبرد و امام در نزد او يك خماس است (از پنج تن)  
 محمد ، علی ، فاطمه ، حسن و حسین ؛ و در اینجا همان پنج تن  
 مباحله را می یابیم «۳» . سلمان «سلسله» خاص مسجدالاقصی است

۱- ابن جوزی ، «تلبیس ابلیس» ۱۱۴ .

۲- بنظر میرسد که «سلسل» از کلمه «سلسله» در قرآن  
 ۶۹ ، ۳۲ ساخته شده است یعنی آنرا بصیغه مذکر آورده اند  
 تا حساب حروف س + ل + س + ل = ۱۸۰ = س +  
 ل + م + ن گردد .  
 ۳- رك . بصفحای آینده این کتاب .

و این همان «سلسله» ایستکه در برابر آن مردم تقسیم میشوند، و این اعتقاد فرقه دروز است « ۱ » ، و این «سلسله» همان استکه معذبین را در جحیم بدان می‌بندند (قرآن ، الحاقه ، ۳۲ : «ثم فی سلسله ذرعا سبعون ذراعاً فاسلكوه» : اخوان الصفا، «رسائل»، ج ۴ ص ۱۹۰) و آیه مزبور بفعل «سلك» منتهی میشود و حروف س ، ل ، ك = ۱۱۰ = علی ، و این لغز «مسائل السین» است («با کوره» ، ۸) .

در این زمان سلمان ، در غنوص شیعی ، شکل نهائی خود را میگیرد و آن «حلقه مفقوده» ی ضروری میان محمد و علی است؛ و تمام نبوغ متألهین غالی صرف این میشود که روابط متبادله میان سه نمونه روحانی را با ارتباط با این سه شخصیت تاریخی تدوین کنند: «عین» (= علی) ، «میم» (= محمد) و «سین» (= سلمان) .

شایسته است که عمل خاص هر يك ازین سه عنصر را قبل از مطالعه عكس‌العملهائی که بر حسب ترتیب خیالی تقدم و تأخر دارند بیان کنیم . ابتدا بیاد بیاوریم که علیرغم تهمت‌های نویسندگان سنی کتب فرق هر گز فرقه شیعه غالی ادعا نکرده است که هیچیک

---

۱- حمزه ، «كشف الحقایق» چاپ زیبولد، «کتب دروز»  
Seybold : Drusenschrift , pp.88-90:

از این سه نمونه ممکن است در ذات ، خدا باشد . از نظر کلیه غلاة ، خدا مطلقاً لایوصف و معرفت بذات وی غیر ممکن است . در اینجا موضوع عبارتست از «تأله» از طریق «مشارکت»؛ و شکل این مشارکت بر حسب نمونه‌ای که در نظر فرقه مرجع است فرق میکند .

عین ، نمونه اصلی امام (آدم درمسأله سجود ، و علی در غدیر خم) ، همانند امرالله ، ساکن ، صامت ، مستور و عتید در وسط نشسته است؛ وی غالباً با هیئتی واحد ولی گاهی با هیئت خماسی از یک رئیس قانون الهی بر عالم دائماً نظارت دارد [مهیمن] . وی همان «معنی»<sup>۱</sup> است که خدا را در مرکز جماعت جای میدهد ؛ حجاب مستوری است که حضور نامرئی پی را کشف میکند ؛ ریشه رسالت «امامت» و سرمایه الهی و جاویدان آن است که بعدها با هیولای مصوره «۲» و جسد متوارث نژادیکه برای امامت انتخاب شده است (اهل الاصفائیه ؛ بنو الصاد) «۳» در هم

---

۱- این کلمه در متون جعفری پدیدار شده است : موسی سواق (در نسخه خطی پاریس شماره ۱۴۵۰ ورق ۱۲۸ ب )  
۲- ابوسهل نوبختی ، «التنبیه» (بنقل ابن بسا بویه ، «الغیبه» ص ۵۴ ، ۲-۱۱ ؛ ص ۵۵ س ۲۲ : رك ، «الفهرست» ص ۱۷۶ س ۲۴) .  
۳- اذنی ؛ «الیا کوره» ۶۴ . «العقیده الحلییه» ۲۲ آ .  
قرآن ۳ : ۳۰ .

میآمیزد؛ جرثومه ایستکه، با انتقال از مرد بمرد، نسلها را طی میکند. و برای آنکه مسلمان واقعی بمیریم ضروریست که آنرا در این تجلیات متواتر و منقطع، که بدورها هلال («عودة العرجون») مانند است، بشناسیم و دوست بداریم، چه تنها اوست که اعمال شرعی را (از نماز و حج و عده الایلاء) «۱» تنظیم میکند و همچون هلال، با تلبیه و تهلیل بدو تحیت گفته میشود «۲».

۱- «قرآن»، ۳۶: ۰۳۹، اذنی، «الباکوره»، ۸۰. ابن تیمیه،

«مجموع الرسائل الکبری»، ج ۲ ص ۱۵۷.

۲- درباره «هلال» که نشانه آمزش و تجدید خالق گرفته

شده است - بدنیت گفته شود که نزد نصیری، فاطمه «لیلة الفطر»

است و علی «سَهْف» (س + ه + ف = «سید هلال الفطر» - طبرانی،

«مجموع الاعیاد»، ۴۹ آ، ۵۶ آ، ۱۳۲ آ). مقایسه کنید با

عید کیور نزد یهودیان. در دوران آزار و شکنجه مردم بیزانس،

عید هلال (احتفال بهلال) طبق عقیده تلمود (روش - ها - شنا، ۲۵)

با این کلمات اعلام میشد: «داوود ملک اسرائیل حی و قیام»

(Danon, Etudes sabbatiennes 1910, p. 12)

بمقیده حلاج، سال «فاطر» (= ۲۹۰ ه) سال تجدید اجتماع

است چنانکه قرامطه نیز بر آنند. برای شاگردان حلاج، سال ۳۰۹

(= شین + طاء [شیطان] عکس طاسین: اسم مجموعه آثارش از

اینجاست) که در آن بقتل رسید سال تجلی عشق (نورگاسرقی + ۶۸۹:

اسمعیل حقی، «روح البیان» ج ۲ ص ۴۷۰) است و برای فاطمیان

سال پیروزی عدل (ابن الولید، «السدامغ» ج ۲ ص ۲۳ - ۲۴ و

شلمغانی اظهار میکند که این سال ۴۰ + ۳۰۹ است) چه

این سال در قرآن (۱۸: ۲۴) سال بیداری اصحاب سبعة کهف

است (اخوان الصفا، ج ۴ ص ۱۰۷، ۲۷۹).



• بیم ، نمونه اصلی نبی (مخصوصاً محمد) ، متغیر و ناطق است ، و دعوتش ، باموقفیت ، اوامر الهی را نشر میدهد . و بنا براین ، وی تشخص عین را (چه بصورت واحد و چه خُماس) تعیین میکند و اسم میگذارد ؛ آن «اسم» ۱ است که مؤمنین خدا را بدان میخوانند ؛ و میم - همچون فرمول علمی که عقل را بمعنی راهنمایی میکند ( بی آنکه در فهم آن معنی خود دخالت ورزد ) - يك حجاب «حاجز» است که باید از آن گذشت ، زیرا حجاب میشود و مستور میکند .

سین ، نمونه اصلی «اسباب» است ، یعنی پیوندهای ماوراء الطبیعی که میتوانند آسمان را بزمین مرتبط کنند (رك. «قرآن» ، سورة حج : ۱۵ : «من كان يظن ان لن ينصره الله في الدنيا والاخرة فليمدد بسبب الى السماء ثم ليقطع فلينظر هل يذهبن كیده ما يقبضه» ) و بویژه نمونه اصلی سلمان . سین سبب «شد» و «تلقین» است و ، همچون «نداء» ی ۲ ، مؤذن که دلها را بنمازمیکشاند ، او باایقان و اقناع ، نفوس را به مشیت الهی گرایش میدهد . سین «باب» است که «نور شعشعانی» از آن میگذرد و مؤمن بدان با «حضور» [ حضرت الهی ] اتصال می یابد . او صنع الهی را تحقق میدهد و «روح»

۱ - حجاب الاسم ، نشر علم در میان عموم مردم نه خواص  
 ۲ - طبرانی ، «مجموع الاعیاد» ، ۴۸ .

را که مولد ابدان و معلم نفوس است. میدمد «۱» ، او «قدرت» یستکه وجود (حیات) می بخشد .

از اینجا، در امت اسلامی، سه تصور مختلف از فعل الهی سرچشمه میگیرد: بنا بر عقیده سیمیه فعل الهی حلول روح است بوسیله فیض الهی که سین را الهام میکند و بطریقی که کلیه نفوس مؤمنه، حتی عین و میم را، نورانی و مقدس میسازد و تدریجاً تا مرتبه تجلی «ملکی» بالا میبرد .

بنا بر عقیده سیمیه این يك اختفاء (تغیب) خارق العاده شخصی امام است که بطریق نامرئی ناپدید شده است (نه اینکه تغییر یافته باشد) تا (بصورت شجی) سلطنت اعلای الهی، یعنی عین، را بنمایاند . عین در اینجا ، کلام آفریننده و ویژه میم را در عبارت غیر مادی سین که اوامر او را بمریدانش الهام میکند داخل مینماید .

بنا بر عقیده سیمیه ، عبارتست از تجلی تدریجی ، و بقوة ذاتی خود - نمو يك صاحب دعوت مبین شریعت ، یعنی میم (تجسم

---

۱- ابن تیمیه، ج ۲ ص ۱۹۸. اذنی، ۱۷. مقایسه کنید بالقمان بعنوان واعظ و معلم (قرآن ۳۱: ۱۲) . در حج «مشعر الحرام» که در شب «مزدلفه» میدرخشد کنایه از سلمان است (اذنی، «الباکوره» ۳۱) . سلمان قبض روح نیز میکند = ابن منجم (اذنی، همان کتاب ، ۱۸ = ابن حزم، ج ۴ ص ۱۸۸) .

مادی «روح» که اوامر خود را در قابلیت مطلق عین نقش میسازد و بوسیله مشخصات فرعی (= سین) امر بتنظیم عالم میکند .  
 اکنون بطور اختصار باحصاء فرقه‌ها پردازیم : روابط  
 تقدمی میان عین و میم و سین بوسیله علائم ریاضی = ، < ، > نشان داده  
 میشود و سه نمونه باحروف ع ، م ، س بیان میگردد : (از میان  
 ۱۵ ترکیبی که عقلاً ممکن است از نظر تقدم ، تأخر و تساوی  
 بوجود آید، گویا تنها شش ترکیب ذیل مورد نظر واقع شده است)  
 ۵۱ - ۵۳ عینیه ، (اولین دسته‌ایکه ازین فرق پدید آمدند  
 و اعتقاد بتقدیر پیشین را درباره نسل علی از نظریه‌ایکه محمدر از  
 صلب ابراهیم میدانند گرفتند و چنین بنظر میرسد که از اینان  
 سبئیه و کیسانیه معتقد شدند که: امام (= ابن الحنفیه) «۱۱» و کیل  
 (= مختار) < سادن (= ابن نوف) - [ نسخه عربی : سادن (=)  
 حوشب - برسمی ؛ رك . طبری ج ۲ ص ۷۰۶ ] ؛ بنا بقول مفضل  
 جعفی (تقریباً + ۱۷۰) «۲» ع (= رب ، خماس) م (= نبی) < س

۱- طبق رای جابر خیالی (کتاب الخمسین، ارسالی پ.

کروس) ، کیسانیه میگویند: صامت (= ابن الحنفیه، امام در  
 حیات علی) < ناطق (= علی، نبی فقط) .

۲- شهرستانی، ج ۲ ص ۱۷ . مفضل و پسرش محمد در نزد

غلام مقام «باب» = سین را حائزند . درباره یکی ازین دو این  
 دو بیت ابی‌الفرغ ثمالی دیکه ( حوالی ۱۹۰ : نسخه خطی ←

(=رسول) ، - ؛ آنچه که علیایه باشک در امانت میم و سین میافزایند (بنا بقول ابن جمهور غزالی، جبرئیل لغزیده ؛ یا بقول بشار، سلمان خیانت کرده و شلمغانی که میگویدس = میکائیل) «۱» بنا بعقیده مخمسه (شریعی و جبرمی) «۲»: ع = م (خماس) < س (خماس) . بقول علی اللہیان «۳»: ع (= رب) س = م (خماس : سلمان اولین و محمد سومین نفر از پنج نفر در دور دوم

← پاریس ۶۱۸۲ ورق ۵ ، ب و دنباله آن) :

انا ابصرت دیک العرش فی صورة انسی

انا ابصرت ربی قاعداً فی حی جعفی

(ابن ماکوله ، نسخه خطی اسکوریال شماره ۱۶۴۶ ورق ۵۸

ب و ۱۶۴۷ ورق ۳۰۸ ب. نسخه خطی برلن، Berl-Wetzt

ج ۲ ، ۳۳۴ ورق ۱۵۸ ب ؛ من نقل متن دقیق آنرا که بطور

دست و پاشکسته و ناقصی سمعانی در «الانساب» ۴۰۵ ب نقل

کرده است ، مدیون دوستانم **Antuna** و **Minwoch**

هستم) . سین مصداق خروس عرش است (اذنی، «الباکوره» ۴۰ ،

۱۳ . نسخه خطی پاریس ۱۴۵۰ ورق ۱۲۷ ب) ، زیرا وی

اولین کسی است که امام را بتهلیل و «انتانت» سلام گفته است:

ابن سنان ، خطی پاریس شماره ۱۴۵ ورق ۱۲۹ ب . بنا

براین او مؤذن است (رك . ص ۴۴ پاورقی ۲) .

۱- خشیش در: ملطی ، «التنبیه» ، ۲۹۶ . ابن اثیر ، «الکامل»

ج ۸ ص ۱۰۱ ، ۱۷۸ ، و دنباله ضمیمه ۱ .

۲- اشعری ، ج ۱ ص ۱۵ . استرآبادی ، ۲۲۵ .

۳- مینورسکی **Minoreski** در **RMM** ج ۴۰ ، ص ۲۴ .

از ادوار هفتگانه است).

- (۴) سیمیه «۱»: بنا بقول ابوالخطاب (۱۳۸+) «۲»: س (اول ملك میشود و سپس اله) م (= نبی) = ع. (= امام: خماس: یاسباع، بنا بقول معمر که برای متجانس کردن پنج تن مباحله باهم دوسلف بلا فصلشان ابوطالب و عبدالله را بر آنان میافزاید) «۳» زبان حلاج شامل برخی از اصطلاحات سینه است: در اینجا س م (رجوع کنید به «اخبار الحلاج» ۲۳ مکرر bis 33) «۴».
- (۵) سیمیه: (این میل، ابتدا بصورت اولیه تزد مغیره و مستنیر

---

۱- مقایسه کنید با نقش خضر باموسی و وصیش و آصف با سلیمان پینه‌بر، آنچنانکه «سردو در قرآن آمده است (قعی، «تفسیر القرآن» ص ۳۹۹).

۲- تاریخی است که کشی تعیین کرده است، ۱۹۱.

۳- نوبختی، «فرق الشیعه»، ۴۰ و ابوحاتم رازی، «الزنا» ۹۰۹. می بینیم که هفت «اسباب» (یا «وصفاء» بنا بقول طبری ج ۲ ص ۱۶۱۹. سپس ائمه) قبل از آنکه پیایی یکدیگر باشند (در ترتیب اسمعیلیه) مقارن یکدیگرند. این کاملاً مشابه ترتیب شیعه دوازده امامی است (نجباء، سپس دعاة، سپس ائمه: شهرستانی ج ۲ ص ۲۸).

۴- رك. بکتاب من: «مجموعه متون منتشر نشده... Recueil» ص ۲۴۱ پاورقی ۲. و اسطوره شیر ارژن که از سلمان ب حلاج انتقال یافته است («نفس» ۲۸. کتاب من: «شکنجه حلاج» p. 418 Passion d'Al- Hallaj).

پدید آمد؛ و در ۱۴۱ هـ، نزد راوندیه «۱» کاملاً مشخص گردید. اینان معتقدند که: م (= رب : محمد ، سپس عباس... و منصور) <ع (= عثمان بن نهيك) <س (هثم بن معاویه = جبرئیل) . - ) : بنا بقول کمیلیه : س = سلسله ابدال «۲» و بقول اسماعیلیه پیرو میمون قذاح : م (= سابق ، عمود) <ع (= تالی ، اساس) <س (= حدود سه گانه : و ، در نزد دروز ، هشت گانه). سعودی از برخی از شیعیان میمیه یاد میکند . از تستری بعد بسیاری از صوفیه سنی از میمیه بوده اند [ترجمه عربی : «بسیاری از صوفیه سنییه جزء میمیه شدند» که بیشک «سنیه» «سنیه» چاپ شده است] «۳» ترکیب ششم ، ع = م = س ، نصیریه آنرا ابلیسی می شمارند «۴» زیرا منتهی میشود بیگانگی میان سه وظیفه غیر

- 
- ۱- طبری ، در سال ۱۴۱ هـ . مقدسی ، «البدء» ج ۵ ص ۱۳۸ .
  - ۲- در اینجا سلمان ، پس از سقوط بلال ، حانشین وی میگردد (جا حظ ، «احدی عشره رساله» ، ۹۸ ، «الحيوان» ج ۲ ص ۹۸ س ۱۵)
  - ۳- جعفر بن منصور ، «تأویل الزکاة» نسخه خطی لیکن شماره ۱۹۷۱ ص ۹۷ . مجموعه من Recueil ص ۱۰۳ .
  - ۴- نسخه خطی پاریس شماره ۱۴۵۰ ورق ۴۴ ب ، ۸۲ آ . بدعتی است که باعکس آن یعنی بدعت شنبویه (= عمر ، بعقیده خصیبی ، «الهدایه» ص ۱۳ : وی ثنوی Dualiste است زیرا میان اسم و معنی فرق میگذارد . رک . همچنین نسخه خطی پاریس شماره ۱۴۵۰ ورق ۱۵۸ ب) محکوم شده است

متجانس و بوضع سه اسم حسنی (بجای پنج «اسماء الحسناء»ی «شهود مباحله»)، با اینهمه این ترکیب بر روی خود نصیریه آثاری بجا گذاشته است «۱»؛ و دلالتی وجود دارد که بر اساس آن پیشوایان معتقد شد که این ترکیب بعمرین فرات (۲۰۳+) باز میگردد.

### نتیجه

مجموعه اطلاعاتیکه در اینجا گرد آوری شده است «۲» استنباطات روشنی را در تأیید تاریخی بودن شخصیت سلمان بدست میدهد. ولی شکفتگی افسانه ها در پیرامون ورودش باسلام و دیگر گونی،ذهبی نقشی که داشته است در میان شیعه غالی، پس از یک دوران تخمیر و تأمل عادی پدید آمده است.

آیا باز هم در این مسیر میتوان جلو تر رفت؟

در مورد تأثیر شخصی بی که وی باید بجا گذاشته باشد، تنها باید به دامن

- ۱- فرمول: ع م س (رك قرآن ۴۲ - ۱۷)؛ رك «سفریسرا Sefer yetsiral»؛ (نصیریه معتقد بودند که حروف خمس مزبور در اول سوره «محمد» منایش: «ع م س حق» است. و بدین طریق ترکیب حروف را در این آیه برای وصول بعقیده شان ارزش مینهند. این عقیده با نظریه یهود در کتب قباله راجع به «سفریسرا» شباهت دارد).
- ۲- در صفحات ۸۱ س ۸۳، ۱۷ س ۵ س ۹۸، ۹۹، ۱۱۷ و ۱۱۸. رك طبقه بندی مأخذ، ۱- کیسانیه، پاورقی طارق احمسی.

حدس و فرض دست یازید : سهمی که وی در تحدید برخی از شعائر داشته است مثل استبراء «۱» و تخمیس نماز «۲» و بکار بردن «تأویل شخصی» در تفسیر، چنانکه نزد ابن مسعود و مقدادعی یا بیم «۳». باید یاد آر شویم که قبل از جمع آوری قرآن آیات بر حافظه‌ها، حز با ارتباط به شخصیتی به معوض یا محمود، نمیگذشت؛ بنا بر این اسرائیل در قرآن مجموعه ایست از مثالهایی که در تطبیقشان بر احوال

- ۱- ابن حنبل، ج ۵ ص ۴۳۷ - ۴۳۹ . این نکته حالب است که حوارج سلمان را بعنوان راوی این شعار قبول میکنند (حینالی، «فناظر الخیرات» ج ۱ ص ۳۲۶) .
- ۲- تاریخ برقراری ارتباط میان پنج زن مباحله و پنج وقت نماز یومیه (= اسماء الحسنی در نردغلاة) حداقل به ابوالخنیاب بازمیگردد ؛ همین سورت نرد اسحاقیه (خطیب) ج ۶ ص ۳۸۰ (۱۸۸) و نصیریبه (ادنی ، «الباکوره» ص ۱۲ رك . نسخه خطی پاریس شماره ۵۱۸۸ ورق ۸۱ آ ، و کشی ، ص ۹۳ ، ۹۵ راجع به ۵۱ رکعت ، مقایسه کنید با ابوالمعالی ، ص ۱۶۲ . گویار Guyard ۱۱۵ و دوسو Dussaud ۸۷) یافت میشود . عدد ۵ نرد ما بویان نقش بر رگی را بازی میکند .
- ۳- ابن بطریق ، ۱۷۸ . طبری ج ۱ ص ۱۳۰۰ . و به بیروی ازین تأویل شخصی که از تأویل پیغمبر گرفته شده است (و از اینحاست تفسیر شکفت انگیز این قول که : «السنة لاتنسخ بالقرآن») بونس یقطینی امام رضا را ملقب به «طاعت» میکند وجه در خلافت باعاصب سازش کرده (استرآبادی ۳۸۰) (رك . توطئة غلاة ، نه حوارج ، علیه امام حسن در مدائن : نوبختی ( ۲۱ ) .



پیغمبر، از دوستان و دشمنانش، تحقق یافته است؛ و با ارتباط باقر آن  
 سوره شعر آء آیه ۸۴ («واجعل لی لسان صدق فی الآخِرین») است  
 که شعار «تصلیه»<sup>۱</sup> - که آنهمه برای عقیده امامت شیعه پربسکت  
 است (کماصلیت علی ابراهیم و آله - «آل» «امة» نیست)<sup>۲</sup> - تکوین  
 شد. و در سالهای ۱ تا ۱۰، در مدینه، قبل از تعیین حج در پیرامون  
 کعبه، احتمالاً «تهلیل» را در پیش روی پیغمبر میگفته‌اند و  
 شاید «تهویس» بدوی را نیز. که هم‌کنون وجود دارد و بطواف  
 در مکه اختصاص داده شد. در اطراف شخص وی برپا میکرده‌اند  
 و سلمان، در واقع، حد اقل یک قاری را تربیت کرده است و  
 او عتاء ضبئی (۳۲+) است<sup>۳</sup>.

اشکالی نخواهد داشت که فکر کنیم پیغمبر - در کنار  
 همکاران بزرگ سیاسی و آنهمه هم‌پیمانان سودجو و مشکوکش  
 - دوستانی مطمئن داشته که دلش به آنان نزدیکتر بوده است تا  
 بتحریكات سیاسی حرمش. و پس از خدیجه و زید، و بیشتر از

- 
- ۱- ابن تیمیه، «منهاج اهل السنة» ج ۴ ص ۶۵ - ۶۹.  
 سیوطی «التبسیح فی التصلیه» (نسخه خطی تیمور). «ابونعیم»، ص  
 ۱۳۱.
  - ۲- رك. قرآن، آل عمران ۳۰، و نرماشری، بنقل  
 استرا بادی ص ۲۸۵.
  - ۳- طبری، ج ۱ ص ۱۱۳، ۲۸۹۷.

این دو ، بحدیفه و سلمان دلبستگی داشته است . و نیز - در کنار کسانیکه بایمان قوی محمد بانحدارش از صلب ابراهیم و برسالنش بعنوان «مبشر و نذیر» باور داشته‌اند - چند تنی از پارسایان مشتاق عدالت نیز بوده‌اند که بی‌تابانه پیروزی «قائم»<sup>۱۱</sup>، یعنی حاکم مہندی به «روح» ، را انتظار میکشیده‌اند : حاکمی که بالاخره خوردن صدقات را ریشه کن خواهد کرد و در قلوب منافقان راه خواهد یافت . روایات شیعه برای ما حکایت میکنند که ، در يك روز فراموش نشدنی ، سلمان در مباحله شرکت کرد (۴ شوال سال ۱۰ هـ = ۱۱۵ ۱۶۳۱ م) «۲» : در مدینه ، در قبرستان بقیع ، نزدیک توده‌ای از شن سرخ «۳» ، محمد در مقابل

۱- «قرآن» ، آل عمران ۱۶ .

۲- مباحله ، عید قدیمی شیعه (بیرونی «التارالباقیه» ص ۳۳۲) ، شمارحاصی را در فقه شیعه پدیدآورده است که نزد شیعیان طبعاً برای واداشتن باعتراف بکار مرود . شیعه با این شعار تقیه را میکشد (کلینی ، «کافی» صفحه گذاری شده . استرابادی ص ۴۷) = عبدالنحلی .

۳- اشاره بموسی (الکثیر الاحمر :

L. A. Mayer , Quart Dept Antiq . Palestine II, 29)

مثل غمامه (= غمامة سینا) : «هنگامیکه ابری سپید و صاف ، در آسمان درخشنده و تند رزن پدید آمد (سبائیه) در برابر آن میایستند [بسجده میافتند : متن فرانسه] ، مباحله و تضرع میکنند و میگویند : علی از [آسمان : فرانسه] میان ابر برمامیگذرد .

فرستادگان قبیله مسیحی بنی بلحارث «۱»، از نجران «۲»،  
 آنانرا بمحاکمه خدا احضار کرد (سوره آل عمران : ۵۴ :  
 «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ : تَعَالَوْا نَدْعِ  
 أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ، ثُمَّ  
 نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ» . برای شرکت در يك چنین

← (ملطی، همان کتاب ص ۳۱، ۳۲ . رك . ابن قتیبه، «عیون الاحبار»  
 ج ۲ ص ۲۸۳) . گمان نمیرود که کلیه این «موسویات» ریشه یهودی  
 داشته باشد .

۱- میدانیم که اهل نجران از دخول در مباحله بملت ترس،  
 نه رضا ، خودداری نمودند و مصالحه ای را امضا کردند که جزیه  
 بدهند ولی مسیحی بمانند . این قرارداد ، قبل از قراردادهای  
 آبله و ازرح ، اولین کاپیتولاسیون (قرارداد تسلیم) مسیحیت است  
 با اسلام Caetani II, 350 - 353. Lammens  
 «Fatima» ، بلاذری، «الفتوح» ، «الغانی» ط ۲  
 ج ۱ ص ۱۳۶-۱۳۷ . مجلسی ، «بحار الانوار» ج ۹ ص ۴۹-۵۲) .  
 ۲- این قبیله ، از مذحج ، هم پیمان قبیله همدان بود .  
 چنین مینماید که بستگی بی وجود دارد میان این پیمان با  
 تشیع حادی که بنی همدان پس از آنکه ، بدون جنگ ، در  
 حیات پیغمبر تسلیم علی شدند بدون تزلزل اظهار کردند،  
 چه اینان در قرارداد مباحله شرکت کرده باشند و چه ، بطن  
 قویتر ، خودداری بنی بلحارث از شرکت در مباحله (و قتل  
 روح بن زراره حارثی ، سال قتل نامعلوم : بتقل همدانی ،  
 «صفة جزيرة العرب» در همین ماده) منجر بنقض پیمان و  
 مسلمان شدن بنی همدان شده باشد .

آزمایش خطرناکی که نمایشی بی نظیر از خلوص مطلقش بود، محمد «اهل» ش - «پنج تن» ی را که با عبایش پوشاند یعنی (جن خودش) دو نوه، دختر و دامادش را - گروگان ایمان برسالت نبوتش قرار داد. پس از این واقعه محبتی که برخی از دوستان محمد نسبت باین «پنج تن» داشتند بیک تقدس عاشقانه بدل شد «۱». اینان آل علی را تقدیس کردند، چه، قرابت خونی کمابیش متفاوتی که با پیغمبر داشتند «۲» بدل بیک نوع جانشینی رسمی قضائی [عربی: بیکنوع شعار علنی (مباهله)] گردید و پس از مرگ پیغمبر این گروه همه امیدهای را که بعدالت

۱- کمی پیش رابطه میان پنج تن و پنج نماز را دیدیم. رك. همچنین بطریقه قلندریه برای ذکر پنج تن [سنوسی «السلسیل» ۳۲، ۱۶۰] در برابر یکچنین ستایش و نمایش اعتراضات لامانس (در «معاویه» ص ۳۶) هرگز پایه‌ای ندارد.

۲- واضح است که هنگام مؤاخاة، در مدینه، محمد علی را به برادری برنگزیده است (سارازن Sarasin، بنا بگفته ابن سعد ج ۳ ص ۱۴، نشان داده است که در مؤاخاة علی سهل بن حنیف را برادری گرفت). ولی باز این واضح تر است که محمد، یتیم ابی طالب (ابن حنبل، ج ۱ ص ۳۱۲). آنرا مقایسه کنید با قرآن سوره ضحی: ۶ و سوره بلد. (۱۵)، پس کسی که آنهمه بدو مدیون بود و او را نزد خود نگهداری میکرد. حتی قبل از آنکه فاطمه را بوی بدهد. در نظرش بیشتر از بیک «برادر» مینمود.

داشتند در وجود آنان نهادند و گروهی دیگر، در برابر اینان، آنان را دشمن داشتند و کینه (ثار)شان را «۱» از خون خویشاوندان مشرکشان، که بدستور محمد، بدست علی، در بدر کشته شدند بآل علی متوجه کردند. وقتی که فقدان زودرس پیغمبر، و بنوشته لوحه‌های کهن قبور: این «اعظم مصیبه» «۲»، روی داد سلمان اعتقادش را باید مشخص و مؤکد میکرد و از این جهت در عراق، در میان بنی عبدالقیس، نهضت احقیت [علی بخلافت] را قبل از ابوذر و عمار «۳» آغاز کرد. علی، فته رفته از سر نوشت غم انگیزی که این جانشینی قضائی پیغمبر در میان امت اسلامی برایش تعیین کرده بود آگاه میشد و چنانکه نظام نشان داده است «۴»

- 
- ۱- حدید، ج ۳ ص ۲۸۳ (و ج ۱ ص ۳۶۲-۳۶۹). مقریزی،  
«النزاع»، ص ۱۲-۲۰.
- ۲- با «رزیه»: ویت، «فهرست وقایع تاریخی همراه با کتیبه‌های  
عربی»، G. Wiet: *repert. Chron. épigr. arabe*  
t. 1, p. 52 (an 186), 79 (an 199), 107  
(an 205), etc. et p. 260 (an 231).
- مقایسه کنید با حدیث ابن عباس (حدید، ج ۱ ص ۱۳۳) و اشعار  
حسان بن ثابت (مقدسی، «البدء»، ج ۵ ص ۶۹) و عید «الاربعاء»  
ما بدوره.
- ۳- در سال ۲۱، بنا بکفته حاحظ (حدید، ج ۱ ص ۱۲۳).
- ۴- وضعی که در نهر وان اورا الهام داد (حدید، ج ۲  
ص ۴۸).

فلی جز در برابر شورشیان خوارج که بعدها او را در سال «میم»، سال ۴۰ هـ، بقتل رساندند سکل یک رهبر حق الهی را بخود نگرفت ولی فرزند دوم و جانشینش حسین، با آگاهی بیشتری از این سرنوشت تلخ، آن را بتمام، استقبال نمود و عزیمت کرد تا «برای عدالت» در کربلا کشته شود «۱»: در سال ۶۰، سال «سین» «۲».

سلمان قبل از آنان مرد، ولی این شوق بعدالت دنیوی، که سلمان بذر آنرا افشانده بود و تشیع گشت، در اسلام بعطشی نسبت بحیات ابدی نیز بدل شد. اساس اخلاص شیعه را بموضوع احقیقت (امامت) و مهدی منتظر و نیز مسأله تصوف مبتنی بر روح زهد را، اگر بسرچشمه های اصلیشان برگردیم، در سلمان می یابیم.

این سخن مشهور امام جعفر (صادق)، که بعدها نزد اهل تسنن جزء احادیث نبوی بشمار آمد، بهتر از هر کسی بر این بیگانه ای که از راهی بس دراز باسلام آمده بود صدق میکند که: «بدأ الاسلام غریباً، فسیعود غریباً کما بدأ، فطوباً»

۱- اخوان الصفا، ج ۴ ص ۱۱۸.

۲- یا و صاده (در حساب مغربی، که در آن سین = ۳۰۰).

للغرباء من امة محمد» ۱۶ : اسلام غریب آغاز شد (در مدینه) و غریب باز خواهد گشت (بکوفه یا بیت المقدس ۲) ، اولین و آخرین قبله‌اش) همچنانکه آغاز شده بود . خوشابه کسانی که از امت محمد ، بغربت می‌افتند ( برای آنکه قائم را بجویند ) . این ندای شیعه است در دعوت بقهرمانی دنیوی که حساسی ، یکی از صوفیه (۲۴۳+) ، آنرا بطریق عرفانی اینچنین تأویل میکند: «فظوبی للغرباء من امة محمد صلی الله علیه وسلم ، فهم المنقردون بدینهم (ای الذین اعتکموا و انقطعوا لله وحده)» ۳ .

- ۱- ابن زینب نعمانی ، « الغیبه » ص ۱۷۴ - ۱۷۵ ؛ احوان الصفا ، ج ۴ ص ۲۷۹ ؛ ابن ولید ، «الدامغ» نسخه خطی حمدانی ، ج ۲ ص ۵۰۲ . رساله حنبلیه‌ای که ابن رجب نوشته و در «المجموع» وها بی تألیف ابن رمیح چاپ شده است ، قاهره (المنار) ص ۳۱۱-۳۲۸ .
- ۲- دورالهجره نرد اسمعیلیه . درس‌زهب همدان (گل‌آزر ، ۱۸۸۱ . Glaser , peterm. Mitteil. ) مقایسه کنید با احوان الصفا ، ج ۴ ص ۱۹۱ س ۱۶ (الهجرة الى یوب ناطقه) . حدید ، ج ۳ ص ۲۱۵-۲۱۶ .
- ۳- در کتاب من : «Recueil» ، ص ۱۹ (ورک) کتاب من : «Essai» ص ۲۱۷ .

## ضمیمه ۱

پنج متن منتشر نشده در باره فرق غالیه  
«سلمانیه» یا «سینییه»

۱- ابو حاتم رازی (حوالی ۳۲۲ هـ = ۹۳۴م) در «کتاب-

الزنا» ، فصل «فی فرق الشیعه» ، ورق ۹۰۷ :

«ومن الغلاة : السلمانیه : وهم الذین قالوا بنبوة سلمان -  
الفارسی ؛ و قوم قالوا بالهیته «۱» تعالی الله علواً کبیراً ؛ فمنهم من  
وقف علیه ؛ و منهم من قال بغيره بعده «۲» . وقال (الذین یؤمنون  
بنبوته) فی قول الله عزوجل : «و اسأل من ارسلنا من قبلك من  
رسلنا» [سوره زحرف : ۴۴] قالوا انما هو سلمان «۳» «ارسلنا  
قبلك من رسلنا» ؛ و انما كانت الكتابة فی المصحف : المیم ملصقة

۱- رك. اشرفی ، «مقالات الاسلامیین» ج ۱ ص ۱۳ .

۲- همین طبقه بندی در فرق امامیه صورت میگیرد ، چه  
بامرگ هرامامی ، اینان بدو دسته «واقعیه» و «قطعیه» تقسیم  
میشوند .

۳- در حقیقت این تفسیری است قدیمی و با تفسیر آیه  
۱۰۵ از سوره نحل (الاعجمی = سلمان) ارتباط پیدا میکند ←



بالنون بلا الف ، و هو سلمان ، كما كتبوا لقمن «١» ، عنمن -  
بلا الف . وغلا فيه قوم حتى فضلوه «٢» على امير المؤمنين علي صلوات  
الله عليه .

و از غلاة ٥١ - سلمانیه . کسانی که بنبوت سلمان  
فارسی وقومی بالاهیت وی اعتقاد دارند . از اینان گروهی وی  
را خاتم میدانند و گروهی به بعد از وی نیز قائلند . آنانکه  
(بنبوت وی ایمان دارند) میگویند که قول حدایتعالی که :  
« و پیرس از کسیکه قبل از تو ، از رسولانمان ، فرستادیم »  
مراد همان سلمان است که «فرستادیم قبل از تو از رسولانمان»  
[وسل من = سلمان ارسلنا . . . زیرا سیفۀ امر فعل سأل : اسأل  
= سل] منتهی در کتابت قرآن میم بدون واسطۀ الف بنون

---

← ولی این تفسیر بر پایه این خطای فاحش نحوی استوار نمیشود  
بلکه در اینجا «سلمن» بدون الف تصور میشود تا در آن جز  
حروف نورانیه : س + ل + م + ن نباشد . این حروف  
در حساب عددی ابجد ۱۸۰ است درست مانند س + ل +  
س + ل = ۱۸۰ (سلسل نام غنوصی سلمان است) . این معادله  
که در حدود سال ۱۳۸ هـ وضع شده است ، نشان میدهد که ، در این  
تاریخ ، الف استعمالش در کتابت کوفی هنوز تمیم نیافته بوده است .  
۱- رابطه دیرین میان دوشخصیت لقمان و سلمان تنها  
بکتابت بستگی ندارد (رک . پیش از این ص ۱۴۹ پاورقی ۱)  
۲- عقیده سینه ، برخلاف عقیده عینه

مربیوندد و باید سلمان خواندهم چون لقمن و عثمن بدون الف  
و گروهی (که به الاهیتش معتقدند) بدان اندازه در او غلو کرده اند  
که وی را از امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه برتر شمرده اند  
۲ خنلابیه (۰۰۰).

۱۱- فرمول نذر سلمان بنا بر اعتقاد خطّابیه و ناووسیه:

الف - روایت کوتاه از عنبسه (شاید وی همان ناووسی است  
باین اسم. کشتی در کتاب معرفة اخبار الرجال ویرا ذکر میکند،  
چاپ بمبئی ص ۱۸۸):

«قال لی ابو عبدالله علیه السلام: ای شیء سمعت من ابی الخطاب؟  
قال: سمعته یقول انک وضعت یدک علی صدره و قلت له: «عه  
ولا تنس» و انک تعلم الغیب و انک قلت له هو عیبة علمنا و موضع  
سرنا، امین علی احیائنا و امواتنا».

ابو عبدالله (امام جعفر صادق) علیه السلام بمن گفت  
از ابوالخطاب چه شنیدی؟ گفت از او شنیدم که میگوید تو  
دستت را بر سینه اش نهاده ای و بوی گفته ای: «فراگرو فراموش  
مکن» و تو از غیب آگاهی، و بوی گفته ای که او گنجینه علم ما، محل

۱- مقایسه کنید با تنصّب جابر بوسیله باقر [امام محمد]  
بنا بقرونه نصیریّه (مجموع الاعیاد) ورق ۳ ب. مقایسه کنید با داستان  
پینمبر در معراج بنقل ابن عساکر، ج ۵ ص ۸۵. ابن جوزی،  
«دفع الشبه» ص ۲۶).

سر ما و امین برزنده‌ها و مرده‌های ما است» .

ب - روایت طولانی از خَصِیْبِی نَصِیْرِی ( عنوان کتابش معلوم نیست : طبرسی نوری در «نفس الرحمن» آنرا نقل می‌کند. چاپ سنگی تهران سال ۱۲۸۵ ، باب پنجم ص ۵۳ [ بدون شماره گذاری صفحات ] - ) :

(قال جعفر لابی الخطاب) : «یا محمد ! اخطبک بما اخطب به جدی ، رسول الله «ص» ، سلمان و قد دخل علیه عند ام ایمن ، فرحّب به و قرّبه ، و قال : اصیحت یا سلمان عیة علمنا و معدن سرتنا ، و مجمع امرنا و نهینا ، و مؤدب المؤمنین بآدابنا . أنت والله الباب الذی یوه علمنا ، و فیک ینبأ علم النّوویل و التنزیل و باطن السّر و سرا لسر . فیوزکت اولاً و آخراً ، و ظاهراً و باطناً ، و حیاً و میثاً»<sup>۱</sup> . فقال رسول الله هذا القول لسلمان و قلته أنا لك یا محمد» .

(جعفر [الصادق] به ابوالخطاب گفت : ای محمد

تو را خطاب میکنم بدانچه جدم ، رسول الله «ص» ، سلمان

را خطاب کرد : سلمان بروی ، درخانه ام ایمن ، وارد شد

بدو خوش آمدگفت و او را نزد خود نشانید و گفت : ای سلمان

---

۱- توازنی که با «احیائنا و امواتنا» در روایت اولی دست این فکر را پیش می‌آورد که این دو یک مأخذ مشترک دارند.

تو گنجینه علم ما و معدن سر ما وقاعده امر ما و نهی ما و ادب کننده مؤمنان با داب مائی . تو ، بخدا سوگند [ترجمه فرانسه : از جانب خدا] باین هستی که در آن علم ما جای میگردد ، علم تاویل و تشریح و باطن سر و سر سر در تو پیدا میشود . تو حسته بوده ای در آغازت و انجاست ، در برونت و درونت ، و در حیاتت و ممات . این گفته رسول خداست به سلمان و من آبرا بنو میکویم ای محمد .

۱۱۱- نقش سلمان با پنج تن ، چنانکه بشار شعیری . (+ حوالی ۱۸۰ هـ) ۱۰ شرح میدهد منقول در : کشی ، کتاب مذکور ، ص ۲۵۳ ولی نمیگوید آنرا از چه کسی گرفته است شاید از مرزم مدائنی (+ حوالی سال ۲۱۰ هـ) باشد ؛ ابو جعفر طوسی در « اختیار » ، و ابوعلی رازی در « توضیح » و استرابادی در « منهج » ص ۶۸ از او گرفته اند :

«مقاله بشارمقاله العلیاویه: یقولون اعلیاً علیه السلام رب و ظهر بالعلویة الهاشمية و اظهروا به عبده و رسوله بالمحمدية. ووافق اصحاب ابی الخطاب فی اربعة اشخاص : علی و فاطمة و الحسن والحسین علیهم السلام ، وان معنی الاشخاص الثلاثة، فاطمة والحسن والحسین»

۱- راوی مفضل جعفی، بنقل خصیبی، «الهدایه» ص ۳۴۳.

والحسین، تلبیس، وفي الحقيقة شخص علیؑ، لانه اول هذه الاشخاص  
 فی الامامة والكثرة. وانكروا شخص محمد علیه السلام. وزعموا ان  
 محمداً عبدو علياً رب، واقاموا محمداً مقام ما قامت «۱» الخمسة  
 سلمان و جعلوه «۲» (ای سلمان) رسولاً له محمد صلوات الله عليه.  
 فوافقهم فی الاباحات والتعطيل والتناسخ. والعلياوية سمتها الخمسة  
 «عليائية» وزعموا ان بشار الشعيري لما انكر ربوبية محمد وجعلها  
 فی علیؑ، و جعل محمداً عبد علی و انكر رسالة سلمان، مسخ  
 فی صورة الطير يقال له عليا، يكون فی البحر «۳»؛ فلذلك سموهم  
 العليائيه.

مکتب بشار مکتب علياويه است : که معتقدند

علی پروردگار است و برهیت علوی هاشمی ظاهر شده است  
 و بنده و رسولش را برهیت محمدی ظاهر کردند. بشار  
 با اصحاب ابوالخطاب بر سر چهار شخص ( از پنج شخص که  
 بالوهیت رسیده اند = اشخاص): علی، فاطمه، حسن و حسن، و افق  
 است [متن فرانسه + : و بر آنها سلمان را میافزاید].

- ۱- بمقیده ابن غدائری (الرد على الفلاة)، بنقل استر اباذی  
 ص ۲۲۵) تخمیس مبتنی است بر تعلیم این اصل که سلمان فارسی،  
 مقداد، ابوذر و عمرو بن امیه ضمیری موکل بر نظام عالمند .
- ۲- اگر اورا با جبرئیل یکی بدانند مذهب غرایبه است.
- ۳- مقایسه کنید با ابوالجارود که به سرهوب تبدیل شد و  
 آن يك حيوان دریائی است (کشی، ۱۵۰).

معنی الهی ویژه سه شخص از آنان ، فاطمه وحسن وحسین ، تلبیس است و در واقع جز يك شخص وجود ندارد و آن شخص ، علی است زیرا وی درامامت تقدم و بر مجموع چهار « شخص » تفوق دارد . ولسی اینان شخص ومحمدرا حلع میکنند زیرا می‌پندارند که محمد عبد است وعلی رب. ومحمد را درمقامی قرار میدهند که مخمسه آنرا سلمان داده‌اند و سلمان را فقط رسول محمد قرار میدهند . بشار باعلیائیه در اباحات ، تعطیل و تناسخ مواوقت دارد . مخمسه از آنرو پیروان این فرقه را «علیائیه» لقب داده‌اند که معتقدند بشار، باانکار ربوبیت محمد و انتقال آن بعلی و قراردادن محمد بنده علی و انکار رسالت سلمان ، بصورت پرنده‌ای دریائی از نوع علیا مسخ شد و از اینرو ایشان را علیائیه خواندند.

۱۷- نقد مذهب سیمیه «۱»: جابر ازدی‌نامی (بین ۲۹۰ و ۳۳۰ هـ) در « کتاب‌الماجد » آنرا آورده است ، نسخه خطی

---

۱- این اصطلاح را من بجای «اصحاب‌السین» که در متن آمده است بکار می‌برم . مقایسه کنید : سلسلیه در کتاب «اخراج ما فی القوة الی‌الفعل» از همین نویسنده . سین یکی از اسامی غنوصی سلمان است ؛ تنها حرف ظلمانی در اسم سلمان همان الف مد وسط است . در صورتیکه حرف ظلمانی میم (نام غنوصی محمد) که دال آخر است ، مشکول است .

پاریس ، شماره ۵۹۰۹ ، ارسالی پ . کروس P . Kraus ک.ه  
بزودی آنرا منتشر خواهد کرد :  
(ورق ۶۸ ، آ) «ان الماجد هو الذی قد بلغ بنفسه و کده  
من العلم الی منزلة الناطقین ، فصار ناطقاً «۱» ملاحظاً (= یتلقى  
بوحی) للصامت (= عین) «۲» ، وصارت منزلته من الصامت منزلة  
السین من المیم ، و ذلك علی رأی اصحاب العین ، لاعلی رأی  
اصحاب السین . و أما علی رأی اصحاب السین ، فکمنزلة العین  
من السین ، علی الخلاف الذی یقتضیه اختلاف المذهبین س۸ - س۱۱»  
(«مختار رسائل جابر بن حیان» ، تصحیح و نشر پ . کروس ،  
قاهره ۱۳۵۴ .. ۱۹۳۵ م ، ص ۱۱۸) .

ماجد کسی است که بخود و بکوشش خود در علم  
بمرتبه ناطقین رسید و ناطق گردید و مستعد دریافت نگاههای  
(الهامات) صامت (= عین) شد و منزلتش نسبت بصامت همانند  
منزلتی است که عینیه بسین میدهند نسبت به میم ، و منزلتی  
که سینه بهین میدهند نسبت بسین ، نه منزلتی که سینه بهین  
میدهند نسبت بمیم (که پائین تر از عین است) . . .

- 
- ۱- این ناطق همان «ماجد» است که این رساله فضائل  
وی را تشریح میکند .
  - ۲- عین نام غنوصی علی است .

( ورق ٦٨ ب ) « ٠٠٠ و ذلك انهم لما رأوا الظلم في الميم ظاهراً قالوا: ان ما فيه من اجزاء النور الظاهرة والمتضاعفة ليس له من ذاته ، لان الذات الواحدة الطبيعية لا يكون منها فعلا متضادان فقالوا : « ان السين تمدها » لما رأوا من قلة تلك الاجزاء الظلمانية في السين و ذلك ان جزءها الظلماني لا حركة له ، فهو فيها خفي جداً . لانه مشابه في الصورة لاعظم الانوار قدراً ، وهي الهمزة الفاعلة للحروف « ا » التي هي العين الاولى ، و هي البسيط الاول لاجل الاختراع والنطق الشريف الفاضل » ( چاپ كروس ص ١٢٠ س ٤-١٠ ) .

« ... سينه جون درميم ظلمت را آشكارا ديدند اعلام  
کردند که اجزاء مرئی و متضاعف نور که در درون ميم گنجانده  
شده است ، از ذات او نيست ، زيرا هيچ ذات واحد الطبيعية اي  
نمي تواند دو فعل متضاد داشته باشد . و چون سهم اندکی را که  
از ظلمت در سين است ديدند معتقد شدند که از سين است که  
اين نور ناشی ميشود و جزء ظلمانی بی که در آن است بيجرکت  
( غير مصوت ) است و کاملاً در آن ، خفي ، و آن در صورت مشابه

١- راجع به همزه بعنوان حرف فاعل: در برابر الف بعنوان  
حرف ساکن، نگاه کنید بهمين . مؤلف : « کتاب التصريف »  
( ورق ١٢٩ ب ) ، « الرحمة » ، « السر المکنون » . وابن عربي ،  
« فتوحات المکیة » ج ١ ص ١٢١ .



است باارجمندترین انوار که همزه سازنده حروف و عین حقیقی  
 اصلی و عنصر اولیة اختراع و نطق شریف فاضل (معانی) است،  
 (ورق ۶۹ آ): «۰۰۰ و اما السین التي صار بمنزلتها من المیم،  
 فان السین لاجل طول الصحبة والمجاورة لم یجز ان تكون کالماجد،  
 بل کان حرفها الظلمانی وسطاً خفياً ساکناً، ولاتین فيه حركة بته  
 فی شیء من احواله و حیث ما وقع من المواضع . و لذلك صار  
 جنساً واحداً عجمياً ۰۰۰» (۱) (چاپ کروس ص ۱۲۳ س ۲-۵).

اما سین که منزلت این ناطق را نسبت بمیم میگردد  
 (طبق ترتیب عینی) از نظر طول سببیت و مجاورتی که دارد با ماجد  
 (که در حال تحرك و تغییر است) نمیتواند همانند باشد . حرف  
 ظلمانی سین وسط، خفی و ساکن است و در هر حالی که باشد و در

---

۱- «عجمی» یعنی غیر قابل تلفظ در عربی (اشاره بریشه  
 ایرانی «عجمی» سلمان) = باید منقوطة باشد (ولی الف نقطه  
 ندارد) . شاید این ماخوذ باشد از سلمانیة واقفیه که قبلاً بدانها  
 اشاره کردیم : سلمان جانشینانی ندارد . مذهب عینی در نزد  
 نصیریة ، برعکس آن ، تعلیم میدهد که : روح میم از نور ذات  
 (در اینجا = عین) است و جسم وی از نوری است که آنرا با امر  
 مولایش آفریده و از صعود این نور روح سین را خلق کرده است  
 (مخلوق: یعنی میم) (نشابی، المناظرة، نسخه خطی پاریس شماره  
 ۱۴۵۰ ورق ۱۴۴ ب) : از اینرو مذهب سینیه بالحاد وصف  
 شده است (در همین جا، ورق ۹۹ آ).

هروضی که قرار گیرد هیچگونه حرکت قطعی در او پدیدار  
نمیشود. بنا براین حسی واحد و عجمی دارد .

۷- احمد بن علی نجاشی ( + ۴۵۰ هـ ) . « فهرست »  
(بمقل : استر ابادی ، « منہج » ص ۲۳۴) :

«علی بن عباس الجراذینی - رمی بالغلو و غمز علیه ۰۰۰ له  
[متن فرانسه + : کتاب الممدوحین و المذمومین] و کتاب الآداب  
والمروءات و کتاب الرد علی السلمانیة ، طائفة من الغلاة اخبیرنا  
الحسین بن عبدالله . عن ابن ابی رافع ، عن محمد یعقوب . عن محمد بن  
الحسن الطائی الرازی ۱» .

«علی بن عباس حراذینی ، که متهم بناواست ، نویسنده کتاب  
«الممدوحین و المذمومین» [متن فرانسه + : (که الحادش را  
میرساند)] و کتاب الآداب و المروءات ، و کتاب الرد علی السلمانیة  
(در متن چاپی : علی السلیمانیة) طایفه ای از غلاة است . آثار وی را  
ما یوسیف حسین بن عبدالله ( . . . ابن الغضائری + ۴۶۱ هـ ) بترتیب  
از طریق ابن ابی رافع ، محمد بن یعقوب ( کلینی رازی + ۳۲۸ هـ )  
و محمد بن حسن طائی رازی ( + حوالی ۴۸۵ هـ ) شناخته ایم .

۱- بنا براین تاریخ وفات حراذینی در حدود سال ۲۴۰ هـ .  
است . و از اینرو فرقه سلمانیة را از نظر تاریخ باید در ثلث  
اول قرن سوم جای داد .

## ضمیمه ۲

### اطلاعاتی در بارهٔ مآخذ

اولین فهرست مآخذی که بطور وسیعی منتشر شده است در:  
کنائی، «وقایع سالیانهٔ اسلام» است

Caetani : *Annali dell' Islam* , VIII , 417-418.  
مقایسه کنید با «تاریخیات» 1,383 Chronographia

این فهرست بیشتر شامل آثار سنی است نه شیعی و جز  
بطور جزئی در صفحات راجع به مسلمان بدان پرداخته است .

### الف - طبقه بندی مآخذ

1- روات مستقیم (منابع شفاهی)

در اینجا مزی صورتی شامل اسامی ۳۵ تن از زوایا تنظیم  
کرده است (در: «تهذیب الکمال» نسخهٔ خطی پاریس شمارهٔ ۲۰۸۹،  
ورق ۲۹۶ ب) که بدان میتوان تا ده تن دیگر را افزود . يك  
چنین فهرستی از يك نظر فریبده است ، چه در مورد يك حدیثی  
که نقل میکند نام اولین راوی آن را نمیتوان صحیح شمرد مگر  
اینکه اسناد صحیح باشد . بنابراین دغلاکاران سازندهٔ حدیث - با  
اطلاع از قواعد نقد صوری - چنان اسنادشان را خوب «آرایش»  
کرده اند که باید ابتدا نسبت با اسنادهای صحیح مطابق قواعد -

که يك راوی اول «مشهور»ی منسوب میشود - بدگمان بود (مثل ابوهریره نسبت به پیغمبر و زاذان یا نهدی نسبت به سلمان) ، و در مقابل باید به روایت مخفی که سهواً در اسناد میلغزند با دقت توجه کرد و در آنجا که اسناد تا آخرین حدودش کنترل شده، با پیمودن سلسله روایت در اولین راوی بی که میدانیم (علیرغم تصور فقہی مبنی بر اینکه این يك روایت شفاهی است) مجموعه‌ای یا کتابی ( چه معروف باشد و چه ، بوسیله<sup>۱</sup> توجه سلسله‌های اسناد ثانوی بدان ، معروف شناخته شود و یا مأخذ حدیث مرسلی باشد) نوشته است توقف کنیم . با عمل کردن بدین روش ، من اسامی روایتی را که در این بحث آمده است جدا کرده‌ام . بدین طریق روایات مختلفه<sup>۲</sup> «خبر سلمان» را توانسته‌ام تمیز بدهم و راجع ببقیه<sup>۳</sup> شرح حالوی طبقه‌بندی مآخذ را بصورت زیر طرح‌ریزی کنم :

آ) قبل از سال ۸۰ هـ . روایت بر حسب روابط قبیلہ‌ای گروه‌بندی میشوند، مثل گروه عبدالقیس - حمراء، که پیش‌ازین در صفحه<sup>۱۱۳</sup> مشخص شده است این گروه شامل ثروان بن ملحان (راوی عمار و حدیفه ؛ این نام در ابن سعد مقلوب آمده است) (۱۶)،

۱- مزنی . حطی . پاریس شماره ۲۰۹۱ ورق ۲ ب .  
ابن سعد ، ج ۶ ص ۸۵ ، ۱۵۱ .

ابوقدومه نعمان البكري و ابوالظبيان است ، و سماك بن حرب از اينان روايت کرده است . و شايد بتوان همچنين ابو عمران الجوني و حبيب بن ابي ثابت را بر اينان افزود .  
 ب ) از سال ۸۰ بعد روايت بر حسب فرق گروه بندي ميشوند .  
 مثل :

۱- كيسانيان قديم كه ب مذهب مرجئه پيوستند : اسناد ابوالطفيل عامر بن واثلة الليثي «۱» < سلم بن الصلت العبدى «۲» < عبیدالمکتب . و اسناد ابو عثمان النهدي «۳» ، و اسناد ابوسعید الخدری < ابوسلمة ابن ابن عوف < طارق بن شهاب الاحمسي «۴» كه شايد آنچه را از يك كتاب منسوب قديمی اخذ کرده است مخفی ميدارد . و آن كتاب «صحيفة الوصي» است .

- 
- ۱- ابن سعد ، ج ۱ ص ۴۲ . بلاذري ، خطي پاریس شماره ۶۰۶۸ ورق ۶۹۴ ب ، درباره زن پسرش . بغدادی ، «الفرق بين الفرق» ص ۳۶ .
  - ۲- ابونعیم ، ج ۱ ص ۵۰ . نه ابن سعد ج ۴ ق ۱ ص ۶۳ ، و نه ابن حنبل ، ج ۵ ص ۴۴۴ نام وی را نیاورده اند .
  - ۳- دوازده سال باوی (ابن سعد ، ج ۷ ق ۱ ص ۶۹) . دوست مختار (طبری ، ج ۲ ص ۲۴۰ . «الاصابة» ، ج ۳ ص ۹۸) .
  - ۴- كه از سلمان بتفصیل سخن گفته است (ابن سعد ، ج ۶ ص ۴۳ . «الاصابة» در شماره ۴۲۲۶) . مقایسه کنید با ابن حنبل ج ۳ ص ۴۴ .

۲- زیدیه : اسناد ابی وقاص سُدّی و ثعلبّی شريك (+)  
 ۱۷۷) : اسناد ابن بریده ابوربیعه حسن بن صالح (+) (۱۶۹)؛  
 اسناد زاذان کندی عطاء ، یا ابوهاشم ، یا ابن رستم قیس بن ربیع  
 (+) (۱۶۵) : اسناد آل ابی قره کندی که از اینان اهل سنت نیز  
 روایت نقل میکنند ؛ اسناد عبدالله بن ملیل کثیر النّواء و سالم  
 بن ابی حفصه . «۱»

۳- برای مذهب امامیه : یافتن بخیه‌های اسانید «وصله  
 خورده» بسیار دشوار است . تنها میتوان گفت که پس از سال  
 ۳۷ هـ . گروهی در «کوفه» نزد صعصعه برای دعوت به احقیت  
 علی بر خلافت تشکیل شد که از این گروهند: اسبغ، حجر، هبنه  
عربی، حارث همدانی «۲» و مخصوصاً رشید المجرّی که احادیث  
 مر موزی (تنبؤیه) را که گردآوری و نوشته شده بود (شاید در «صحیفه  
 الوصی») انتشار داد .

11- منابع کتبی

( آ ) آثار منسوب به علی :

- 
- ۱- ذهبی ، ج ۱ ص ۴۴۵ . مزی ، خطی پاریس شماره  
 ۲۰۹۱ ورق ۴ ب . ابن سعد ، ج ۶ ص ۱۲۴ . ابن سعد ، ج  
 ۶ ، ۱۰۲ ، مزی ، همان کتاب ، ورق ۴ ب .  
 ۲- ذهبی . ج ۱ ص ۳۳۹ ؛ خطیب : ج ۸ ص ۲۷۴  
 - ۲۷۷ .

۱- صحیفه الوصی کسه نسخه‌ای از آنرا عمارة العبدی  
(+ ۱۴۳ هـ) «۱» در دست داشته و گویا ابن سبا (= ابن وهب) «۲»  
از آن نسخه روایتی غرض آلود نقل کرده است .

۲- خطب علی ( که شاید کتاب سابق باشد «۳» ، مجموعه ایست

- ۱- ذہبی ، «میزان الاعتدال» ج ۲ ورق ۲۴۷ (مقایسه کنید  
با ابن حنبل ج ۳ ، ۷۳) .  
۲- وی ، لوی دلاویدا Levi della Vida است که با  
استناد به بلاذری (خطی پاریس شماره ۶۰۶۸ ، ورق ۹۴۰ آ ،  
نه ۵۴۲) این همانی میان ابن سبا و ابن وهب را اثبات کرده  
است و این مسأله مهمی است (RSO, VI, 1913, P. 490)  
۳- مسأله تحریر «خطب علی» تنها مربوط بمنابعی که شریف  
رضی در حوالی سال ۴۰۳ هـ. در تحریر خطب ( نهج البلاغه ) ،  
از آنها اخذ کرده است نیست. [متن فرانسه + : وی در این تألیف  
ساختمان کلی خطب را باید از ابوالعینا محمد بن خلاد ( +  
۲۸۰) گرفته باشد و نیز قطعاتی از مواضع خطابی را که در نوشته  
های ابراهیم بن حکم فزاری ( + حوالی ۱۹۰ ، کنتوری ،  
۲۰۶ ) ، و ابو عبیده (حافظ ، «البیان والتبیین» ج ۲ ، ۲۴ - ۲۷) ،  
و مدائنی ( «الفهرست» ، ۱۰۲ ) محفوظ بوده اقتباس کرده  
است . این خطب شامل فقراتیست دارای هدفهای سیاسی و معارف  
الهی . تألیف زیدی بی که ابن عقده ( + ۳۳۳ ) وضع کرده حاکی  
است از طریق ابو مخنف (طوسی ، ۱۴۸ ، مقایسه کنید با ثعلبی ، در  
کتاب «طبقات» ابن سعد ج ۶ ص ۲۳۳ ) ، به زید جهنی ( +  
۸۴ ) میرسد و کشی (ص ۲۲۴) روایت میکند که امام زید «خطب»  
[ترجمه عربی: «کتب علی»] را مطالعه میکرده . بی شک قبل از +

شامل متون قدیمه، حتی در تألیف شریف رضی) «۱»

ب) آثار منسوب به سلمان :

۱- «خطبه» (خطاب بحذیفه) «۲»: پیشگوئی‌های مرموزی

← انشعاب فرق بین ۱۱۳ و ۱۵۰ هـ مجموعه‌ای وجود داشته است، چه این خطب نزد اسماعیلیه نیز محفوظ است (تألیف قاضی نعمانی . مقایسه کنید با ایسوانف ، «راهنمای کتب اسماعیلیه» Ivanow: Guide to Ism. Lit شماره ۷۲=۷۳ طبق تصحیح کروس در (REI, 1932, p.487) و در کتب منسوب به جابرونی نیز نزد نصیریّه آمده است (و نامهلک عا و نمود)، سخنی که صولسی حلاج را متهم میکند که آنرا سرقت کرده است ، و در نسخه خطی پاریس شماره ۵۱۸۸ ، ورق ۹۴ یافت میشود : مقایسه کنید با عرب قرطبی، ۱۰۵). بویژه تاریخ خطبه مربوط بقائم (حدید ؛ ج ۲ ص ۵۳۴) بقبل از سال ۱۳۰ هـ بر میگردد زیرا در آن کلمه (عسیب) یافته میشود که دارای يك معنی رمزی است و دو شاعر ، زراره (+ ۱۴۸) ، جاحظ، «الحيوان» ج ۷، ۳۹) و معدان السمیطی (+ بعد از سال ۱۶۹ ، جاحظ، همان کتاب، ج ۲ ص ۹۸) میپندارند که معنی آن معلومست . بنا بر این خطب علی در این زمان یکی از کتب کاملا متداول شیعیان بوده است (مقایسه کنید : کشی ، ۱۳۸) .

۱- پس از تحدید کتب منسوب به علی باید جایگاهی را که در نوشته های باقریه (متعلق بیکی از جا برها ؛ متون معروف به متون بنی حرام ؛ و از آن میان قطعاتی نزد حارثیه و نصیریّه: ذهبی ، ج ۳ ص ۱۹۱ . نوبختی ، ص ۳۱) و نوشته های جعفریه (فرق ناووسیه و خطاییه و مفضلیه) به سلمان اختصاص دارد تعیین کرد .  
۲- کشی، ص ۱۳-۱۶؛ با اختلاف در روایت: در «نفس»، ص ۶۷.



است که از داستان غم‌انگیز کربلا خبر می‌دهد و این خبر مأخوذ از خود حادثه است. از مرگ زید بی‌خبر است و شهادت نفس زکیه را «بین رکن و مقام» قبل از وقوع حادثه پیشگوئی میکند<sup>۱</sup>» و عبارت «کردید و نکردید» را بعربی تشریح مینماید، عصیانهای بنی اسرائیل را. علیه انبیائشان با شکنجه‌هایی که آل علی از امویان میبینند مقایسه میکند و در تعیین کوفه بنام «دارالہجره» ی نهائی اسلام اصرار میورزد - و این می‌رساند که باید از سالهای ۱۰۰- ۱۲۰ هـ باشد.

۲- «خبر الجاثلیق»<sup>۲</sup>: داستان ساده ایست که ارزشی فراوان یافته است و حکایت میکند که در خلافت ابوبکر یکی از جاثلیقهای رومی برای تهجد از «تأویل» علی بمدینه آمده است. ۳- «انجیل سلمان»: رساله‌رمزی مانوی است که متأسفانه مفقود شده است و بیرونی از آن نام میبرد «۳» .

- 
- ۱- که یکی از اولین کیسانیه قبل از بدان اشاره کرده است (کشی ص ۶۴ ، رك . بهمین کتاب، ص ۷۷)
  - ۲- طوسی ، ص ۱۵۸ (از طریق شریک) . «نفس» ص ۱۲۵ - ۱۳۲ .
  - ۳- «آثار الباقیه» در همین ماده . مقایسه کنید با شهرستانی ج ۱ ، ص ۹-۱۳ (ونقد آن در ابن تیمیه، «منهاج اهل السنة» ج ۳ ص ۲۰۹ . مقایسه کنید با امیر داماد، «الرواشح» ص ۱۳۹) .

۴- «روایة سلمان»: مجموعه‌ایست ساختگی که تحت عنوان «کتاب سلیم بن قیس الہلالی» منتشر گردید «۱»، و بمؤلفی خیالی اشاره میکند. نام این مجموعه تقریباً از سال ۱۸۰ بمیان آمده، و در متن منسوب دیگری، یعنی «تفسیر» قرآن فرات بن احنف کوفی، استخدام شده «۲» (کنتوری، ۱۳۰؛ استرابادی، ۲۵۸؛ «نفس»، ۴۴)، و حسین بن سعید اهوازی (+۲۵۰ هـ؛ خونصری، ۵۱۱) آنرا نشر داده است.

#### ب- کتب بزبانهای شرقی

علاوه بر منابعی که در باره «خبر سلمان» یاد کردیم: «سبع المجدلات» (هفت پیسکار سلمان) کتابیست خطابی عبری که مفقود است و از مآخذ کتاب «ام الکتاب» اسماعلیه در پامیر بشمار میرود و ایوانف آنرا تحقیق کرده است («مجله تحقیقات اسلامی» REI، ۱۹۳۲، ۴۱۹-۴۸۲).

علی بن عباس الجراذینی (+۲۴۰ هـ): «الرد علی السلمانیه» (مفقود).  
علی بن مهزیار (+۲۵۰ هـ): «حدیث بدو اسلام سلمان الفارسی» (طوسی، ۲۳۲، مقفود). قطعاتی از آنرا ابن بابویه

---

۱- «الفهرست» ص ۲۱۹. طوسی، ص ۱۶۲. حدید، ج ۳ ص ۱۵۵؛ استرابادی، ۱۷۲. کنتوری، ص ۴۴۶.  
۲. از طریق نصر بن مزاحم (+۲۱۱ هـ)

- آورده است : «الغیبة» ۹۶ - ۹۹ .
- کشی : «معرفة اخبار الرجال» ص ۴ - ص ۱۶ .
- ابن بابویه (۳۸۱+) : «اخبار سلمان» (استرآبادی ، ۳۰۸ ، مفقود) .
- ابونعیم اصفهانی (۴۳۰+) : «ذكر اخبار اصفهان» چاپ Dedering سال ۱۹۳۱ ، ج ۱ ، صفحات ۱۳ ، ۴۸ - ۵۷ ، ۷۶ - ۷۷ .
- ابوالعلاء معری (۴۴۹+) : «رسالة الغفران» ، ۱۶۹ .
- اسماعیل بن محمد حافظ اصفهانی (۵۳۵+) : «سیر السلف» خطی پاریس شماره ۲۰۱۲ ورقهای ۷۵ ب - ۷۷ آ .
- ابن ابی الحدید (۶۴۳ هـ) : «شرح نهج البلاغه» ، ج ۱ ص ۱۳۱ ، ج ۲ ص ۱۷ ، ج ۳ ص ۱۷ ، ج ۴ ص ۲۲۳ - ۲۲۶ .
- یوسف المزی (۷۴۲+) : «تهذیب الکمال» ، نسخه خطی پاریس شماره ۲۰۸۹ ورقهای ۲۹۶ ب - ۲۹۹ آ .
- حمدالله مستوفی ( + بعد از سال ۷۴۰ هـ) : «تاریخ گزیده» ۲۲۷ ، ۸۳۵ (در قزوین) ، ۸۴۶ .
- ابن حجر ( + ۸۵۲ هـ) : «الاصابه» ، ج ۲ ص ۶۲ - ص ۶۳ (بشماره ۳۳۵۷) .
- عیسی بندنجی ( + بعد از سال ۱۰۹۲) : «جامع الانوار» نسخه خطی فارسی ، ۸۵ - ۹۱ .

مجلسی : «بحار الانوار» ، ج ۲۱ ص ۲۹۹ .  
( و نیز اقتباسات اندکی که کتانی Caetani در :  
«Annali dell' Islam» بدان اشاره کرده است ) :  
و اخیراً دو کتاب جدید :

حسین بن محمد تقی طبرسی نوری ( متولد ۱۲۵۴ هـ =  
۱۸۳۸ م و متوفی بسال ۱۳۲۰ = ۱۹۰۳ م ) : «نفس الرحمن»  
چاپ سنگی تهران سال ۱۲۸۵ هـ = ۱۸۶۸ م ، در ۱۶۷ صفحه  
بدون شماره گذاری صفحات . این مجموعه مهمی است که کتانی  
آنها شناخته ولی رتر Ritter و بلیگ Billig از آن یاد کرده اند.  
جای تعجب است که این کتاب در میان مآخذ خود از  
هیچیک از رساله های سلمان نامی نمیبرد .

فصول هفده گانه آن بدینقرار است :

- ۱- ( ص ۵ ) در کیفیت اسلام آوردن سلمان .
- ۲- ( ص ۲۹ ) در اینکه سلمان از اهل بیت است .
- ۳- ( ص ۳۷ ) در مقام وی در پیشگاه ۱۰۰۰ ائمه .
- ۴- ( ص ۴۵ ) در آنچه از آیات مبین درباره وی نازل شده است .
- ۵- ( ص ۵۰ ) در وسعت علم و حکمت وی .
- ۶- ( ص ۶۰ ) در اینکه او از غیب خبر میداده است .
- ۷- ( ص ۷۵ ) در اینکه وی از فرشته نقل حدیث میکرده است .